فرهنگ سیاسی ایران

دکتر محمود سریع القلم

استاد دانشگاه شهید بهشتی



فرهنگ سیاسی ایران

فرهنگ سیاسی ایران

دکتر محمود سریع القلم

سرشناسه : سریع القلم ، محمود ، ۱۳۳۸-
عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ سیاسی ایران / محمود سریع القلم.
مشخصات نشر : تهران : فرزان روز، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۲۷۸ ص. : جدول.
شابک : ۸- ۳۴۲- ۳۲۱- ۹۶۴- ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : فرهنگ سیاسی -- ایران
موضوع : دموکراتیک شدن -- ایران.
موضوع : رشد سیاسی
موضوع : ایران - - سیاست و حکومت
رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ ۴ف۴۵س / JAV ۷۵/۷
رده بندی دیویی : ۳۰۶ /۲۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۱۹۷۰۷۴

فرزان

فرهنگ سیاسی ایران

نویسنده : دکتر محمود سریع القلم
چاپ اولِ نشر فرزان روز: ۱۳۸۹ ؛ تیراژ ۳۳۰۰ نسخه ؛ قیمت ۱۰۵۰۰ تومان
ناظر چاپ : مجتبی مقدم ؛ طراح جلد : سعید زاشکانی
لیتوگرافی : ارغوان
چاپ : شمشاد ؛ صحافی : مهرآئین

حق چاپ و نشر محفوظ است.

خیابان ملاصدرا، بزرگراه کردستان شمالی، بن‌بست یکم ، پلاک ۱۱ ، تهران ۳۳۵۷۴-۱۹۹۱۹
تلفن: ۸۸۸۷۲۴۹۹-۸۸۷۸۵۲۰۵ ؛ تلفکس (دورنگار): ۸۸۸۷۲۴۹۹
صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶
E-mail : info @ farzanpublishers. Com
www. Farzanpublishers.com

شابک :۸-۳۴۲-۳۲۱-۹۶۴-۹۷۸ ISBN : 978- 964- 321- 342- 8

تقدیم به او

با تنها وجودی که توانستم جزیره‌ای در اقیانوس تاریکی‌ها به‌پا کنم

جزیره‌ای بادوام و پایدار
بادوام چون مایه رفتار در آن، بخشش است
پایدار چون مبنای بصیرت، خویشتن‌داری است

جزیره‌ای با فکر و تدبیر
فکر چون محاسبه زمان پلک زدن
تدبیر چون تعیین زمان مرگ

جزیره‌ای غرق در عشق و خودفراموشی
عشق چون سجده بر محبت
خودفراموشی چون پرستش حق

جزیره‌ای مملو از راز و وفا
راز چون تعدد صعود به آسمان
وفا چون اشک بی‌اراده دیدار تنها یار

جزیره‌ای باطراوت و زیبا
باطراوت چون شبنم زلال در فجر
زیبا چون چشمان خیره و بی‌نیاز از کلام

جزیره‌ای باآداب و سنن
باآداب چون تشخیص وحدت در عین کثرت
سنن چون رعایت جزئیات به گستردگی برگهای درختان

جزیره‌ای تنها ولی ابدی، سراسر باطن و مستغنی
که تاریکی‌های اقیانوس تعظیم‌کنان در سواحل آن متوقف می‌شوند.

فهرست

پیشگفتار ..... یازده

فصل اول: طرح موضوع ۱

فصل دوم: متون فرهنگ سیاسی: یک چارچوب نظری ۱۱

فصل سوم: فرهنگ سیاسی ایران: مبانی تاریخی و عشیره‌ای ۵۳

فصل چهارم: ارزیابی داده‌های میدانی ۱۴۱

فصل پنجم: نتیجه‌گیری ۱۶۵

ضمیمه یک: پرسشنامه ۲۰۱

ضمیمه دو: جداول کار میدانی ۲۱۵

نمایه ۲۷۵

پیشگفتار

در سال ۱۳۷۸ طی کنفرانسی در آلمان شاهد آشنایی دو استاد دانشگاه هلندی و کانادایی شدم که برای اولین بار با یکدیگر ملاقات می‌کردند. در مدت کنفرانس سه روزه، این دو استاد دانشگاه با مباحث فکری و نظری که با هم داشتند به طرح مشترک کتابی رسیدند که یک‌سال‌ونیم بعد به چاپ رسید. بعد از آنکه از چاپ کتاب باخبر شدم، پرسشهای فراوان نظری پیرامون نحوه تعامل انسانها به ذهنم خطور کرد. چطور دو نفر بدون هیچ آشنایی قبلی با یکدیگر، توانستند با هماهنگی و تفاهم کتابی را منتشر کنند؟ چرا آنها در کار جمعی موفق‌ترند؟ چرا طرحها و پروژه‌های آنها اعم از فکری و اجرایی با سرعت قابل‌توجهی به مرحله اجرا می‌رسد؟ چرا بدگویی، منفی‌بافی و اتهام در میان آنها کمتر است؟ چرا سریع به‌هم اعتماد می‌کنند؟ چرا آنها راحت‌تر با هم مصالحه می‌کنند و در مجموع حداقل در نظام داخلی خود قابل اتکاءتر هستند؟

این پرسشها و بسیاری پرسشهای دیگر، هر مشاهده‌گری را به سمت مقایسه سوق می‌دهد. مطالعات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در ایران و کشورهای در حال توسعه به‌سرعت محققین را به‌سوی مشکلات فرهنگی هدایت می‌کند. البته نمی‌توان انکار کرد که مردم هر جامعه‌ای صاحب

فرهنگ و نظام باورهایی هستند که در ساختارهای اقتصادی و سیاسی آنها یافت می‌شود. انتخاب و دایره مانور انسانها با ماهیت ساختارهایی که در آن زندگی می‌کنند تعریف می‌شود. یک هلندی و یک کانادایی هرچند تبعه دو کشور متفاوتند، اما منطق ساختارهایی که در آن زندگی می‌کنند مشترک است و متمایز بودن فرصتی است برای خلاقیت. حقوق انسانها یکی است، ولی تواناییها و سلیقه‌های آنان بسیار متفاوت است. از آنجا که همه پذیرفته‌اند با یکدیگر متفاوتند، برای زندگی جمعی و تحقق اهداف جمعی ناچار به مصالحه هستند و به آنچه مصالحه می‌کنند، پایبند می‌باشند.

آنچه در ساختار شهروندان هلندی و کانادایی تحقق پیدا کرده، انعکاس قرارداد اجتماعی است که برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی از یک طرف، و آرامش لازم برای رشد از طرف دیگر، تحت عنوان جامعه مدنی به‌ارمغان آورده شده است. در این چارچوب، مهم‌ترین درسی که ما ایرانیان از کشورهای صنعتی می‌توانیم بیاموزیم، توجه فکری و عملی به فرآیندها و پروسه‌هاست. اگر محققی بخواهد به صورت برشی به مسایل ایران امروز توجه کند، انبوهی از مشکلات را می‌تواند بر روی کاغذ آورد. اما اگر به همین مسایل از منظر خطی و تاریخی و فرآیندی نگاه کند، ممکن است به این نتیجه برسد که ما در مسیر منطقی و صحیح تاریخی خودمان هستیم. صرفه‌جویی در منابع ملی، پاکیزه نگه‌داشتن شهر، گسترش اعتماد فراتر از خانواده، هنر گوش کردن به دیگران و صدها خصلت مدنی و انسانی، به‌تدریج در حال مطرح شدن و فراگیر شدن هستند. اگر پول مجانی نفت نبود، طبعاً ما این فرآیندها را با سرعت بیشتری طی می‌کردیم. در هر صورت، ضمیر ناخودآگاه ایرانی در حال رشد است و تمام مناطق کشور را به موجب ارتباطات و آموزش همگانی در برگرفته است.

کانون بحث این کتاب، تحول فرهنگی و تحول در نظام باورها در مسیر مدنیّت و عقلانیت است. با توجه به اینکه تشکلها مدیریت جوامع را به‌دست

گرفته‌اند، شهروندان باید بیاموزند تا در جمع انسانهای دیگر و تشکلها در پی تحقق اهداف فردی، جمعی و ملی باشند. بی‌توجهی به اهداف جمعی و نارساییهای گسترده در توجه به مسایل کلان ملی، ازجمله جدی‌ترین مسایل نظری در مدیریت کارآمد کشور ایران است. از این رو، مباحث فرهنگ سیاسی در کانون مشکلات کشور است. چرا تفاهم در میان ایرانیان با سختی به‌دست می‌آید و وقتی تفاهمی حاصل شد، بسیار ناپایدار است؟ چرا ایرانیان به فرد وفادارند و کمتر به تشکلها، مجموعه‌های بزرگ صنعتی، کل کشور و افقهای آینده؟ چرا خودانتقادی در میان ایرانیان رسم نیست و به تناسبها، درجه‌بندی‌ها، مرحله‌بندی‌ها، متدلوژی شناخت خود و دیگران کم‌توجهند؟ چرا ما با این شدت احساس و هیجانی هستیم و به‌رغم هوش و استعداد کم‌نظیر، از تدبیر و عقلانیت کمتر استفاده می‌کنیم؟ چرا به‌رغم فرهنگ عمیق دینی و عرفانی، عمدتاً با بیرون و شرایط بیرون خود زندگی می‌کنیم تا آنکه به شناخت خود و رفتار و کردار و افکار خود همت گماریم؟ وزن فرهنگ سیاسی در شناخت موارد فوق به‌مراتب فراتر از دوایر علّی دیگر است. نوع انسانی که تاریخ استبداد در ایران تولید کرده است، مناسب توسعه‌یافتگی قرن بیست‌ویکمی نیست. فرهنگ سیاسی به‌معنای مفاهیمی که به‌طور ناخودآگاه میان مردم و دولت از یک‌سو و مردم و دولت با نظام بین‌المللی از سوی دیگر وجود دارد، هنوز در ایران پایه‌های غیرعلمی دارد و در جهت دستیابی به مجموعه اهداف جمعی در قالب یک نظم اجتماعی قاعده‌مند و عقلایی متحول نشده است.

این کتاب نتیجه دو دهه کار علمی پیرامون مسایل توسعه ایران است. در این مدت و طی چهل ترم تحصیلی در دانشگاه شهید بهشتی و چند دانشگاه دیگر، مباحث مفید انتقادی دانشجویان به شکل‌گیری پرسشها و دغدغه‌ها و قالبهای نظری انجامیده‌است. موضوع فرهنگ سیاسی در فصل اول کتاب عقلانیت و آینده‌توسعه‌یافتگی ایران این نویسنده تحت عنوان «تحول

شخصیت ایرانی» در سال ۱۳۸۰ مطرح گردید. در واقع، کتاب حاضر بحث گسترده و میدانی فصل مذکور است.

در انجام این پژوهش، ابتدا بر خود لازم می‌دانم از پژوهشکده مطالعات اجتماعی و فرهنگی و به ویژه جناب آقای دکتر علی‌اکبر علیخانی ریاست محترم این پژوهشکده به‌واسطه حمایتهای بی‌دریغ ایشان تشکر و تقدیر به‌عمل آورم. در بحث تحقیقات میدانی و اجرای عملیات‌آماری، از همه دوستانی که در نقاط مختلف کشور همکاری نموده‌اند، صمیمانه سپاسگزارم. همچنین از دقت، پی‌گیری‌ها و لطف جناب آقای عماد احسانی در پژوهشکده کمال تشکر را دارم. در نهایت، تایپ و ویراستاری این کتاب به سرکار خانم فاطمه کاویانی گمارده شد که با دقت و سلیقه فراوان در اسرع وقت کار را به‌اتمام رساندند. از زحمات دستیار خود جناب آقای بهرام علی‌بیگی نیز بسیار تشکر می‌نمایم. امید است تحقیق حاضر روزنه‌هایی برای شناخت عمیق‌تر مسایل توسعه ایران فراهم آورد و صورت نظری و میدانی کاری باشد که مرحوم محمدعلی جمالزاده در سال ۱۳۴۵ در کتاب خلقیات ما ایرانیان مطرح نمود. به‌نظر می‌رسد همان دغدغه‌ها همچنان در جامعه ما حضور دارد.

محمود سریع‌القلم
دانشگاه شهید بهشتی
شهریور ۱۳۸۶

پیشگفتار چاپ دوم

در ابتدا لازم می‌دانم از دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی، همکاران و پژوهشگران عالی‌قدر و علاقه‌مندان به مباحث فرهنگ سیاسی که زمینه بحث و گفتگو طی چند ماه گذشته را فراهم کردند، تقدیر به عمل آورم. همچنین به‌طورخاص از نقد و بررسی آقای دکتر ژند شکیبی (روزنامه اعتماد، ۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷) تشکر کنم. نقد علمی و دانشگاهی ایشان نسبت به یکی از فصول کتاب برای اینجانب مغتنم و قابل تامل بود. از وقت، همت و دقت ایشان سپاسگزارم. امید است همانند کشورهای پیشرفته و علمی دنیا نقد و بررسی کتب علمی در ایران به‌تدریج از روزنامه‌ها به فصلنامه‌های تخصصی منتقل شود.

کتاب فرهنگ سیاسی ایران نتیجه یک‌دهه مشاهده، تأمل و کار نظری پیرامون مسایل توسعه ایران است. در مقطعی لازم دیده شد تا فرضیه‌های نویسنده در مورد مشتقات فرهنگ سیاسی ایران جهت پردازشهای جدی‌تر علمی در جامعه مجریان، دانشگاهیان و متخصصان کشور مورد سنجش قرار گیرد. پس از مشورت با چند استاد برجسته علم سیاست در دانشگاههای معتبر جهان، روشهای مناسب برای این سنجش میدانی اتخاذ گردید. خاطرم هست استاد اینجانب، جیمز روزنا، که از بنیان‌گذاران رفتارشناسی سیاسی است، طی یک تحقیق میدانی که در سه دوره با فاصله‌های سه‌ساله انجام داد، معتقد بود اگر به سی‌درصد از پرسشنامه‌های ارسالی پاسخ داده شود، اعتبار کار میدانی قابل اتکا خواهد بود. خوشبختانه در تحقیق فرهنگ سیاسی ایران، شصت‌درصد پاسخ‌دهندگان، پرسشنامه خود را تکمیل کرده و ارسال کردند که طبعاً زمینه‌ساز استحکام یافته‌های تحقیق گردید.

در کتاب فرهنگ سیاسی ایران، روشی چندبعدی برای فهم جامعه و سیاست در ایران مدنظر قرار گرفته است. علاوه بر رهیافت ساخت فرهنگی و اجتماعی سنتی، ساختار اقتصادی نیز مورد توجه بوده است. انسانها عمدتاً نتیجه ساختارهایی هستند که در آن

زندگی می‌کنند. مادامی که ما به مسایل رشد و توسعه جاری جهانی توجه نکنیم، فرهنگ سیاسی قدیمی و فعلی ایران هیچ مشکلی ندارد و ظاهراً عده کثیری از آن راضی بوده و خود را با آن تطابق داده‌اند. در شرایط فعلی، افراد عموماً با ابهام، ارتباطات و حلقه‌های رتق و فتق امور، مسایل زندگی خود را پیش می‌برند. پدیده‌ای به نام کشور و سطح تفکری به نام مصلحت جمع و مرجعی به نام سیستم کلان اجتماعی و اقتصادی بسیار ضعیف است. این وضعیت در مقایسه با تحولات جهانی است که می‌تواند مورد نقد و احیاناً تجدیدنظر قرار گیرد. با استانداردهای داخلی ما، وضع فعلی نه‌تنها مطلوب است، بلکه منطقی نیز جلوه می‌کند. در مقام مقایسه، در جهان امروز علاوه بر شهروندان و گروهها و جریانها، پدیده‌ای به نام کشور، سیستم کلان مدیریت کشور، آینده کشور و «مسئولیت» نسبت به آینده کشور وجود دارد. دولت کویت، مبلغی بالغ بر ۸۰۰ میلیارد دلار تحت عنوان صندوق مستقل ثروت برای نسلهای آتی کویت، جهت سرمایه‌گذاری اختصاص داده که سالانه حدود ۱۴-۱۳ درصد سود تولید می‌کند. چین با یک‌میلیارد و سیصدمیلیون نفر جمعیت امیدوار است درآمد سرانه خود را در سال ۲۰۲۰ به ۶۰۰۰ دلار برساند که با توجه به سابقه دولتی‌بودن اقتصاد چین و جمعیت قابل توجه آن، افقی تحسین‌آمیز است. بنابراین، مادامی که مدارهای تحلیل ما در داخل کشور باشد، از یک منظر تقریباً هیچ مشکلی وجود ندارد و حتی فوق‌العاده پیشرفته هستیم؛ کمااینکه اگر نماینده مجلس یا وزیر یا هنرمند و یا استاد دانشگاهی، خود را در فضاهای اداری و مناسبات شهر تهران ارزیابی کند رفتار، نگاه‌ها، تلقیات و افکار او حکایت ازرضایت اشباع‌شده‌ای خواهد داشت، اما به محض اینکه همان فرد خود را در فضاهای منطقه‌ای و بین‌المللی در معرض سنجش قرار دهد، به احتمال فراوان نمره مردودی خواهد گرفت.

اگر بخواهیم با فرهنگ سیاسی قدیمی خود زندگی کنیم، وضع فعلی ما مطلوب است و خوشبختانه نفت بشکه‌ای ۱۳۷ دلار، می‌تواند ما را برای چندماه آینده بسیار راضی و خشنود نگه دارد. اما اگر احیاناً بخواهیم همگام با اکثریت مطلق جهان زندگی کنیم، طریقت و افق ما باید تغییر کند. در این چارچوب، مشکلات بسیار روشن و ساده است و ضرورتی برای پیچیده جلوه دادن مسایل ما نیست. به قول جیمز روزنا که معتقد بود وظیفه اصلی یک دانشگاهی «ساده کردن پدیده‌های پیچیده» است، در زیر، گره‌های فرهنگ سیاسی ایران را از منظر رشد و توسعه رایج بین‌المللی، ساده می‌کنیم:

۱) بسیاری از ما ایرانیان، تفاوتهای فکری یکدیگر را نمی‌پذیریم و تمایلی نامحسوس به یکسان‌سازی و پوپولیسم داریم؛

۲) بسیار علاقه‌مندیم که دیگران را کنترل کنیم و آنها را به مرکزیت خودمان دعوت کرده و به‌تدریج اجبار کنیم. همه باید از ما اطاعت کنند و فردیت و خواسته‌های دیگران بسیار کم‌اهمیت است. ریشه‌های این تلقی و رفتار در استبداد انباشته‌شده تاریخی‌اند؛

۳) عمده نگاه ما به افراد دیگر ابزاری است و علی‌رغم اینکه کرامت انسانی در دین و آیین ما شاید نمونه رقیب دیگری در جهان نداشته باشد، اما در عمل نمود عینی و حقیقی ندارد. آنچه در مورد انسانها به زبان می‌آوریم غالباً حالت نظری، انتزاعی و پشت تریبونی دارد؛

۴) در مقایسه با ادعاهای اخلاقی و دینی روزمره خود، وابستگی عمیقی به مظاهر دنیا مانند پول، امکانات، سمت و قدرت داریم. دایره لذت بسیاری از افراد در پول و سمت و قدرت خلاصه می‌شود. مطالعه، تأمل نسبت به طبیعت، هنر، موسیقی، رمان، تنهایی، کم‌گویی، اندیشیدن به غیر از منافع شخصی، وقت گذاشتن کیفی برای انسانهای دیگر، ویژگیهای طبقه‌ای خاص است. بسیاری برای حفظ سمت و منابع درآمد خود، هنر خارق‌العاده توجیه کردن و منطقی جلوه دادن و وارونه کردن واقعیتها را دارند؛

۵) علی‌رغم بی‌نظیر بودن ضریب هوشی ایرانیان در سطح جهانی، بسیاری عمدتاً با غریزه و مشتقات آن زندگی می‌کنند: عصبانیت، هیجان، لجبازی، حسد، تخریب دیگران و جلوگیری از رشد آنها. افراد وقت قابل توجهی را صرف سردرآوردن از امور خصوصی و غیرخصوصی دیگران اختصاص می‌دهند که با مبانی عقلی و روشی و فرآیندی رشد و توسعه بسیار ناسازگار است. به همین دلیل، بسیاری استعداد کارهای اطلاعاتی و امنیتی را دارا هستند؛

۶) با نقد و انتقاد ـ استوانه‌های فرهنگ و تمدن‌سازی ـ بسیار مشکل داریم. برای کسانی که سؤال نمی‌کنند، فکری ندارند، با آداب مدح گفتن آشنایی دارند و پیوسته ارادت می‌ورزند، جایگاه ویژه‌ای قائل هستیم. بسیار از مدح دیگران لذت می‌بریم و نه ابواب، بلکه دروازه‌ها را برای اعطای فرصت و امکانات به آنها می‌گشاییم. این سنتهای فرهنگ سیاسی قرنهاست که در این کشور ریشه دارد؛

۷) یادگیری از آراء و تجربیات دیگران برای ما بسیار مشکل است. اگر چنین کنیم، حس برتری خود را از دست می‌دهیم. از این‌رو، دائماً اشتباه می‌کنیم و دورهٔ گذار ما بیش

از دو قرن به طول انجامیده است؛ دوره‌ای که در مالزی یک‌دهه بیشتر نبود. نتیجه اینکه نمی‌توانیم سیستم به‌پا کنیم و پیوسته آن را نقد و اصلاح نماییم. از سعی و خطا کردن‌های دائمی که برتری ما را جلا بخشد و به حذف دیگران منجر گردد، لذت می‌بریم. عجله‌ای نداریم. منابع، کشور، آینده، زمان، کرامت انسانی و باورها اصالتاً برای سخنرانی است؛

۸) اقتصاد دولتی و تمرکز امکانات در نهاد دولت و هدایت مرکزی فرهنگ، جامعه، هنر، علم، رسانه تصویری و باورها، ویژگیها و رفتارها، خصلتهای هفت‌گانه فوق را تقویت کرده و استمرار می‌بخشند. طبیعی است که ویژگیهای فوق ذاتی نیستند و حتی در کشورهای دیگر هم نمونه دارند. انسانها در نتیجه آموزش و «پرورش» و بنای ساختارهای مناسب متحول می‌شوند. لازم است یکبار دیگر تأکید کنیم که خصلتهای فوق، مادامی که قصد رشد و توسعه نداشته باشیم به‌هیچ‌وجه مشکل‌زا و منفی نیستند اما اگر بخواهیم کره جنوبی و مالزی و اینکه بعضاً گفته می‌شود ژاپن شویم، فرهنگ سیاسی موجود جوابگو نیست. رشد و توسعه نیازمند سیستم است و افراد در قالب سیستم عمل می‌کنند. فرصتی برای لذت‌بردن‌های فردی نیست. شهروندان در کارکردهای خود که در سیستم تعریف شده است عمل می‌کنند. روح جامعه نگاه به کارآمدی و آینده و کل سیستم است. هارمونی در افقها و اهداف است. سیستم، فردمحور نیست بلکه قاعده‌محور است. چارچوب‌های مدیریتی فردمحور، تولید «انبوه متملق» می‌کنند. سیستم‌های قاعده‌محور، کرامت انسانی را تقویت می‌کنند و در جامعه‌ای که ارزشهای دینی دارد، انسانها را متوجه حق و منشاء خلقت می‌کنند. به نظر می‌رسد بدون تحول در خصلتهای هفت‌گانه، ایران نیز متحول نخواهد شد زیراکه مشکلات اجتماعی و اقتصادی جاری ریشه در فرهنگ سیاسی انباشته‌شده تاریخی داد. کانون تحول نزد نخبگان سیاسی است؛ نخبگانی که قاعدتاً به‌لحاظ افق فکری می‌بایست حداقل نیم‌قرن از جامعه جلوتر باشند. گسترهٔ پهناور تاریخ گواه تعیین کننده‌ای برای نقش نخبگان سیاسی در جهت تولید و تقویت و بسط سیستم‌های کارآمد و رشدیابنده است. امید است چاپ جدید کتاب فرهنگ سیاسی زمینه‌های مناظره برای تحول در فرهنگ سیاسی ایران را نزد نخبگان سیاسی به‌همراه داشته باشد.

محمود سریع‌القلم
بهار ۱۳۸۷ تهران

پیش‌گفتار چاپ سوم

از سال ۱۳۵۵ تاکنون که دانشجوی علم سیاست بوده‌ام پیوسته از اساتید خود و هم‌چنین از متون تخصصی علم سیاست آموخته‌ام که «مقایسه» و «مقایسه کردن» دقیق‌ترین روش استنباط و تجزیه و تحلیل پدیده‌ها و ساختارهای انسانی و اجتماعی است. تا زمانی که ما مقایسه نکرده‌ایم، فهم و درک در یک دایرهٔ محدود است. مزیت‌ها و ضعف‌های پدیده‌ها در مقایسه معلوم می‌شود. وقتی مدیران، نویسندگان، کارگردانان، نمایندگان مجلس، اساتید دانشگاه، وزراء، ساختارها و جریان‌ها با هم مقایسه می‌شوند جایگاه و ارزش و مزیت‌های آنان آشکار می‌شود. حتی تا آنجا می‌توان قضاوت کرد که اگر مقایسه‌ای در کار نباشد، فهم و درکی هم در کار نیست. از این رو، تا زمانی که فرهنگ سیاسی رقیبی در کار نبود، فرهنگ سیاسی انباشته‌شدهٔ تاریخی استبدادی ایرانیان مشکلی نداشت و عموماً مردم در صلح و بلکه صفا با آن هم‌زیستی مسالمت‌آمیز داشتند. از زمانی که فرهنگ سیاسی مدنی در فرآیند رقابت‌ها و تعامل‌ها و تکامل بشری رشد کرده و مطرح شد، فرهنگ سیاسی انباشته‌شده ایرانی دچار مشکل گشت. انقلاب ارتباطات و وابستگی متقابل کشورها به یکدیگر، فرصت مقایسه را برای شهروندان کشورها فراهم آورده است. رسانه‌ها در ایجاد یا عدم ایجاد مقایسه، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کنند. رسانه‌هایی که چندین قرائت رقیب از پدیده‌ها را در معرض مقایسه قرار می‌دهند به فکر و رشد فکری انسان‌ها مساعدت می‌بخشند. فرهنگ سیاسی مدنی که زمینه‌ساز تعامل معقول و مبتنی بر انسانیت، اخلاق و اهداف مشترک اجتماعی است باعث محدود کردن خودخواهی‌های فردی، جایگزین کردن مدیریت به‌جای ریاست و دستیابی به ادراکات جمعی می‌شود. طبیعی است فرآیندهایی که منجر به چنین نتایجی می‌شود به مراتب چالشی‌تر است و فکر و همت آدمیان را ملاک قرار می‌دهد تا شخص

آنها را. تحقق فرهنگ سیاسی مدنی فرآیندی است بسیار طولانی و هم‌چنان که در نتیجه‌گیری این کتاب بحث شده، عمدتاً به ساختارهایی وابسته است که ابعاد منطقی و انتقادی و تولید و معاش مستقل از نهاد دولت را ایجاد کند. به درجه‌ای که فعالیت‌های نهاد دولت از نظارت و تأمین امنیت فراتر رود به‌همان میزان تحقق فرهنگ سیاسی مدنی به تعویق می‌افتد. این نظر صرفاً یک جمله‌بندی انتزاعی نیست بلکه تابع چندین قرن تجربه بشر در تمام مناطق نظام بین‌الملل است.

از اینکه اساتید، نویسندگان، مدیران بخش خصوصی، روزنامه‌نگاران و دانشجویان طی سه سال گذشته از منطق و نتایج این کتاب حمایت کرده و نظرات و نقدهای خود را در اختیار بنده گذاشته‌اند بسیار سپاسگزارم. از بسیاری اساتید و دانشجویان ایرانی خارج از کشور نیز که دیدگاه‌ها و انتقادات خود را به اطلاع من رسانده‌اند ممنون می‌باشم. از حمایت‌های گسترده و بی‌دریغ دوستان عزیز، جناب آقای محسن شکوری مقدم و جناب آقای جلال شمسیان که ساعت‌ها به بحث و گفت‌وگو در فضایی مدنی، انسانی و اخلاقی با بنده پرداخته‌اند بسیار تشکر می‌کنم. از اینکه این‌گونه آثار آکادمیک و دانشگاهی مورد توجه مدیران بخش خصوصی قرار گرفته و در مدیریت کارآمد آنها برای رشد و تعالی کشور به‌کار گرفته می‌شود بسیار امیدوارکننده و شوق‌انگیز است. از پی‌گیری‌ها و خدمات جناب آقای اصغر نوری از نشر فرزان روز که با رهیافتی حرفه‌ای و دقیق به امور چاپ این کتاب رسیدگی کردند سپاس‌گزاری می‌نمایم. امید است تداوم این بحث، فضای پرورش آنتی‌تزها و سنتزهای نوینی را به همراه داشته باشد.

محمود سریع‌القلم
دانشگاه شهید بهشتی
تهران، زمستان ۱۳۸۹

فصل اول
طرح موضوع

در سال ۱۹۰۰ میلادی، هیچ کشور دموکراتیک و توسعه‌یافته‌ای به‌معنای امروزی وجود نداشت. انگلستان و آمریکا با نزدیک به دو و نیم قرن تاریخ صنعتی، به‌ترتیب در سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۲۰ قوانینی را وضع کردند که به‌موجب آن شهروندان این دو کشور حق قانونی یافتند تا در انتخابات شرکت کنند. در سال ۱۸۲۴ و ۴۸ سال پس از استقلال آمریکا، تنها ۵ درصد مردم این کشور فرصت و حق مشارکت در انتخابات این کشور را داشتند. تجربه انگلستان و آمریکا در تاریخ مشارکت سیاسی و دموکراسی از این حیث بسیار ممتاز است. هرچند تنها در ثلث اول قرن بیستم و در دهه ۱۹۲۰، انتخابات عمومی در این دو کشور رواج یافت به طوری که هر شهروند حق مشارکت داشت، اما در طی قرن نوزدهم بسیاری از شرایط و ساختارهای لازم برای تحقق این امر آماده شده بود. در قرن ۱۹ در انگلستان و آمریکا به‌تدریج نظام قانونی در دفاع از شهروندان و کارگردان و کارمندان شکل گرفت. رسانه‌ها حق اظهارنظر و نقد را پیدا کردند و استقلال خود را از دستگاه دولتی نیز حفظ نمودند. فعالیت سیاسی و حق تشکل، پشتوانه‌های قانونی یافت و شاید از همه مهم‌تر، مالکیت خصوصی و حق تولید ثروت مستقل از دولت حالت نهادینه به‌خود گرفت. در انگلستان و آمریکا قبل از آنکه انتخابات همگانی

شود و مشارکت تمامی شهروندان اعتبار قانونی داشته باشد، طبقه متوسط در هر دو کشور تشکیل شده بود که خود بزرگ‌ترین پشتوانه نهادینه‌شده برای ثبات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در یک کشور است. به‌عبارت دیگر، ثبات سیاسی پشتوانه اقتصادی مستقل از دولت را می‌طلبد. تاریخ پرفراز و نشیب بی‌ثباتی در آمریکای مرکزی و لاتین و تداوم تمرکزگرایی در روسیه پس از سقوط شوروی، ریشه در فقدان انباشت ثروت در طبقه متوسط جامعه دارد. ازسویی دیگر، میان آزادی و تولید ثروت طبقه متوسط جامعه رابطه‌ای مستقیم وجود دارد. *ولتر* میان تولید ثروت و بسط آزادیها ارتباط برقرار کرده و می‌گوید:« تجارت باعث ثروتمندتر شدن افراد جامعه می‌شود و مقدمه به‌ارمغان آوردن آزادی آنها در بیان و تشکل است.» رشد طبقه متوسط در انگلستان تا آنجا گسترش پیدا کرد که ناپلئون این کشور را در عصر خود «کشور مغازه‌داران» نامید و *دوتوکوویل* در مطالعه دموکراسی آمریکا اظهار داشت که« به‌نظر می‌رسد کل جامعه در طبقه متوسط ذوب شده است.»

آنچه که در کشورهای صنعتی تحقق پیدا کرده و هم‌اکنون در حال شکل‌گیری در شرق آسیا می‌باشد، رابطه دو سویه میان دموکراسی و لیبرالیسم است. هرچند دموکراسی تمام عیار و همه‌جانبه محصول قرن بیستم است، لیبرالیسم به‌معنای گسترش آزادیها و استقلال فکری جامعه از دولت و فرصت آزادی بیان، رسانه‌های مستقل و حق تشکل، عموماً در قرن نوزدهم و تاحدی در اواخر قرن هجدهم ظهور نمود. مادامی که جامعه به‌واسطه ظرفیت ثروت خود و یا استقلال مالی خود از دولت، نتواند مستقل فکر کند و آلترناتیوها و راه و روشهای خود را انتخاب نماید، دموکراسی به‌صورت منطقی و تکاملی و پایدار رشد نخواهد کرد. تجربه آمریکای لاتین بهترین مصداقها را برای سنجش روابط علت و معلولی فوق معرفی می‌کند. دراین میان، تکامل جامعه انگلستان از یک جامعه فئودالی به یک جامعه باز

قابل تقدیرتر از آمریکاست که سابقه فئودالی ندارد. در انگلستان سابقه نظام پادشاهی مطلق‌گرا وجود داشت، در حالی که در آمریکا مرکانتالیسم و تجارت آزاد شکل گرفت و به نظام سیاسی لیبرال منتهی گردید. مبنای استقلال جامعه از حکومت انگلستان، قبل از آنکه جنبه فکری و استدلالی و گفتمانی داشته باشد، ناشی از بنیانهای مستقل اقتصادی و بی‌نیازی مالی اقشار متوسط به نهاد دولت بود. هم‌اکنون نیز افزایش ثروت مردم و طبقه متوسط در مالزی،کره‌جنوبی و چین به‌تدریج فضای اثرگذاری بر سیاستهای این دولتها را فراهم کرده است. دولت از یک طرف و ملت از طرف دیگر، از طریق طبقه متوسط به‌سوی اجماع معنایی و روشی در مدیریت کشور دست می‌یابند.

در مقام مقایسه، بورژوازی آلمان کمتر استقلال اقتصادی و درنتیجه سیاسی داشت و به‌همین دلیل صنعتی‌شدن آلمان و دموکراسی در این کشور با تأخیر تحقق پیدا کرد. همین مناسبات در فرانسه نیز وجود داشت، به‌طوری‌که حکومت بالاتر از جامعه قرار گرفت و صنعتی‌شدن را به‌تأخیر انداخت. مشروعیت دولتها به‌واسطه انتخابات در طول قرن نوزدهم به‌دست می‌آمد، ولی جامعه فرانسوی ضعیف باقی ماند و فرصت تعامل و تبادل با دولت را پیدا نکرد. جامعه مدنی، رسانه‌های مستقل و آزادی بیان و تشکل زمانی شکل‌گرفته و پایدار می‌ماند که جامعه منابع مالی مستقل از حکومت داشته باشد. هنگامی که جامعه منابع تولید ثروت را نداشته باشد، دلیلی بر تشکل سیاسی آنان نیز وجود ندارد؛ زیرا تشکل سیاسی برای دفاع از حریم طبقات اجتماعی و بسط دایره مانور آنهاست. دلیلی بسیار ساده برای بحرانهای مکرر سیاسی از دوران پس از مشروطه در ایران وجود دارد: فقدان استقلال مالی جامعه و نبود طبقاتی که ظرفیت تولید ثروت داشته باشند. درشرایطی که جامعه زمینه تولید ثروت را نداشته باشد و در هاله‌ای از فرهنگ و فرهنگ سیاسی استبدادی عمل کند، تنها خروجی، استبداد با صور

مختلف خواهد بود؛ استبدادی که از سیستم قاجار به سوی سیستم پهلوی دوم عبور می‌کند. در تمام جوامعی که درجه‌ای از دموکراسی وجود دارد، ابتدا طبقات اجتماعی ثروت تولید کرده‌اند و سپس در پی تشکلهای سیاسی برای حفاظت از حریم آزادیهای خود شده‌اند. با این چارچوب نظری و مبتنی بر تجربیات دو قرن گذشته، ترکیه، امارات، کره‌جنوبی، چین و مالزی در مسیر منطق بارور کردن شهروندان خود حرکت می‌کنند.

بنابراین، اصلاح ساختار اقتصادی یک جامعه مقدم بر اصلاح ساختار سیاسی آن است. حداقل می‌توانیم بگوییم که این تجربه بشری است و چه در غرب و چه در شرق، سیر تکاملی تحولات به این صورت بوده است. تا زمانی که دولت مسئولیت معاش مردم را به‌عهده دارد، نهادهای دفاع از حقوق شهروندان و جامعه مستقل از حکومت شکل نخواهد گرفت. دموکراسی نتیجه لیبرالیسم اقتصادی است؛ زیرا دموکراسی به‌عنوان یک ضرورت برای دفاع از تولید ثروت به‌وجود آمده است و محصول بحثهای روشنفکرانه و یا در مقام رضایت بخشیدن به نیازهای ذهنی اندیشمندان ظاهر نشده است. دموکراسی بدون پسوند لیبرالیسم اقتصادی نه تنها معنا ندارد، بلکه فاقد مصداق است. در ۱۱۸ کشور جهان که در آنها طبقه متوسط اقتصادی وجود ندارد، انتخابات صورت می‌پذیرد ولی این انتخابات بیشتر جنبه صوری، تشریفاتی و تزئینی دارد. مثالهای متعددی در آسیای مرکزی، قفقاز، بعضی کشورهای عربی و بسیاری از کشورهای آفریقایی قابل شناسایی هستند. دونوع دموکراسی در نظام بین‌المللی موجود قابل تفکیک است: ۱) دموکراسی کمّی- انتخاباتی؛ و ۲) دموکراسی محتوایی و لیبرالیستی. این تفکیک به‌معنای رو در رو قرار دادن دو نوع دموکراسی نیست، بلکه تفکیک ناظر به مرحله‌بندی و تکامل آزادیهای اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. هنگامی که جامعه توانست تولید ثروت کند، آنگاه می‌تواند رسانه مستقل نیز داشته باشد، تشکل حزبی پیدا نماید و دولت را پاسخگوی عملکرد خود کند.

بنابراین، اگر جامعه‌ای قصد حرکت در مسیر توسعه‌یافتگی داشته باشد، ابتدا باید در چارچوبهای اقتصادی حرکت کند و سپس در فضاهای اجتماعی و فرهنگی تحول ایجاد نماید. توسعه سیاسی آخرین مرحله و درواقع محصول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی است.

مشروطه‌خواهی در ایران زمانی مطرح گردید که کمتر از ۱۰درصد مردم سواد داشتند و اقتصاد عقب‌مانده‌ای بر ایران حاکم بود. مهم تر از این دو وضعیت، مجموعه جامعه و نخبگان سیاسی و فکری با مفاهیم کلیدی مانند: رقابت اندیشه، متفاوت بودن انسانها، تحمل دیدگاههای مختلف، ملی‌گرایی اقتصادی، قانون‌گرایی، تعلق خاطر به جامعه، ظرفیت تفکیک مسایل ملی از شخصی، قضاوت منطقی و منصفانه، وفاداری به اهداف جمعی، نظام آموزشی عقلانی، صراحت و شفافیت در بیان، استقلال رای افراد، پدیده شهروندی، خشونت‌زدایی در کار جمعی سیاسی، تساوی حقوق، امنیت اجتماعی و فردی، اتکاء به اهتمام خود، روشهای عقلانی و حقوقی حل اختلافها، مهارت در سیستم‌سازی، رفتار قاعده‌مند و افراد قابل پیش‌بینی و معاشرت معقول شهروندان، حداقل آشنایی را داشتند. جنبشهای سیاسی بعد از مشروطه در ایران، همچنان فاقد بنیانهای فرهنگی و اقتصادی بوده‌اند و بحرانهای مکرر سیاسی این کشور بی‌دلیل نیست. فقر تئوریک در فهم پدیده‌های جهانی در رعایت نکردن فرآیند و حرکتهای عجولانه سیاسی و حاکمیت مستمر پوپولیسم، نقش اساسی ایفا کرده است. سی‌مور مارتین لیپست در تحقیقات وسیع خود در مورد دموکراسی به این نتیجه می‌رسد که «کشورهایی که وضع بهتر اقتصادی دارند، فرصت بهتری برای حفظ دموکراسی خواهند داشت.» در این راستا نیز، این پرسش مطرح می‌شود که کدام اقشار و گروهها در یک جامعه علاقه‌مند به ایجاد یک نظام دموکراتیک هستند؟ ایران اولین کشور خارج از منظومه غرب بود که در پی عدالت‌خواهی، مردم‌سالاری، استبدادزدایی، بیگانه‌ستیزی و مشروطه‌خواهی بود، اما ایرانیان پس از

یک‌قرن که از تاریخ مشروطه‌خواهی می‌گذرد، در مسیر تکاملی تحقق آرمانهای خود هستند. به‌نظر می‌رسد دو گروه از عوامل در رابطه با ایران پیشرفته و قدرتمند که جایگاه اول منطقه‌ای را پیدا کند، محتاج بررسی هستند: ۱) تحول ساختار اقتصادی در ایران و استقلال اقتصادی مردم از دولت؛ و ۲) بارور کردن بنیانهای فرهنگی، قانونی و حزبی در کشور.

این تحقیق زاویه‌ای از گروه دوم عوامل را مورد بررسی قرار می‌دهد. ایرانیان به بنیانهای فرهنگی مشترکی برای پیشرفت کشور دست نیافته‌اند. در شرایطی که ژاپنی‌ها یک‌بار برای همیشه در دهه ۱۸۸۰ تکلیف بخش خصوصی را روشن کردند و بعد از یک‌قرن چینی‌ها در دهه ۱۹۸۰ به همان نتیجه رسیدند، هنوز در ایران همایشهایی باید برگزار شود تا اهمیت و جایگاه بخش خصوصی و تولید ثروت مستقل از دولت را تجزیه و تحلیل کند. اجماع نظری و فرهنگی که ژان ژاک روسو آن را قرارداد اجتماعی خطاب می‌کند، هنوز در میان ایرانیان ظهور نیافته‌است. درواقع، اجماعی که به‌صورت حلقه‌ای ذهنی تمامی اقشار جامعه را به یکدیگر وصل کند، حتی اگر قرار باشد در ساختار اقتصادی کشور تحولی صورت پذیرد، خانه‌تکانی در بنیانهای فرهنگی و فرهنگ سیاسی جامعه از ضرورتهای جدی است. تولید ثروت خصوصی که نتیجه کار، زحمت، فکر و نوآوری باشد، هنوز در فرهنگ ایرانی اعتبار ندارد. جامعه قبل از دوره نفت به رانت سیاسی و بعد از نفت به رانت اقتصادی عادت کرده است و اصولاً در اعماق ناخودآگاه ذهنی خود، به اهمیت کار اقتصادی مستقل از دولت و امکانات دولتی پی نبرده است. یکی از پرسشهای بسیار مهم در رابطه با مسایل توسعه‌یافتگی ایران این است که فقدان اجماع یا ضعف بنیادی در دستیابی به اجماع، تا چه‌میزان نتیجه تفاوتهای فکری است و تا چه‌حد محصول سرسختی در خلقیات و روحیات است. طیف دیدگاهها در غرب به‌ویژه در میان فرانسوی‌ها و در شرق در میان چینی‌ها بوده‌است، اما وضعیت آنها معرف این واقعیت است که با سرعت به

اجماع می‌رسند و اجماع آنها پایدار است. یک پاسخ کوتاه و درحد فرضیه به پرسش فوق، می‌تواند اولویت مصالح کشور بر مصالح حزب و فرد در دو کشور فرانسه و چین باشد. این در شرایطی است که در بسیاری از کشورهای خاورمیانه و در حال توسعه، حاکمیت مصالح گروهی و فردی به قدری قوی است که بر منافع ملی اولویت پیدا می‌کند. موضوع فرهنگ سیاسی یکی از زوایای مشکل فقدان اجماع، کار جمعی و فعالیتهای کلان ملی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد. فرهنگ سیاسی به‌معنای افکار، باورها، رفتارها و هنجارهایی که در میدان سیاست یک جامعه به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم اثر می‌گذارد، ازچارچوبهای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز کشورهاست. در فصل دوم این کتاب، مفهوم فرهنگ سیاسی به‌صورت نظری و مصداقی مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

سؤال اصلی، فرضیه‌ها و روش تحقیق

با توجه به تمرکز فرهنگ سیاسی و توسعه‌یافتگی، سؤال اصلی این تحقیق بدین صورت است: نقش، وزن و تأثیرگذاری فرهنگ سیاسی در فرآیندهای منتهی به رشد و توسعه‌یافتگی و ظهور دموکراسی در ایران چیست؟ در رابطه با این سؤال، فرضیه‌های زیر مورد آزمون قرار خواهند گرفت:

الف) توسعه‌یافتگی چه به‌معنای اقتصادی و چه به مفهوم سیاسی آن مستلزم فعالیتهای رقابتی است. فرهنگ سیاسی انباشته شده ایرانی که مبتنی‌بر بی‌اعتمادی، ابهام در بیان، قاعده‌گریزی، رفتارهای غریزی، احساسات مفرط، فردگرایی منفی، واقعیت‌گریزی و روش حذف و تخریب در حل اختلافهاست، موانعی جدی و بنیادی پیش روی رقابت جمعی عقلایی که دشوارترین آن در حوزه سیاست است، قرار می‌دهد؛

ب) فرهنگ سیاسی فوق، زمینه‌ساز شرایطی شده که در آن ملی‌گرایی عقلایی که یکی از ویژگیهای بارز حکومتهای جدید در نیمه دوم قرن بیستم

به بعد بوده و به‌معنای شبکه به‌هم تنیدهٔ ذهنی و عینی متعلق به یک سرزمین و حاکمیت است، در میان ایرانیان به‌صورت پایدار و سازمان‌یافته‌ای ظهور نکند. نتیجه فقدان و یا ضعف در ملی‌گرایی عقلایی این بوده که تشکیلات سیاسی و ساختار قدرت در ایران، به‌جای آنکه در فرآیندی جهت تحقق رقابت فکری و برنامه‌ای برای کسب منافع ملی سوق داده شود، درمسیر تشکلهایی مبتنی بر آشنایی افراد با یکدیگر، اتصالات خانوادگی، منافع حزبی و گروهی و ایدئولوژی قرار گرفته است؛

پ) به‌رغم تغییر نظامهای سیاسی و متفاوت‌بودن پایگاههای طبقاتی در این نظامهای سیاسی از صفویه به‌بعد، فرهنگ سیاسی انباشته شده ایرانی همچنان ناسازگاری خود را با قواعد و اصول ثابت توسعه‌یافتگی حفظ کرده است؛

ت) فرهنگ سیاسی ایرانیان نتیجه ساختارهای سیاسی و اقتصادی در تاریخ ایران است، اما با تغییر در نظام آموزشی (فرهنگ سیاسی عقلایی)، ساختارهای اقتصادی (غیردولتی کردن منابع معاش عامه مردم) و نخبگان سیاسی بین‌الملل‌گرا و توسعه‌گرا (معتقد به رقابت)، زمینه‌های فرهنگ سیاسی مبتنی بر اعتماد، قاعده‌پذیری، قابلیت پیش‌بینی‌پذیری، روشهای قانون‌مند حل اختلافها و رقابت‌پذیری در راستای تحقق اهداف توسعه‌یافتگی عمومی کشور ظهور پیدا خواهد کرد.

در آزمون فرضیه‌های فوق، علاوه بر تحقیقات نظری و تاریخی که در فصلهای دوم و سوم خواهد آمد، پرسشنامه‌ای پیرامون فرهنگ سیاسی ایران با بیست‌ویک پرسش در میان مجریان و متخصصین کل کشور توزیع گردید. از ۱۵۰۰ پرسشنامه توزیع شده، ۹۰۰ پرسشنامه یعنی ۶۰ درصد با علاقه قابل‌توجهی توسط مجریان و متخصصین در سمتها و تخصصهای مختلف تکمیل شد. دراین پرسشنامه که نمونه‌ای از آن در **ضمیمه یک** این کتاب مندرج است، به مباحثی از قبیل روشهای حل اختلاف، کار جمعی،

سیستم‌سازی، قضاوت منصفانه، فرهنگ حذف و تخریب، احساسات، بی‌اعتمادی، واقعیت‌گریزی، قاعده‌گریزی و مشکل نپذیرفتن تفاوتهای فردی و معاشرت معقول پرداخته شده است. پس از کدگذاری، پرسشنامه‌ها از طریق بسته نرم‌افزارspss نسبت به استخراج داده‌ها اقدام گردید. جهت تحقق اهداف پژوهش، از جدولهای توزیع فراوانی یک و دوبعدی بهره‌برداری شده و به‌منظور تجزیه هر یک از جدولها، آمارتوصیفی در جدولهای یک‌بعدی و آمار استنباطی در جدولهای دوبعدی قرار گرفت. همچنین، برای بررسی میزان معنی‌دار بودن و همبستگی میان متغیرهای وابسته یا متغیرهای مستقل (جنسیت، سن، تحصیلات، مدرک تحصیلی و حرفه)، از فرمولهای x^2 (متعلق به کای اسکوار) و V (متعلق به کریمر) استفاده شده است. در مقدمه ضمیمه دو، نحوه بهره‌برداری و استخراج معنا از داده‌ها توضیح داده شده است. فصل چهارم کتاب به ارزیابی داده‌های میدانی اختصاص داده شده است. در واقع در قسمت اول روش‌شناسی (فصلهای دوم و سوم) تبیین چارچوب و آسیب‌شناسی تاریخی صورت گرفته و در قسمت دوم روش‌شناسی (فصلهای چهارم و پنجم)، پژوهش میدانی و نتایج آن در روندهای آتی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در فصل بعدی و دوم، با استفاده از نظریه‌ها و مصادیق مختلف برای تبیین یک چارچوب نظری در فرهنگ سیاسی کوشش خواهد شد.

فصل دوم
متون فرهنگ سیاسی: یک چارچوب نظری

مفهوم فرهنگ سیاسی به‌معنای نحوه اثرگذاریهای متقابل فرهنگ و سیاست، نه‌تنها جدید نیست بلکه از زمانی که علم سیاست مورد مطالعه قرار گرفته است، در متون تخصصی این علم دیده می‌شود. در متون سیاسی یونانی‌ها و رومی‌ها بررسی روحیات، خلقیات و طبع فرقه‌ها و ملتهای گوناگون در کانون فهم سیاسی بوده است. هنگامی که عده قابل‌توجهی از انسانها در جغرافیایی« اجتماع» می‌کنند، با گذشت زمان و گسترش تعاملات میان آنها «جامعه‌ای» تشکیل می‌شود.[1] هر نوع واحد سیاسی از قبیله تا کشور- ملت یا حکومت ملی، به‌طور طبیعی دارای جامعه‌ای است که به رفتارها، کنشها، واکنشها، هنجارها و افکار خاصی« تمایل» نشان می‌دهد. واژه« تمایل» در مباحث فرهنگ سیاسی از اهمیت معنایی خاصی برخوردار است. هر فردی به‌واسطه اینکه فکر می‌کند، دارای اختیار است و تعاریف ویژه خود را دارد، خاص است و طبیعی است که نمی‌توان دو فردی را یافت که تقارن کامل با یکدیگر داشته باشند. اما افراد با یکدیگر تشابه دارند. نحوه تحقق این تشابه

---

۱. منظور از اجتماع، تجمع فیزیکی افراد است و مقصود از جامعه، تجمع هدفمند و جهت‌گیریهای فکری و فرهنگی و سیاسی، اقتصادی آنهاست.

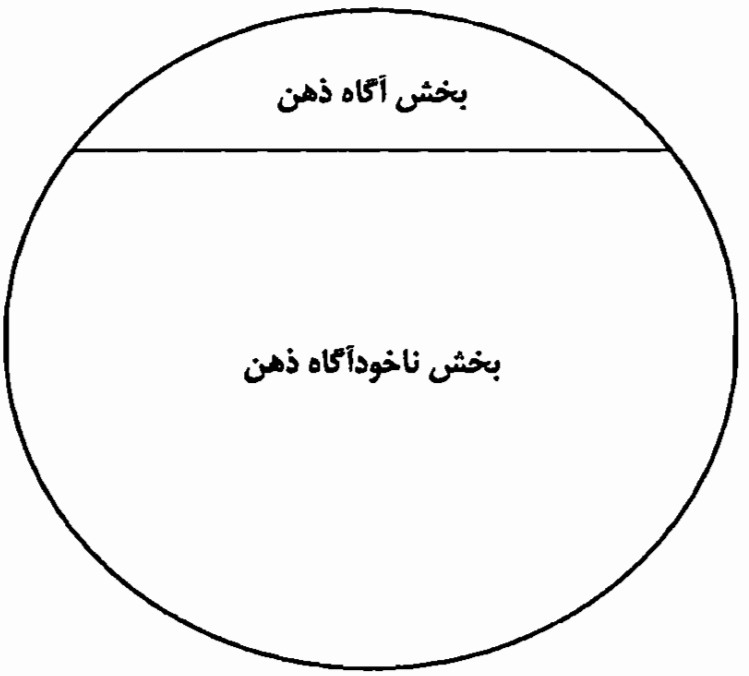
چیست؟ در اثر شکل‌گیری جامعه است. زمانی که عده‌ای در جغرافیایی با یکدیگر تعامل دارند، با گذشت زمان در تمایلاتی خاص، تشابه پیدا می‌کنند. این تشابهات همه افراد از عموم طبقات و اقشار را در بر می‌گیرد. در بسیاری از جوامع، فرهنگی در سطح« فوق ساختار» بر این تشابهات و تمایلات سایه افکنده، آنها را شکل داده و هدایت می‌کند. به‌عنوان مثال، فرهنگ کنفوسیوس در خاور دور، فرهنگ آنگلوساکسون در شمال اروپا و آمریکا، فرهنگ لاتین در مدیترانه شمالی و آمریکای مرکزی و جنوبی، و فرهنگ اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، فوق ساختارهایی هستند که نه‌تنها بر باورها بلکه بر رفتارها و نظام کنش- واکنش ملتها تأثیرگذارند. بی‌دلیل نیست که ماکس وبر در اثر کلاسیک خود، ***اخلاق پروتستانتیزم و روح سرمایه‌داری***، فرهنگ آنگلوساکسون‌ها را عاملی تعیین‌کننده در شکل‌گیری نظام سرمایه‌داری و تحقق و تکامل آن قلمداد می‌کند.[1] ***فرانسیس فوکویاما*** در کتاب ***اعتماد: فضایل اجتماعی و به‌وجود آمدن خوشبختی*** نیز به کانونی بودن اعتماد در تحقق اهداف بزرگ در آلمان، ژاپن و آمریکا می‌پردازد.[2] او به عنصر اعتماد به مثابه یک تمایل فرهنگی و فضیلت اجتماعی می‌نگرد. فوکویاما بحث می‌کند که در آلمان و آمریکا، مردم برای حل مسایل خود و محیط زندگی‌شان تمایل دارند گردهم آیند، در حالی‌که در فرانسه و ایتالیا ثروتمندان و صاحبان سرمایه و بانکها، دولت را حلال مشکلات می‌دانند. این تمایلات عمدتاً ناخودآگاه فرهنگی، باعث می‌شود تا روندهای فرهنگی شکل گیرند و بر صحنه سیاست و اقتصاد تأثیر بگذارند.

---

1. Max Weber, *The Protestant Ethics and the Spirit of Capitalism,* New York: Charles Scribner's Sons, 1958.
2. Francis Fukuyama, *Trust: The Social Virtues and the Creation of Prosperity,* New York: Fress Press, 1995.

بنابراین، فهم تمایلات فرهنگی یک جامعه از اهم شاقولهای شناخت یک عالم علم سیاست و روابط بین‌الملل است تا نه‌تنها وضع گذشته و حال را متوجه شود، بلکه روندهای آتی را بهتر و دقیق‌تر حدس و گمان علمی بزنند. تمایل ژاپنی‌ها به پس‌انداز و مصرف کم، پی‌آمدهای وسیع اجتماعی و اقتصادی دارد. اگر این‌گونه تمایلات وجود نداشت، اقتصاد ژاپن نمی‌توانست چهار هزار میلیارد دلار تولید کند. اینکه مردم ژاپن به‌شدت با یکدیگر هماهنگ هستند و با هارمونی قابل‌توجهی امور مربوط به اهداف مشترک را پیش می‌برند، در ایجاد سیستمهای بزرگ اقتصادی و تشکیلات کارآمد سیاسی مؤثر واقع می‌شود. در فرهنگ آنگلوساکسون افراد از کودکی آموزش می‌بینند تا آنکه مسئولیت زندگی خود را به عهده گیرند. واژه فرهنگ مسئولیت در این نظام فکری از مرکزیت ویژه‌ای برخوردار است. به‌همین دلیل هنگامی که افراد دچار اشتباه می‌شوند، عذرخواهی می‌کنند؛ زیرا مسئولیت اشتباه خود را می‌پذیرند. در اواسط تیرماه ۱۳۸۶، دولت استرالیا اتهاماتی را متوجه یک پزشک هندی نمود که از دوستان عاملان بمب‌گذاری لندن در سال ۱۳۸۴ بود. پس از سه هفته بررسی، دولت استرالیا شخص مزبور را تبرئه کرد و به‌طور رسمی عذرخواهی نمود. این نوع رفتارها ریشه در افکار و باورهای عمدتاً نهفته یک جامعه دارد. دولت استرالیا از اینکه مسئولیت اشتباه خود را بپذیرد و در آینده آن را جبران کند، هراس ندارد. در سال ۲۰۰۲، طی یک نمایش هوایی در اوکراین، یک هواپیمای جنگی سقوط کرد و هفتاد نفر کشته شدند. به فاصله یک ساعت، وزیر دفاع اوکراین مسئولیت این فاجعه را پذیرفت و استعفا داد. در بعضی فرهنگها راست‌گویی یک فضیلت است و در برخی، ابهام. در بعضی فرهنگها صراحت اصل است و در برخی، وارونه جلوه دادن واقعیتها. در بعضی فرهنگها سرعت، زمان و کارها را به‌نتیجه رساندن اصالت دارد و در برخی، به‌تأخیر انداختن، پیچاندن موضوع و حل نکردن. آنچه حائز اهمیت است و اصلاح این آفات را مشکل

می‌کند و آنها را تابع ساختارها و فرایندهای میان‌مدت و درازمدت برای حل‌وفصل این مسایل برای افزایش کارآمدی می‌نماید، «ناخودآگاه بودن» این خصایص و صفات است. بخش بسیار اندکی از آنچه که انسانها بدان عمل می‌کنند، کنش و واکنش نشان می‌دهند، فضاهایی که در آن تصمیم می‌گیرند، قانون را رعایت کرده یا بی‌قانونی می‌کنند، و حوصله به‌خرج داده یا تعجیل می‌کنند، در دایره و بخش ناخودآگاه قرار می‌گیرد. اگر کسی مالیات را سر وقت می‌پردازد، چراغ قرمز را رد نمی‌کند، با استدلال سخن می‌گوید و دروغ نمی‌گوید، بدان مجموعه رفتارها در نظام اجتماعی و ساختار سیاسی و اقتصادی که در آن زندگی می‌کند، «عادت» کرده است. عمده اعمال و رفتارهای انسان به‌صورت عادت هستند. بخش آگاهانه این رفتارها بسیار اندک است. شکل یک، این وضعیت را به‌تصویر کشیده است.



شکل یک

آنچه که شناخت فرهنگ را پیچیده‌تر می‌کند و عملیاتی کردن و کمّی کردن آن را مشکل می‌نماید، همین اصل ناخودآگاه بودن آن است. دایره رفتارهای فرهنگی که انسانها در آن فکر می‌کنند، مسایل را می‌سنجند و استدلال می‌کنند، بسیار محدود است. اکثر انسانها از قالبهای بسیار محدودی

برای شکل دادن به اندیشه‌ها و برداشتهای سیاسی خود بهره‌برداری می‌کنند.[۱] بسیاری از افکار، تمایلات و گرایشهای سیاسی به‌واسطه اینکه کمتر مورد بازبینی قرار می‌گیرند، از ثبات نسبی برخوردارند. عادتها برای اکثریت افراد مهم‌تر از بازبینی، استدلال، مطالعه بیشتر و عمق فکری است. چون ذهن انسان تمایل به ثبات دارد، عادتها و باورهای سیاسی برای مدتها دوام می‌آورند؛ هرچند ساختارهای پویا و زنده می‌توانند رفتار و افکار شهروندان را متوجه آفات و بازبینی نمایند. بر مبنای این مفروضات است که ***توین بی***، مهم‌ترین وظیفه حکومتها را استدلالی کردن و منطقی و عقلایی کردن عادتهای عامه مردم قلمداد می‌کند. ***تد هوف*** در رابطه با شکل‌گیری نظام فکری می‌گوید:

> جوامع از ساختارهای شناختی شکل گرفته‌اند که در آن اطلاعات و داده‌های پراکنده وجود دارد. هویتها شامل این‌گونه شکل‌گیری‌هاست. افراد دارای هویت هستند و آنها با مشارکت در تنوع اطلاعاتی که به آن می‌رسند، خود و دیگران را تعریف می‌کنند. تشکلهای فکری ناشی از اطلاعات پراکنده و هویتها در مجموع ساختارهای شناختی را به‌وجود می‌آورند.[۲]

به عبارت دیگر، فرهنگ رفتاری که انسانها با خود چه آگاهانه و چه ناآگاهانه حمل می‌کنند، تحت تأثیر ساختارهایی است که در آن زندگی می‌کنند. راننده اتومبیلی که در ایران رانندگی آموخته و سالها رانندگی کرده، به‌واسطه ساختاری که بدان به‌طور ناخودآگاه عادت کرده است، اصول

---

1. William Gramson, "Media Discourse as a Framing Resource," in *The Psychology of Political Communication*, edited by Ann N. Criger, Michigan: the University of Michigan Press, 1998, pp. 121-125.
2. Ted Hopt, *Social Construction of International Relations*, Ithaca: Cornel University Press, 2002, pp. 3-4.

رانندگی و رفتارهای ناشی از رانندگی را خارج از مدارهای موجود نمی‌تواند ببیند. هنگامی که همین راننده در معرض رانندگی در سوییس، نروژ یا دوبی قرار می‌گیرد، ساختارهایی که بدان عادت کرده است حداقل به‌لحاظ ذهنی فرو می‌پاشد. در واقع، مهم‌ترین دستاورد تجدد این است که ساختارهای قابل نقد و اصلاح را جایگزین نظام شاهنشاهی و یا حکومتهای فردی کرده است. اجبار قانونی رانندگان در تهران به بستن کمربندهای ایمنی و رانندگی در داخل خطوط، نوعی ساختارسازی است. ساختارسازیهای اجتماعی و اقتصادی از سهل‌ترین و ساختارسازیهای فرهنگی و سیاسی از دشوارترین نوع ساختارسازیها هستند. تغییر الگوهای رفتاری و فکری در صحنه سیاست، یا فرایند است یا نتیجه. شروع تحول، یا از نظام اقتصادی است یا آموزش اجتماعی و فرهنگی. تنها خروجی سیاسی از نظام اقتصاد مرکزی و دولتی شوروی، اقتدارگرایی بود. به همین منوال، تنها خروجی سیاسی فرهنگ تبعی و اجبار به انطباق در چین و کمونیست نیز اقتدارگرایی بود. از این رو، اقتدارگرایی سیاسی یک نتیجه است که از دو شاخه فرهنگ تبعی و اقتصاد دولتی به‌دست می‌دهد. ***رابرت جرویس*** در بحث ادراک سیاسی می‌گوید که افراد اطلاعات جدید را در قالبهای ذهنی خود جای می‌دهند تا با نظام باورهای آنها تناقض پیدا نکند و هارمونی فکری آنها را حفظ کند.[1] جرویس عمدتاً در رابطه با آمریکا و شوروی تحقیق کرده و اظهار می‌دارد که به‌واسطه ساختارهایی که حکومت آمریکا و شوروی ایجاد کرده بودند، نگاه شهروندان به کشور دیگر منفی بود و حتی اگر کسی می‌خواست نکته مثبتی درمورد شوروی به یک سیاستمدار یا شهروند آمریکایی بگوید، در تناقض آشکار با باورهای رسوب کرده ذهنی قرار می‌گرفت و به‌راحتی رد می‌شد. به‌عبارت دیگر، افراد، اطلاعاتی را که با ساختار شناختی موجود در تعارض است،

---

1. Robert Jervis, *Perception and Misperception in International politics*, Princeton: University of Princeton Press, 1976, p. 143.

مردود می‌شمارند.[1] البته در همه جوامع افرادی هستند که به‌لحاظ تربیت فکری، مفروضات و ساختارهای شناختی موجود را تشکیک می‌کنند و در پی رقابت فکری و تحلیلی و پارادایمیک هستند، ولی این فضا یا در دانشگاهها یافت می‌شود و یا در بخش بسیار اقلیت جامعه فکری، فرهنگی و رسانه‌ای. آنچه به‌عنوان تمایلات و گرایشهای عمومی مطرح است، شامل اکثریت جامعه می‌شود که در نظام سیاسی و باورها و رفتارهای سیاسی اثرگذار می‌شوند. درواقع، رفتارها و باورهای فرهنگی به‌عنوان یک ساختار نسبتاً بادوام، رفتارها و باورهای سیاسی را شکل می‌دهند و هدایت می‌کنند. اگر در جامعه‌ای مانند پاکستان، در نهاد خانواده ارتباط میان انسانها مبتنی بر پدرسالاری است و مشارکت استدلالی در حداقل است و فرد فرصت ابراز وجود ندارد، به همان تناسب سیاست در آن کشور حالت تبعی و هرمی پیدا می‌کند و صور افقی و مشارکتی نخواهد داشت.

پیش‌قضاوت در عموم فرهنگها وجود دارد و حاکی از ساختارهای فرهنگی است. عموم فرانسوی‌ها نسبت به آمریکا طیفی از پیش‌قضاوتهای منفی دارند. شهروندان فرانسوی در چنین ساختاری بزرگ شده و غیرمستقیم آموزش می‌بینند. میان ژاپنی‌ها و چینی‌ها نوعی بدبینی وجود دارد و ساختار فرهنگی هر دو کشور چنین تمایلاتی را تقویت کرده و شهروندان، این گرایشها و تمایلات را با خود حمل می‌کنند. ممکن است نویسنده یا محقق یا خبرنگاری در چین یا ژاپن، اصیل بودن و واقعی بودن این تمایلات بدبینی را مورد تردید قرار دهد، ولی در سطح کلان در جامعه چنین گرایشهایی واقعیت دارد. جرویس طی تحقیقات وسیع خود نتیجه می‌گیرد که اکثریت افراد با اطلاعات محدودی اظهار نظر می‌کنند، دیدگاههای خود را شکل می‌دهند و به« پیش‌قضاوتهای معقول» خود می‌رسند.[2] در صحنه

---

1. Ibid.
2. Ibid., p. 194.

تصمیم‌گیری سیاسی، افراد با« تصاویری» از پدیده‌ها و بازیگران سیاسی تصمیم‌گیری می‌کنند و ازآنجا که تغییر این تصاویر به‌موجب سازوکارها و ساختارها و فضاهای سیاسی با سهولت انجام نمی‌گیرد، خلاقیت و نوآوری در تفکرات جدید، استنباطهای نوین و تلقیات و تمایلات بدیع به‌حداقل می‌رسد.[1] در کشورهایی مانند چین و شوروی، بلوک شرق سابق و بعضی از کشورهای در حال توسعه که فضاها و دوایر نقد محدود است، ممکن است تصویر و تلقی و تمایلی از یک پدیده سیاسی برای دهه‌ها دوام داشته باشد. علاوه بر این، افراد به‌شدت تحت تأثیر تجربیات گذشته، وقایع مهم و اندیشه‌های افراد مؤثر هستند. هر انسانی از وضع موجود معنا استخراج می‌کند هنگامی که گذشته را به آینده متصل می‌نماید. تلقیات سطحی از وقایع گذشته و متوجه نبودن به پیچیدگیهای پدیده‌ها و وقایع روز، امکان دارد به تعطیلی خلاقیت و عدم ادراک دقیق تحولات و پدیده‌های جاری منتهی شود. اکثر افراد به آنچه اتفاق افتاده توجه می‌کنند، نه اینکه چرا اتفاق افتاده است. به همین دلیل، آنچه که از وقایع گذشته به تحولات امروز اطلاق می‌شود، معمولاً مصنوعی، بیش از اندازه تعمیم داده شده و ادله‌یابی ساده است.[2] نتیجه آنکه، ساختار شناختی و نظام پیش‌قضاوتی که در ناخودآگاه اکثر افراد وجود دارد، عمیق و دقیق و واقعی نیست و در عین حال هدایت‌گر واکنش به تحولات و تصمیم‌گیریهای جاری است. در جوامعی که فضای نقد و بازبینی در گفتمانهای فکری ضعیف باشد، سطحی‌نگری و شناختهای ناقص و آمیخته به احساسات، تعصبات و غرایز فراگیر می‌شوند و دوایر شناخت و ادراک را به‌شدت مخدوش می‌کنند.

افلاطون در رساله *جمهوری* خود به« تمایلات انسانها»[3] اشاره می‌کند.

---

1. Ibid., p. 201.
2. Ibid., p. 228.
3. Disposition of Men

توجه ارسطو به طبقات متوسط نیز ناشی از روحیات، خلقیات و تمایلات آنهاست که معرف یک دولت مختلط و حامی منافع طبقات بالا و پایین جامعه هستند.[۱] ***نیکولو ماکیاولی*** نیز روحیه و تمایلات ملتها را در مدیریت آنها بااهمیت می‌داند. او می‌گوید:

> امروز به‌جز سلطان ترکیه و مصر، عموم حکمرانان لازم می‌دانند که مردم را در مقام مقایسه با سربازان[ارتش] راضی کنند؛ زیرا قدرت مردم از سربازان بیشتر است.[۲]

او سپس اظهار می‌دارد:

> من آن دسته از حکمرانانی را که فکر می‌کنند با احداث پادگان می‌توان اعتماد ایجاد کرد و در عین حال مردم نسبت به آنها تنفر ابراز کنند، محکوم می‌کنم.[۳]

ژان ژاک روسو نیز اهمیت فرهنگ سیاسی را با بیان عبارتهایی چون «روحیه ساکنان» و« معنویت، سنت و اعتقادات آنها» تقدیر می‌نماید.[۴] الکسیس دوتوکوویل در کتاب کلاسیک خود ***پیرامون دموکراسی در آمریکا***، عبارتهای مهمی را بیان می‌کند. او رابطه میان آداب و سنتها از یک‌سو و نتیجه سیاسی آن یعنی دموکراسی را از سوی دیگر به‌تصویر می‌کشد:

> آداب مردم شاید یکی از دلایل تعیین‌کننده عمومی نسبت به حفظ یک نظام دموکراتیک در آمریکا قابل اطلاق باشد. من در اینجا لغت سنتها را به‌کار می‌برم که قدیمی‌ها درهمین رابطه واژه اصالت یک جامعه را استفاده می‌کردند.

---

1. Gabriel Almond and Sidney Verba, *The Civic Culture Revisited,* Boston: Little, Brown and Company, 1980, pp. 2-3.
2. Niccolo Machiavelli, *The Prince,* New York: Bontam Books, 1966, p. 72.
3. Ibid., p. 76.
4. Gabriel Almond and Sydney Verba, op. cit., p.5.

من این لفظ را نه‌تنها به آداب اطلاق می‌کنم، بلکه به«عادات قلب» و در حقیقت به دیدگاههای مختلفی که میان انسانها وجود دارد و در واقع کاراکتر ذهنی آنها را شکل می‌دهد، اشاره می‌کنم. من در زیرمجموعه این لفظ عادات قلب، کلیّت شرایط اخلاقی و ذهنی یک جامعه را مطرح می‌نمایم.[1]

در مشرق‌زمین نیز، توجه به فرهنگ سیاسی در آثار فارابی و خواجه‌نصیرالدین طوسی مشاهده می‌شود. فارابی در تبیین آراء اهل مدینه فاضله، فرهنگ را ترسیمات ذهنی و خیالی ملتها که در نفوس و عقول آنها منعکس است، معرفی می‌نماید. خواجه‌نصیرالدین طوسی ضمن تشریح لایه‌ها و ویژگیهای مختلف فرهنگی، جوامع سیاسی متفاوت را مبتنی بر روحیات، باورها و الگوهای رفتاری متفاوت قلمداد می‌کند.[2] علاوه بر این، ***ماکس وبر*** معتقد بود که علم جامعه‌شناسی باید« کانون» داشته باشد. به‌عبارت دیگر، نمی‌توان در علیّت پدیده‌ها، دهها و صدها علت را با وزنهای متساوی مطرح کرد. یک تئوری، قانون و در نهایت پارادایم زمانی، چنین حکمی به خود می‌گیرد که بر علیّتی تاکید کند و بر کانونی متمرکز شود. درواقع، تفاوت بین نظریه‌ها در علوم انسانی، نوع تمرکز یا تاکید یا کانون آنهاست. چگونه می‌شود که ژاپنی‌ها پشتکار دارند! آلمانی‌ها مسئولیت‌پذیر هستند! چینی‌ها با یکدیگر هماهنگ هستند! کانادایی‌ها بر اومانیسم تاکید ذاتی دارند! مردم آفریقای جنوبی از تحمل قابل‌توجهی برخوردارند؟ مردم اسکاندیناوی به‌طور بی‌نظیری به حقوق یکدیگر احترام می‌گذارند! مردم سنگاپور فرای هر ملتی از قاعده و قانون تبعیت می‌کنند! مردم کره‌جنوبی به‌جای تخریب یکدیگر، با هم رقابت می‌کنند! و مردم سوئد تواناییها و

---

1. Ibid., p. 6.

۲. سید محمد تقی آل غفور، «نقش فرهنگ در ساختار ایران معاصر،» *مجله نقد و نظر*، شماره‌های ۳و۴، سال ۱۳۷۵، ص‌ص ۱۱۴-۱۱۲.

ضعفهای افراد را با یکدیگر و هم‌زمان ارزیابی می‌کنند!

طیفی از خصلتها، ویژگیها، روحیات، ارزشها، ایستارها و احساسات، ملتها را از همدیگر متمایز می‌کند. فرهنگ سیاسی این مجموعه از متغیرها را با رفتارها و کنشها و واکنشها و ستانده‌های سیاسی می‌سنجد. همان‌گونه که پیشتر بحث شد، ساختارهای فرهنگیِ انباشته شده هستند که نتایج سیاسی خاص را به‌جای می‌گذارند. فرهنگ سیاسی معرف این واقعیت است که هر مجموعه از ارزشها، ایستارها و خصلتها، ساختار فرهنگی خود را بنا می‌کند، هرچند با گذشت زمان با تحولات سیاسی، اقتصادی و به‌ویژه- هم‌اکنون- بین‌المللی متحول می‌شود.

بدون تردید، در متون معاصر علم سیاست، کار تحقیق مشترک ***گابریل آلموند*** و ***سیدنی وربا*** تحت عنوان ***فرهنگ مدنی: ایستارهای سیاسی و دموکراسی*** در پنج کشور که توسط دانشگاه پرینستون در سال ۱۹۶۳ به چاپ رسید، بهترین اثر کلاسیک در فرهنگ سیاسی محسوب می‌گردد. این کتاب یکی از اولین تحقیقات میدانی مبتنی بر مقایسه داده‌های عینی پنج کشور به فهم چرایی‌های ثبات دموکراتیک پرداخت. در عین حال، این کتاب رابطه میان فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی را مورد بررسی قرار داد. سؤال پژوهشگران این بود که کشورها(انگلستان، آمریکا، ایتالیا، آلمان و مکزیک) چه تناسبی با مؤثر بودن و ثبات دموکراتیک دارند؟ در واقع این مورد، متغیر وابسته آنها را تشکیل می‌داد. در تحقق این سؤال، ساختارهای اجتماعی و سیاسی از یک طرف و فرایندهای متعدد از طرف دیگر، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند. آلموند و وربا در این رابطه، فرهنگ سیاسی را این‌گونه تعریف می‌کنند: « فرهنگ سیاسی مجموعه‌ای از تمایلات شناختی، تحلیلی و احساسی است که نسبت به پدیده‌های سیاسی ابراز می‌شود.»[1]

---

1. Arend Lijphart, "The Structure of Inference," in Gabriel Almond and Sydney Verba, *The Civic Culture Revisited,* op. cit., p. 38.

ثبات سیاسی چگونه مورد سنجش قرار می‌گیرد؟ این دو محقق بر طیفی از متغیرها متمرکز شدند: نقش آموزش، اقتدار غیردولتی در خانواده، مدرسه، محل کار و اعتماد شهروندان به یکدیگر. فرهنگ سیاسی کشورهای صنعتی در« فضاهای غیردولتی» شکل می‌گیرد و نقش تشکلها و تعامل بین آنها و اثرگذاری رسانه‌هایی که سخنان و افکار دولتی‌ها در آن نقش ندارد، بسیار تعیین‌کننده است. علاوه بر این، رابطه میان باورهای سیاسی با بنیانها و فرایندهای اجتماعی مورد ارزیابی قرار گرفت؛ اعتقاد اکثریت مطلق مردم انگلستان و آمریکا این است که افزایش سطح و کیفیت دخالت دولت رابطه معکوسی با کارآمدی و خلاقیت و رشد شهروندان دارد. این باور از کجا ناشی می‌شود و چگونه از رفتگر تا وزیر و استاد دانشگاه به شکلهای گوناگون چنین باوری را در ناخودآگاه خود حمل می‌کنند؟ آلموند و وربا به این نتیجه رسیدند که بسیاری از باورهای سیاسی در دوران کودکی و نوجوانی به‌واسطه فضاهای تربیتی در خانواده، مدرسه و جامعه به فرد منتقل می‌گردد. ثبات این باورها و واقعی بودن نمادهای آنها در جامعه باعث تکامل جامعه می‌شود.[1]

یکی از نتایج قابل توجه کتاب ***فرهنگ مدنی*** این است که وقایع را در اثرگذاری و تغییر باورهای سیاسی، مهم‌تر از مناظره و بحث و گفتگو تلقی می‌کند. اگر بخواهیم در رابطه با ایران مثالی مطرح نماییم، می‌توانیم به دخالت بیگانگان در سیاست ایران در طی دو قرن گذشته تا انقلاب اسلامی اشاره کنیم که به نوعی باور سیاسی ضدخارجی و ضدغربی منجر شده است. اگر صدها کتاب و میزگرد در باب اهمیت تعامل با جهان تنظیم شود، به‌مراتب اثر کمتری بر تغییر دیدگاهها نسبت به وقایع مهم تاریخی دارد.

---

1. Sydney Verba, "On Revisiting the Civic Culture: A Personal Postscript," in Gabriel Almond and Sydney Verba, *The Civic Culture Revisited,* op. cit., pp. 398-399.

آنچه را که مردم در زندگی عینی خود مشاهده کرده و تجربه می‌کنند، اثرات به‌مراتب پایدارتری در باورهای سیاسی نسبت به آموزش، متون انتزاعی و داده‌های رسانه‌ای می‌گذارد. تجربه فرد فراتر از ذهنیتی است که محیط تبلیغاتی در پی حک کردن آن است. با توجه به اینکه فرهنگ سیاسی با باورها و ایستارها و تمایلات عامه مردم سروکار دارد، تجربیات و وقایعی که آنها را تحت‌الشعاع قرار داده، از اهمیت بیشتری برخوردار است. یکی از دلایل ناموفق بودن تحزب در ایران، وابستگی احزاب به بیگانگان در عصر قاجار و پهلوی ذکر می‌شود که لفظ تشکل و حزب سیاسی با ارتباط با بیگانگان در حافظه تاریخی ایرانیان شکل گرفته است. اگرهم نظام حزبی در ایران بخواهد توفیقی داشته باشد، باید این‌گونه رسوبات تاریخی زدوده شوند. آنچه که مفهوم و اثرگذاری فرهنگ سیاسی را جدی می‌کند، این است که افراد برای حفظ یک باور نیازی به اطلاعات گسترده و یا تجزیه و تحلیل عمیق ندارند. برای مخوف جلوه دادن نظام کمونیستی و شوروی در ذهن مردم، سیاستمداران و دستگاه تبلیغاتی آمریکا عمدتاً از« فقدان آزادی» که برای عامه مردم آمریکا نوعی ارزش است، بهره‌برداری می‌کردند. اگر نهادها و نمادهای سیاسی یک کشور با وضع زندگی و رفاه و آسایش آنها سازگاری داشته باشد، به‌طور طبیعی مردم از آن نهادها و نمادها حمایت می‌کنند. اکثریت قاطع مردم کویت، قطر، بحرین و امارات به‌رغم طایفه‌ای بودن نظامهای سیاسی کشورشان به موجب ثبات اقتصادی و قابلیت پیش‌بینی روندها و شاخصهای زندگی، رضایت کلی دارند. بنابراین، آنچه مردم تجربه کرده و می‌کنند و آنچه آنها حس می‌نمایند و تطابقی که میان حس و تجربه خود از یک طرف و نمادها و نهادهای سیاسی از طرف دیگر برقرار می‌کنند، فرهنگ سیاسی را شکل داده و حفظ می‌کند. به محض اینکه بنیانهای این تطابق تضعیف شود و یا علایم واگرایی در آنها مشاهده و یا توسط عامه مردم حس شود، فرهنگ سیاسی دچار تحول می‌گردد.

در کتاب کلاسیک ***فرهنگ مدنی***، لایه‌های مختلف جامعه مورد مطالعه قرار می‌گیرد و هر لایه وزن خود را پیدا می‌کند. مجموعه افرادی که دستگاه هیأت حاکمه یک کشور را تشکیل می‌دهند، از فرهنگ سیاسی خاصی برخوردارند و به‌تناسب ماهیت نظام سیاسی، این فرهنگ سیاسی نیز متمایز می‌شود.[1] نظام باورهایی که این عده با خود به‌صورت آگاهانه و ناآگاهانه حمل می‌کنند، در فهم نحوه مدیریت و نظام تصمیم‌گیری، چگونگی حل‌وفصل مسایل جامعه و آداب تعامل با مردم و نظام بین‌المللی را مشخص می‌کند. به‌میزانی که به کانونهای اصلی و افراد کلیدی یک حکومت نزدیک می‌شویم، تعهد به طیفی از باورهای سیاسی و حتی ایستارها و تمایلات سیاسی افزایش پیدا می‌کند. تحقیقات فرهنگ سیاسی معرف این نتیجه‌گیری است که به درجه‌ای که باورهای نزدیک به کانونهای حکومتی با باورهای عامه مردم سنخیت داشته باشد و نظام آموزشی، رسانه‌ای و حس رضایت مردم از این باورها و نهادها تقویت‌کننده باشند، ثبات سیاسی آن سیستم سیاسی افزایش می‌یابد. اما رابطه‌ای که از منظر تحقیقاتی بسیار مشکل است، فهم چگونگی اثرگذاری باورها و ارزشها در نحوه مدیریت و عملکرد نظامهای سیاسی است.[2] آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، آگاهی افراد تصمیم‌گیرنده از تمایلات و حساسیتها و باورهایی است که در فضاهای تصمیم‌گیری و مدیریتی وجود دارد و در کلام و بیان و توضیح و متن‌نویسی و تصمیم آنها تأثیر جدی دارد. این فضاهای فکری و تمایلات مورد اجماع که کسی نسبت به آنها نیز سخنی به‌میان نمی‌آورد،[3] در همه سیستمها اعم از دموکراتیک و غیردموکراتیک وجود دارد. شناخت این فضاها در فهم محتوای سیاست‌گذاریها بسیار مؤثر و تعیین‌کننده است. به‌طور عمومی، در کشورهای

---

1. Ibid., p. 404.
2. Ibid.
۳. در متون تخصصی به این فضاها، inertia می‌گویند.

در حال توسعه، مردم به‌طور ناخودآگاه دولت را متولی و مسئول تحولات و تغییرات می‌دانند. این باورها ریشه در ضعیف بودن جامعه در این کشورها از یک طرف و مشکل بودن تشکل و سازمان‌دهی برای تحقق امور از طرف دیگر است. این باور نسبت به نظام سیاسی درتاریخ انباشته شده این جوامع وجود دارد. درمقابل، در ژاپن، انگلستان و آمریکا باور مردم بالعکس است. تشکلهای مختلف صنفی، صنعتی، کارگری و حرفه‌ای مشکل‌گشا هستند. دولت ناظر و حامی امنیت است، نه مشکل‌گشای تمامی مسایل یک جامعه. از متغیرهای مرتبط در این بحث، میزان اعتماد عامه مردم نسبت به دستگاه دولتی است. این متغیر بسیاری از رفتارها و تمایلات و هنجارهای عمومی را نسبت به حوزه سیاست شکل می‌بخشد. از آنجا که تغییر این نوع باورها در طول زمان و با تحولات گسترده تحقق می‌پذیرد، پایداری نسبتاً طولانی بر این باورها حکم‌فرماست. البته تحولات شرق آسیا شاید به‌عنوان یک استثنا قابل طرح باشد. امروز مردم چین، مالزی و کره جنوبی، دولت را نهادی صرفاً ناظر، تنظیم‌کننده امور و سیاست‌گذار تلقی می‌کنند، در حالی که دو دهه قبل، تفسیر از دولت به‌عنوان یک نهاد مسلط و فراگیر بود. در مجموع، فرهنگ سیاسی رابطه میان رفتار افراد و عامه مردم یک جامعه نسبت به بقاء و عملکرد نظامهای سیاسی است. هرچند نزدیک به بیست‌وپنج تعریف مختلف از فرهنگ سیاسی قابل شناسایی است، ولی کانون بحث، رابطه میان اثرات متقابل فرهنگ فردی و فرهنگ حکومتی است که پی‌آمدهای این تعامل فرهنگی، سیاسی بوده و بر نظام سیاسی و عملکرد آن اثر می‌گذارد.

فرهنگ سیاسی منسجم و غیر منسجم

چند ویژگی و پی‌آمدهای سیاسی آنها، فرهنگ سیاسی را از یکدیگر متمایز می‌کند. اول، تفاوت در گروههای اجتماعی با تمایلات متضاد فکری، فرهنگی و سیاسی، به‌درجه‌ای که این‌گونه تفاوتهای قشری و اجتماعی افزایش یابد.

به‌عنوان مثال، وجود سه گروه متفاوت اجتماعی در نیجریه ثبات سیاسی و تصمیم‌گیری و حتی اقتصادی در آن کشور را در دوران پس از استقلال به‌طور دایم در معرض تهدید قرار داده است. زبانهای گوناگون، قومیتهای متفاوت و تنوع امکانات اقتصادی، خودبه‌خود درجه انسجام یک کشور را کاهش می‌دهد. البته اگر به سه تا چهار قرن گذشته در اروپا برگردیم، تنوع گسترده اجتماعی در اغلب این کشورها وجود داشته است. صنعتی شدن و رشد سرمایه‌داری، زمینه‌ساز نزدیک کردن ارزشها و تمایلات جامعه اروپایی گردید. صنعتی شدن و رشد اقتصادی باعث شد تا منابع وفاداری به کشور- ملت و خاک و وطن و حریم ملی ارتقا یابد. در گذشته، وفاداریهای قومی، محلی، خانوادگی، قبیله‌ای و طایفه‌ای حالت سیاسی داشتند و در بطن چنین ساختاری، اختلاف و تضاد و تقابل پیش می‌آمد. دردنیای مدرن به لحاظ سیاسی، دو منبع وفاداری سیاسی وجود دارد: ۱. حزب سیاسی که برنامه و فکر و طرح و اجرا از آن نشأت می‌گیرد؛ و ۲. نظام سیاسی و کشور و خاک و وطن که در قالب آن، عموم فعالیتهای سیاسی و غیرسیاسی صورت می‌پذیرد تا مبنا و اصالت و منطق آن نه‌تنها بقا و تداوم پیدا کند، بلکه تکامل نیز داشته باشد. ثبات سیاسی در کشورهایی که افراد به کلیت نظام سیاسی و حریمهای کلان آن وفادار باشند، بیشتر خواهد بود. باتوجه به اینکه در عصر جدید، سازمانها و نهادها جایگزین سلیقه‌های فرد شده‌اند، وفاداری از فرد به سیستم و اصالت سیستم منتقل شده است. حتی در کشورهای صنعتی، وفاداری افراد گاه به شرکتهای بزرگ تجاری و تولیدی مرتبط است تا به رؤسای آن شرکتها. معنای این وفاداری به یک کلیت، اعم از کشور یا بنگاه چیست؟ در واقع فرد در این قالب خود را جزیی از یک سیستم می‌داند و چون سیستم تعریف شده است و بقا و تکامل آن به ثبات در زندگی زیرمجموعه آن منتهی می‌شود، شخص راغب‌تر و متمایل‌تر در دفاع و حفظ آن سیستم خواهد بود. بنابراین، موضوع وفاداری از عناصر انسجام و تجزیه در فرهنگ سیاسی کشورهاست. در فصل بعدی و تاریخی این کتاب، در فهم

فرهنگ سیاسی دوره قاجار و پهلوی نشان داده خواهد شد که چگونه نظام اجتماعی و سیاسی با وفاداری به شاهان، دچار فراز و نشیب می‌شد. بلوغ سیاسی، تعلق را از فرد به فکر و از سلیقه‌های فردی به اجماع فکری یک مجموعه منتقل می‌کند. اینکه ژاپن چیست و به کجا باید برود، می‌تواند دو حالت داشته باشد: استنباطهای فردی نخست‌وزیر و یا اجماع کلان مجموعه سیاستمداران و صاحبان صنعت، دست‌اندرکاران فکر و فرهنگ و رسانه. این اجماع طبعاً از ثبات بیشتری برخوردار است تا آنکه سلیقه‌ها و منافع فردی راهنمای حرکت یک جامعه و نظام سیاسی باشد. پدیده حکومت ملی که قرنها به‌طول انجامید تا شکل فعلی خود را تحقق بخشد، سیاست و عمل سیاسی را از فرد به‌سوی سیستم برد و سیاستمداران را عامل اجرای اجماع کلان جامعه دانست. تعهد به پیشبرد خواسته‌های یک جامعه، اولویت چنین نظامهای سیاسی مبتنی‌بر حکومت ملی می‌شود.

در چین امروز برخلاف چین زمان *مائو* که خواسته‌های فردی و حداکثر حزبی جهت‌گیری کشور را مشخص می‌کرد، اولویتهای اقتصادی در طیف وسیعی از صنعتگران، بانک‌داران، سرمایه‌گذاران، تولیدکنندگان، صادرکنندگان و متخصصین نرم‌افزار و متفکرین اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، تنظیم‌کننده مصالح کشور است. وفاداری در زمان مائو به فرد و حزب بود، ولی اکنون به‌صورت پیچیده‌ای، وفاداری به توسعه کشور است. این صورت جدید تحولاتی است که در قرن نوزدهم در غرب اروپا و شمال آمریکا تحقق پیدا کرد. هرچند حزب کمونیست چین مهم‌ترین نهاد سیاسی چین است، ولی رویکرد آن به منافع ملی و خواسته‌های مردم به‌صورت ساختاری تحول پیدا کرده است. مبنای تصمیم‌گیری امروز سیاستمدارن چینی این است که چگونه می‌توان سرمایه خارجی را جذب کرد و معاش مردم را به دست خودشان سپرد و دولت را صرفاً در مقام تسهیل‌کننده متوقف نمود؟ نگاه مائو که ریشه در عصر اقتدارگرایی چینی داشت، در این خواسته غریزی

خلاصه می‌شد که کل حزب و جامعه باید در برابر خواسته‌ها، گرایشها و منافع او تسلیم شوند. به‌راحتی می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چین امروز در بحث وفاداری سیاسی از فاز غریزه به مراحل اولیه عقلانیت صعود کرده و فرهنگ سیاسی آن در حال پیشرفت است. از این بحث دو نتیجه مهم قابل استخراج است: ۱. تجربه بشری نشان می‌دهد که رشد و توسعه اقتصادی، فرایند مناسبی را برای انسجام فرهنگ سیاسی یک کشور پدید می‌آورد؛ و ۲. فرهنگ سیاسی مراحل مختلف دارد و شامل بلوغ و تکامل می‌شود. فقدان انسجام از آنجا ناشی می‌شود که جامعه مصالح محدود قومی و محلی را بر مصالح ملی و کلان اقتصادی و سیاسی ترجیح دهد؛ هرچند رشد اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت و دسترسی مناسب به امکانات در یک کشور، خودبه‌خود علایق ملی را بر تمایلات محلی اولویت می‌بخشد.

در نظامهای سیاسی متفاوت، فرهنگ سیاسی از سه بعد می‌تواند نشأت گیرد:[۱]

الف) ***ابعاد شناختی***: دانش نسبت به نظام سیاسی، نهادها و مسئولین آن، ورودیها و خروجیهای این نظام سیاسی؛

ب) ***ابعاد احساسی***: احساساتی که شهروند نسبت به نظام سیاسی و مسئولین و عملکرد آنها دارد؛

پ) ***ابعاد ارزیابی***: نحوه تجزیه و تحلیل شهروندان از مسایل سیاسی جامعه و کشور خود.

این سه بعد فرهنگ سیاسی[۲] که توسط گابریل آلموند و سیدنی وربا طراحی شده، سه نوع فرد سیاسی را نیز متصور شده است که در جدول یک قابل تطبیق است:[۳]

---

1. Walter Rosenbaum, *Political Culture*, New York: Praeger Publishers, 1975, p. 58.

۲. ابعاد شناختی (Cognitive Dimensions) و ابعاد احساسی (Affective Dimensions) و ابعاد ارزیابی (Evaluative Dimensions).

3. Walter Rosenbaum, op. cit., pp. 60-61.

جدول یک: تطابق یا عدم تطابق میان فرهنگ سیاسی و ساختار سیاسی

	شهروند متعهد	فرد بی‌تفاوت	فرد منزوی‌شده
ابعاد شناختی	مثبت	مثبت	مثبت
ابعاد احساسی	مثبت	بی‌تفاوت	منفی
ابعاد ارزیابی	مثبت	بی‌تفاوت	منفی

سه نوع شهروند یا فرد سیاسی در نظامهای سیاسی در این تطابق بررسی شده است. هنگامی که شهروند به سیستم متعهد است و خود را جزیی از آن تصور می‌کند، نه‌تنها شناخت دارد بلکه احساسات و ارزیابیهای مثبت نیز دارد. در این نوع تقسیم‌بندی، شخص درنظام سیاسی شهروند محسوب می‌شود؛ زیرا که ارزش و جایگاهی در نظام سیاسی دارد. درتقسیم‌بندی دوم فرد جایگاه ندارد و درنتیجه شهروند نیست. در عین حال، نسبت به نظام سیاسی شناخت دارد، اما نه احساس دارد و نه علاقه‌ای به ارزیابی عملکرد و ستانده‌های نظام سیاسی. در تقسیم‌بندی سوم، شخص حتی بی‌تفاوت هم نیست بلکه به‌مراتب جایگاهی منفی‌تر برای خود قائل است؛ بدین صورت که شناخت مناسبی از نظام سیاسی دارد ولی نسبت به آن، احساسات و ارزیابیهایی منفی با خود حمل می‌کند.

در مقایسه‌هایی که بین چند کشور انجام شده، تفاوتهای فوق به‌وضوح قابل شناسایی هستند. به‌عنوان مثال، در فرهنگ کشور انگلستان یک مبنای فرهنگی وجود دارد تحت عنوان (Deference) که به‌معنای تفاوت قائل شدن میان افراد است. شهروندان خود را در اقشار و طبقات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، بینش و علایق متفاوت تعریف می‌کنند. کسی که سمت منشی

دارد، خود را متفاوت از رییس خود می‌داند و آرزوی تصاحب سمت او را نمی‌کند؛ زیرا به درجه‌بندی سطوح و مشاغل و موقعیتهای مختلف فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اعتقاد دارد. افراد سعی می‌کنند با زحمتی که می‌کشند، خود را ارتقا بخشند و از یک مرحله به مرحله دیگر صعود کنند، ولی در پی آن نیستند که جایگاه دیگران را زیر سؤال ببرند. به عبارت دیگر، جامعه حالت عمودی دارد و شهروندان از کودکی می‌آموزند که رسیدن به یک جایگاه، زحمت و فکر و تحصیلات خاص خود را می‌طلبد. در این فرهنگ، مساوات شهروندان به این معنا که همه از امکانات متساوی برخوردار باشند به‌رسمیت شناخته نمی‌شود، بلکه فرصت برای همه جهت ارتقا وجود دارد و آنهایی که کمتر تنبل هستند و بیشتر از قوه فکری خود استفاده می‌کنند و از محیط و روندها شناخت عمیق‌تری دارند، رشد کرده و موقعیتها را به نسبت تصاحب می‌کنند. با توجه به اینکه در انگلستان نظام سرمایه‌داری متولد شده است، جامعه طبقات اجتماعی و اقتصادی ناشی از رشد سرمایه‌داری را پذیرفته است. ازآنجا که صاحبان ثروت با زحمت ثروت خود را به‌دست آورده‌اند، جامعه به‌تدریج معتقد شده است هر که با کار و تلاش دنبال ثروت برود، اشتغال تولید می‌کند و بنگاههای جدیدی را ایجاد می‌نماید و ضمن ثروتمند شدن، بخشی از جامعه را نیز صاحب شغل و امکانات و زندگی می‌نماید. این اندیشه که دولت مسئول تولید ثروت، کار، سرمایه و پس‌انداز نیست و افراد خصوصی چنین مسئولیتی دارند، خودبه‌خود در طی چند قرن چنین فرهنگی را ایجاد کرده است. فراتر از این باور، در جامعه انگلستان این اعتقاد وجود دارد که طبقات ثروتمند، تحصیل‌کرده و دنیا دیده باید مناصب سیاسی را به‌عهده گیرند؛ زیرا آنها بهتر مصالح کشور را می‌دانند و بقیه اقشار از تشخیص صحیح سیاسی آنها بهره‌مند می‌شوند. پذیرفتن کسی که« بهتر از من است»، « تجربه بیشتری از من دارد»، « بهتر

تشخیص می‌دهد» و «تراکم ذهنی و فکری و تخصصی عمیق‌تری دارد»، پی‌آمدهای وسیع اجتماعی و سیاسی دارد. در چنین چارچوبی، ادعاهای افراد با تواناییها و تجربیات و موقعیتهای آنها تطابق می‌یابد و جامعه در پی بهترین‌ها، باسوادترین‌ها و باتجربه‌ترین‌ها می‌گردد. درچنین ساختار اجتماعی، دیگر «بحرالعلوم» پیدا نمی‌شود. همه در طول روز دهها سؤال می‌پرسند، با وکلای خود مشورت می‌کنند، مطالعه و جستجو می‌نمایند.

حس اینکه شهروند در جایگاه طبیعی خود قرار گرفته است و اعتقاد به اینکه دیگران در حرفه او نیز به‌واسطه فکر و زحمت و تجربه در جایگاه بهتری قرار دارند، بالاترین سطح امنیت روانی و امنیت اجتماعی است. در فرهنگ اجتماعی و سیاسی انگلستان همه به این باور رسیده‌اند که هر تزی، آنتی‌تز دارد، هر سیاستی مخالف دارد، هر اندیشه‌ای متضاد دارد، هر تصمیمی دارای تناقضات است، هر عملی ناخالصی‌هایی هم دارد، هر سیاستمداری نقاد دارد و هر حرکتی باید انتظار مخالفت داشته باشد. از این رو، در معنا، مفهوم و لغت(Deference)، قید طبیعی را آورده‌اند. به عبارت دیگر، «طبیعی» است که تفاوت، تضاد، تناقض، اختلاف و انتقاد وجود داشته باشد و همه در انتظار چنین وضعی زندگی کنند و تصمیم گیرند.[1] در مصاحبه مطبوعاتی مشترک ***جرج بوش*** و ***تونی بلر*** در سال ۲۰۰۵ در آمریکا، یک خبرنگار انگلیسی به تونی بلر نخست‌وزیر انگلستان گفت: « گفته می‌شود شما (Poodle) جرج بوش هستید (Poodle نوعی سگ کوچک با پاهای کوتاه است که به‌آرامی به‌دنبال صاحبش راه می‌رود). تونی بلر گفت: این‌طور نیست، من و انگلستان منافع مشترک با آمریکا و جرج بوش داریم و با هم همراه و هماهنگ هستیم و انگلستان با این نوع همکاری منافع عظیمی را متوجه خود کرده است. سپس تونی بلر از جمع خبرنگاران خواست پرسش

1. Ibid., pp. 70-71.

بعدی مطرح گردد. این جملاتی که بین نخست‌وزیر و خبرنگار انگلستان رد و بدل شد و در عرض دو دقیقه به پایان رسید، حاکی از فرهنگی است که در هر دو طرف در قالب انتظارات و حدود خاصی رفتار می‌کنند. نخست‌وزیر می‌داند که مخالف دارد و مخالف او ممکن است برای طرح سؤال خود از تمثیل یک حیوان استفاده کند و خبرنگار نیز متوجه است که هر نقدی را می‌تواند مطرح کند. نوعی فرهنگ و قالب انتظارات بر این تعامل حاکم است و پی‌آمد نیز ندارد.[1]

اعتماد به رفتارهای ثابت و نظام حقوقی قابل پیش‌بینی، خودبه‌خود امنیت می‌آورد. اعتماد و ثبات دو مفهوم بنیادی در مباحث فرهنگ سیاسی هستند، به‌طوری که به بحث« باورهای بادوام» انجامیده است. منظور از باورهای بادوام، بنیانهایی هستند که رابطه میان فرد و جامعه را تعریف کرده و ثبات تولید می‌کنند و باعث می‌شود تا فرد از آینده نگرانی نداشته باشد و نسبت به موقعیت و آرا و ارتباطات اجتماعی و رابطه میان خود و حکومت اعتماد و اطمینان داشته باشد. در چنین فضایی، نسبیتهایی مانند فرصت نقد کردن و فرهنگ نقدپذیری، احترام از جانب هم‌حرفه‌ای‌ها و موفقیت در اثر کار و زحمت به‌حدی می‌رسند که حالت مطلق پیدا می‌کنند. در واقع، فرد از حالت مطلق بودن بیرون می‌آید ولی مبانی ارتباط او با محیط اجتماعی و سیاسی بیرونی مطلق می‌شوند. نزدیک به دو قرن است که در انگلستان این «باور عمومی» به‌طور ناخودآگاه در جامعه به‌وجود آمده است که، دولتی منطقی و کارآمد عمل خواهد کرد که در پارلمان و رسانه‌ها نقد شود. درچنین فضایی، سیاستمداران از عملکردها و رفتارهای خود مراقبت به‌عمل خواهند آورد.[2] از این طریق میان نقد و مسئولیت، نوعی ارتباط متقابل و مؤثر به‌وجود می‌آید. قدرت داشتن، مسئولیت دارد و برای اجرای مسئولیت، نقد و انتقاد منطقی

1. Ibid., p. 70.
2. Ibid., p. 71.

آن را تلطیف می‌نماید و نوعی حفاظت ساختاری ایجاد می‌کند. حفظ سنتهای اجتماعی، سیاسی و انتقال قدرت و نقد سیاستمداران، نزدیک به پنج قرن در انگلستان سابقه دارد و تمامی تحولات عظیم اقتصادی، تجاری، فناوری و انقلاب ارتباطات و اطلاعات را پشت‌سر گذاشته و در قالب این سنتها حفظ کرده است. در مقام مقایسه دوره قاجار و پهلوی ایران، نویسنده‌ای می‌گوید:

> در ایران، هر کس با هر سابقه طبقاتی و اجتماعی ممکن بود وزیر و صدر اعظم (وحتی شاه) شود، هر وزیر و صدر اعظم (و حتی شاهی) نه فقط مقام که مال و جانش به‌کلی نابود گردد و دودمانش برای همیشه درنوردد. پدرکشی، پسرکشی، برادرکشی، وزیرکشی و شاه‌کشی رایج در تاریخ ایران نیز ناشی از این واقعیتها بود؛ زیرا که برای دردست گرفتن قدرت مآلاً ضابطه‌ای جز خود قدرت وجود نداشت.[۱]

اینکه در انگلستان، شهروندان نسل به نسل در طی چند قرن سنتهای سیاسی و اجتماعی را به یکدیگر منتقل کرده‌اند و نسبیتها را پذیرفته‌اند، نه‌تنها به ثبات انجامیده، بلکه استوانه‌هایی مستحکم برای رشد و توسعه اقتصادی و جذب تحولات جدید داخلی و بین‌المللی بوده است. همان‌گونه که در بخش بعدی تاریخی بدان اشاره خواهد شد، در دوره قاجار قدرت بدون مسئولیت وجود داشت. علاقه‌مندی به قدرت می‌تواند جنبه غریزی داشته باشد که به تعابیر فوق همایون کاتوزیان می‌انجامد. در مقابل، قدرت می‌تواند برای انجام کار باشد. نیکسون در این رابطه می‌گوید:

> تفاوت میان مدیریت و سیاستمداری این است که مدیر، کارها را انجام می‌دهد ولی سیاستمدار کار درست را انجام می‌دهد.[۲]

---

۱. محمد علی همایون کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۶۶، ص ۸.

۲. محمود سریع‌القلم، «عشق و سیاست،» *مجله مدرسه*، سال دوم، شماره چهارم، مهر ۱۳۸۵، ص ۱۲.

بنابراین، فرهنگ سیاسی انگلستان تابع سنتها و نهادهای باثباتی است که به‌رغم تحولات عمیق داخلی و بین‌المللی، پایدار بوده است. اعتقاد به نخبه‌گرایی و اعتماد به نهادهای سیاسی، همچنین زمینه‌ساز برداشتی عمدتاً و عموماً مثبت از طرف عامه مردم نسبت به دستگاه حکومتی و طیف هیأت حاکمه بوده است. این اجماع ناخودآگاه، ذهنی و درونی و احساسی نسبت به سیستم سیاسی، در میان اقشار مختلف پایه‌ای قابل اتکا برای ثبات سیاسی و رشد اقتصادی و پی‌گیری اهداف مهم ملی، اروپایی و بین‌المللی برای انگلستان بوده است.

در مقابل مثال انگلستان، آمریکا قرار دارد که از همگونی انگلستان برخوردار نیست؛ آمریکا جامعه‌ای متنوع است.[1] تنوع قومی، ملی و مذهبی که از اوایل قرن نوزدهم با مهاجرت اروپاییان آغاز شده و در اواخر قرن بیستم با مهاجرت آسیایی ادامه پیدا کرده است. هم‌اکنون نزدیک به چهل درصد جامعه آمریکایی ریشه‌های غیرآنگلوساکسون دارند. به‌رغم تنوع قابل‌توجه افراد و سوابق قومی، ملی و مذهبی، جامعه آمریکایی در حفاظت از بعضی ویژگیهای فرهنگ سیاسی از خود پایداری نشان داده است. تحمل تنوع قومی و مذهبی، فرصت برای رشد عموم شهروندان و آزادی بیان و تشکل و فعالیت برای تمامی اقشار اجتماعی، نمونه‌هایی از این خصوصیات فرهنگ سیاسی هستند. تداوم نظام سیاسی و قانون اساسی در سایه مهاجرتهای وسیع اروپایی، آمریکای لاتین و بالاخره آسیایی، از موضوعات قابل مطالعه هستند.[2] فرهنگ سیاسی و نهادهای سیاسی و اجتماعی آمریکا مبتنی بر واقع‌گرایی و به تعبیر *هنری کیسینجر*«امریکا کشوری برای راه‌حل‌یابی مشکلات» است. از این‌رو، فرهنگ سرمایه‌داری و گسترش ثروت و امکانات و

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به:

Samuel Huntington, *Who Are We*?, New York: Free Press, 2004.

2. Walter Rosenbaum, op. cit., p. 76.

نگاه غیرایدئولوژیک به زندگی و سیاست از ویژگیهای این فرهنگ بوده است. فرهنگ سیاسی آمریکا ریشه در مبانی سرمایه‌داری و تجارت دارد، به‌طوری‌که افراد از ابتدا می‌آموزند که برای زندگی اجتماعی باید اهل داد و ستد فکری، چانه‌زنی، مصالحه و رقابت باشند. در هیچ جامعه صنعتی به اندازه آمریکا، تمایل و اصرار در تشکیل و سازمان‌دهی و هارمونی آراء برای اثرگذاری در سیاست محلی، ایالتی و فدرال وجود ندارد. افراد از دوران کودکی می‌آموزند که باید هم‌فکران خود را جمع کنند، دستور کار مشخص کنند، تنظیم کار کنند، رایزنی نمایند و سپس از اهتمام تشکیلاتی خود پاسخ گیرند. تعدد گروهها و تشکلها از سیاسی تا غیرسیاسی به میلیونها می‌رسد. نظام سیاسی آمریکا کانون لابی‌هاست، از آنهایی گرفته که از نهنگ دریایی حمایت می‌کنند تا گروههایی که در پی مسایل حقوق بشر در چین هستند. سیاست‌گذاری در آمریکا تلفیقی از منافع ملی، منافع حزبی، منافع فردی سیاستمداران و اثرگذاری لابی‌هاست. به‌نظر می‌رسد حاکمیت نظام سرمایه‌داری و فرصت تولید و توزیع ثروت در آمریکا، خود منبعی تعیین‌کننده در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی این کشور شده است. با توجه به اینکه مهم‌ترین خواسته انسانها در دنیای جدید تامین منابع مالی و رفاهی زندگی است تا در سایه آن هویت، قومیت، دین و علایق غیرمادی خود را پی گیرند، سیستم آمریکا با امکانات ممتاز در سطح جهانی در راستای تولید ثروت، توانایی جذب ملیتها، قومیتها و مذاهب مختلف را در چارچوب یک نظام حقوقی در دفاع از سرمایه‌داری و تنوع فرهنگی ایجاد کرده است. اگر هم در سیستم آمریکا ایدئولوژی وجود داشته باشد، ایدئولوژی دفاع از نظام سرمایه‌داری است. این اجماع کلان که هر کسی فرصتی برای خود پیدا می‌کند بدون آنکه ویژگیهای فرهنگی او مداخله کند، ثبات قابل‌توجهی در این سیستم پدید آورده است. در نظام اجتماعی آمریکا، افراد می‌آموزند که اگر گروهی تشکیل دهند و خواسته‌های مدنی و منطقی داشته باشند،

می‌توانند بر تصمیم سیاستمداران اثر بگذارند. این روش کار سیاسی که در ماهیت خود غیرایدئولوژیک است، نوعی سهل‌سازی کار سیاسی را فراهم آورده است. قبول کردن ناخودآگاه روش« اکثریتی» در حل‌وفصل اختلافات و توانایی در کوتاه آمدن، مصالحه و چانه‌زنی برای ایجاد فهم و عمل مشترک، سهل‌سازی کار سیاسی را دوچندان کرده است. ازاین‌رو، حلقه وصل جامعه و حکومت در آمریکا تشکل است، بدون آنکه قومیت و فرهنگ برای دیگران موضوعیت داشته باشد. البته در ناخودآگاه خود، جامعه آنگلوساکسون آمریکا، بخش سیاه‌پوست، سرخ‌پوست و گاه مسلمانان را در خود ادغام روانی و اجتماعی کاملی نکرده است، ولی این گروهها نیز این فرصت را دارند که با تشکل اثرگذاری کنند و ذهنیتها و تصمیم‌گیریها را تغییر دهند.

یهودیان اروپایی از اواخر قرن نوزدهم به‌تدریج وارد آمریکا شدند و در بخشهای مهم جامعه مانند دانشگاهها، مراکز تحقیقاتی، صنعت، بانکها، وکالت و مهم‌تر از همه رسانه‌ها، تشکیلات عظیمی را ایجاد کردند. این قدرت فکری، اقتصادی و رسانه‌ای به‌تدریج جای پای خود را در سیاست و نظام حقوقی و سیاسی آمریکا پیدا کرد. با اینکه یهودیان در آمریکا به لحاظ کمّی ۱/۳ درصد کل جمعیت این کشور هستند، ولی به لحاظ کیفی به‌واسطه قدرت مالی و تشکیلاتی و رسانه‌ای پرنفوذترین تشکل اجتماعی- مذهبی- سیاسی به‌شمار می‌روند. در واقع، در کشورهای غربی و به‌ویژه در آمریکا حق تشکل و توان تشکل، تسهیل‌کننده و اثرگذار در فرایندهای متقابل جامعه با حکومت است و این اصل خودبه‌خود امنیت روانی و ثبات سیاسی به‌وجود می‌آورد. اگر بخواهیم لفظ ثبات و کارآمدی را به مفهوم فرهنگ سیاسی اطلاق کنیم، می‌توانیم این‌طور نتیجه بگیریم که اگر شهروندان یک جامعه، هم احساس کنند و هم به لحاظ عملیاتی و اجرایی اطمینان داشته باشند که با تشکل و کار جمعی می‌توانند با نهادهای سیاسی یک حکومت تعامل داشته باشند و پاسخ دریافت کنند و به نتیجه برسند، فرهنگ سیاسی از

کارآمدی برخوردار است و با ابزار و روشهای تثبیت شده و مورد اجماع خود، ثبات سیاسی را به‌ارمغان آورده است. در چنین سیستمی، حکومت کانونی است که گروهها و تشکلها به آن رجوع می‌کنند تا همه یا بخشی از تقاضاهای خود را دریافت کنند. البته این چارچوب حقوقی به‌معنای آن نیست که حکومت گرایشها و تعلقات و اولویتهای خود را ندارد، بلکه نهادهای سیاسی مانند ریاست‌جمهوری و مجلس نمایندگان، مراکز چانه‌زنی و کش‌وقوسهای سیاسی است و نتیجه تعاملات تابع قدرت نهادها از یک طرف و توانایی تشکلهای مدنی از طرف‌دیگر است. به‌عنوان مثال، در سال ۲۰۰۴، چند شرکت تولید نرم‌افزار کامپیوتری در یک دعوی حقوقی توانستند دولت و قوه قضاییه آمریکا را در دادگاه اقناع کنند که شرکت عظیم مایکروسافت در بازاریابی و فروش بعضی نرم‌افزارها جانب عدالت و انصاف را رعایت نکرده است. در نهایت، دولت شرکت مایکروسافت را مجبور کرد خسارت این شرکتها را بالغ بر میلیاردها دلار پرداخت نماید. اطمینان اینکه دولت و قوه قضاییه ضرورتاً طرف قدرتمندان را همیشه نخواهد گرفت، آرامش روانی، اعتماد و ثبات سیاسی را تقویت می‌کند. آزمایش معیارهای انسجام یا عدم انسجام در این عوامل اعتماد و اطمینان روانی نهفته است. هرچند همه کشورها در حال تحول و تکامل هستند، ولی به‌نظر می‌رسد نظام سیاسی انگلستان و آمریکا از ثبات بیشتری نسبت به کشورهای دیگر برخوردار بوده و ظرفیت روبه‌رو شدن با چالشها و مشکلات و تقاضاهای مردم را دارند.

در مقابل دو کشور فوق، کشورهای دیگری را می‌توانیم مثال بزنیم که از انسجام لازم در فرهنگ سیاسی خود برخوردار نبوده‌اند. ایتالیا در میان کشورهای صنعتی به‌عنوان کشوری که از فرهنگ سیاسی غیرمنسجمی بهره‌مند بوده است، نام برده می‌شود. در ایتالیا بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی سیاسی و نوعی خصومت به دولت، زمینه‌ساز خشونت سیاسی نیز بوده است. این حالت ناخودآگاه مردم باعث می‌شود تا نتوان در سطح ملی، نیروهای

مردمی و گروهها را برای دستیابی به اهداف مهم بسیج نمود.[1] در ایتالیا پیوسته همکاری میان گروهها سخت بوده است. زیربنای این وضعیت نوعی بی‌اعتمادی شهروندان و جریانها به پدیده‌ای به‌نام حکومت ملی است. خواستهای محدود افراد و گروهها به‌اضافه بی‌اعتمادی و سوءظن سیاسی، شرایطی را به‌وجود می‌آورد که کار دسته‌جمعی و ملی تحقق نمی‌پذیرد و درواقع اختلافها دوام پیدا می‌کند و تنشها یکباره برای همیشه حل‌وفصل نمی‌شوند. ضمن اینکه ایتالیایی‌ها توانسته‌اند در طی قرن گذشته یک کشور پیشرفته صنعتی ایجاد کنند ولی در فرهنگ عمومی این کشور، نوعی ضدیت و بدبینی با دولت مقتدر ملی وجود دارد. از شکافهای دیگر ایتالیا، بخش شهری و روستایی و شمال و جنوب است. امروز ایتالیا بزرگ‌ترین بخش روستایی در غرب اروپا را دارد و یک‌پنجم جمعیت آن در کشاورزی مشغول به کار هستند. شمال ایتالیا تحت تأثیر آلمان بوده و مردم نسبتاً ثروتمند و مدنی دارد، درحالی که درجنوب، ساختار اجتماعی عمدتاً روستایی است و خانواده مقدم بر هر واحد دیگر اجتماعی و سیاسی است. شکافهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زمینه‌ساز نوعی ازهم‌گسیختگی در این کشور شده است، هرچند بخش مهمی از این شکاف توسط رشد اقتصادی و توسعه صنعتی پر شده است.[2]

یکی از شکافهای جامعه ایتالیا که میان مردم و حکومت اختلاف و تنش ایجاد می‌کند، جایگاه واتیکان است. جریانهای سوسیالیست و چپ این کشور، مخالف دخالت و نقش کلیسا در مدیریت کشور هستند و درمقابل جریانهای دموکرات مسیحی که همراه واتیکان هستند، به‌تناسب کاتولیک بودن مردم متمایل به همکاری با آن هستند. جایگاه مذهب و کلیسای واتیکان تابع وضعیت عمومی و اقتصادی ایتالیاست. به‌تناسبی که دولت وقت، توانایی بهبود وضع اجتماعی و اقتصادی را داشته باشد و این کار مستقل از واتیکان

1. Ibid., pp. 95-91.
2. Ibid., p. 94.

تحقق پذیرفته باشد، به همان میزان جریانهای چپ مسلط می‌شوند و بالعکس، اگر احزاب دموکرات مسیحی موفقیت اقتصادی کسب کنند، کلیسا نقش مهم‌تری در سیاست ایفا می‌کند. این نوع تحولات تابع گروههای سنی نیز می‌باشد. افراد جوان‌تر و تحصیل‌کرده‌تر به گروههای مدرن و حرفه‌ای تمایل دارند و افراد مسن‌تر و سنتی‌تر به گروهها و جریانهای نزدیک به کلیسا. برخلاف انگلستان که پذیرش طبقاتی و لایه‌بندی اجتماعی میان مردم (Deference) وجود دارد، در ایتالیا تنش میان طبقات و اقشار جدی است. در انگلستان هر فردی در طبقه خود قرار می‌گیرد و به طبقات دیگر احترام می‌گذارد، اما در ایتالیا در دوره مدرن و صنعتی، جنگ طبقاتی میان طبقات پایین و متوسط جامعه، جهت‌گیری سیاستهای کلان دولتها را تعیین کرده است. از این رو، نه‌تنها مذهب بلکه وضعیت اقتصادی، محتوای فرهنگ سیاسی ایتالیا را شکل داده است. درحالی‌که در آمریکا و انگلستان مصالحه و چانه‌زنی میان سندیکاها و صاحبان سرمایه وجود داشته و هارمونی اجتماعی و سیاسی را حفظ کرده است، در ایتالیا ممانعت از تحرک طبقاتی اقشار پایین باعث تنش اجتماعی و سیاسی میان سطوح مختلف شده و به سیاستهای کلان و رابطه میان جامعه و حکومت کشانده شده است. نتیجه این تنشها، بی‌اعتمادی و سوءظن در هرم سیاسی کشور شده است.[1] زمانی که آلموند و وربا تحقیق خود را انجام دادند، تنها چهار درصد مردم ایتالیا از تعلق به کشورشان احساس افتخار کردند. درعین‌حال، حس بیگانگی نسبت به نهادها و نظام سیاسی توسط عامه مردم به‌عنوان حس و تمایل ناخودآگاه در میان مردم ایتالیا حالت فراگیر دارد.[2]

نگاه بدبینانه مردم ایتالیا به نظام سیاسی، ریشه در ساختار ناکارآمد اداری، قوه قضاییه قابل نفوذ و سیاستمداران خودمحور نیز دارد. در فرهنگ

---

1. Ibid., p. 43.
2. Ibid., p.95.

عامه ایتالیایی‌ها گفته می‌شود که فرد عاقل هیچ‌وقت برای حل‌وفصل مشکلی به دادگاه رجوع نمی‌کند؛ زیرا اطمینان دارد که سیستم به ضرر او عمل خواهد کرد. افرادی که خلافی کرده‌اند، بهتر است به سراغ دادگاه روند؛ زیرا بوروکراسی و بی‌کفایتی قضات و نظام تأخیر در قضاوت، درنهایت به نفع او تمام خواهد شد و موضوع سالها ادامه یافته و هیچ‌وقت حل نخواهد شد. نظام پرداخت مالیات، حمل و نقل عمومی، مدارس و دانشگاهها نیز عامه مردم را به بی‌اعتمادی نسبت به سیستم دولتی همراه با بدبینی و غیرقابل اتکا بودن سوق می‌دهند. مقایسه میان ایتالیا و انگلستان نشان‌دهنده این اصل و آکسیوم مهم است که در بحث فرهنگ سیاسی، عملکرد کارآمد دولت چه نقش کلیدی‌ای در اعتمادسازی میان مردم و حکومت ایفا می‌کند. در ذهن ناخودآگاه مردم ایتالیا، «دولتی‌ها» عده‌ای هستند که به فکر مردم نیستند و منافع خودشان را دارند و در مقابل مردم هستند. درنتیجه، علاقه به مشارکت سیاسی، ضعیف است و حس کشور و ملیّت و مقررات نظام سیاسی که در انگلستان و آمریکا نسبتاً قوی است، در ایتالیا توسط عامه مردم قابل لمس نیست. در واقع، آنچه بخش ناخودآگاه ذهن شهروندان یک کشور را پر می‌کند، درجه کارآمدی دستگاه دولتی و میزان بهره‌گیری آنها از ساختار اقتصادی است که عناصر اصلی فرهنگ سیاسی یعنی اعتماد به نهادهای سیاسی، حس میهن‌دوستی، تعلق به یک کشور و امید به آینده را شکل‌می‌دهد. در میان کشورهای در حال توسعه، فرهنگ سیاسی مکزیک بسیار قابل‌توجه و دارای ویژگیهایی است که به‌صورت عمومی در جهان سوم مشاهده می‌شود. اولین نکته حائز اهمیت که در اکثر کشورهای صنعتی غرب اروپا، شمال آمریکا و ژاپن از میان رفته است، فاصله میان شهر و روستا در مکزیک است، به‌طوری‌که دو فضای متفاوت ذهنی و عملی به‌وجود آورده است. دو فرهنگ متفاوت شهری و روستایی با دو ساختار متمایز اجتماعی و

اقتصادی، نظام باورها، سطح تواناییهای شهروندان و قدرت اثرگذاری بر فرایندهای سیاسی و تصمیم‌گیریهای متضادی را به‌وجود آورده است. در روستاهای مکزیک، مردم احساس می‌کنند خارج از مدار دولت و حکومت زندگی می‌کنند و خواسته‌ها و انتظارات آنها در دستور کار دولتها نیست. باگذشت زمان، این فاصله روانی و فضایی نوعی بدبینی و بی‌تفاوتی به‌وجود می‌آورد. در واقع، وضعیت اقتصادی و حتی امکانات حمل و نقل در شکل‌گیری افکار و ایستارهای سیاسی مؤثر هستند. در کشوری مانند آلمان یا فرانسه، مکانی به نام روستا وجود ندارد و همه امکانات شهری در مناطق کوچک غیرشهری نیز وجود دارند و این همگانی شدن فرصتها و امکانات به یکپارچگی برداشتها و ایستارهای سیاسی نیز می‌انجامد. در عموم کشورهای جهان سوم، فاصله روانی و فضایی میان شهر و روستا بسیار جدی است. هرچند مکزیک به‌ویژه از سال ۲۰۰۰ به بعد، به‌واسطه تحولات سیاسی و اثرگذاریهای نفتا (معاهده تجارت آزاد شمال آمریکا) درعرصه آزادسازی فضای سیاسی و اقتصادی اقدامات اساسی برداشته است، ولی برای تبدیل شدن به یک کشور باثبات سیاسی و اقتصادی راه طولانی در پیش دارد.

مبنای تحول در مکزیک، حرکت از مرکزیت سیاسی به قانونی بودن سیاسی است. کشوری که برای قرنها تنها تمرین و تجربه اقتدارگرایی را داشته است و عامه مردم فرصت درونی کردن آموزه‌های آزادسازی سیاسی و اقتصادی را نداشته‌اند، طبیعی است ناهمواریهای فراوانی را تجربه نماید. درفضای آزادسازی سیاسی، از یک طرف مردم احساس می‌کنند که در فرایندهای سیاسی و تصمیم‌گیریهای کلان کشور نقش دارند، نظر می‌دهند، تشکل ایجاد می‌کنند و دیدگاههای خود را به نظام سیاسی چه قوه مقننه و چه مجریه منتقل می‌کنند و از طرف دیگر، نظام سیاسی نیز برای چنین فرایندهای مردمی، «حق» قائل است و آن را حقوق طبیعی مردم تلقی

می‌نماید و احساس می‌کند باید پاسخگو باشد. در تحقیقاتی که آلموند و وربا در کتاب کلاسیک خود انجام داده‌اند، تصور اینکه در مکزیک یک تبعه روستایی بتواند به یک مسئول مراجعه کرده و خواسته خود را بیان کند، وجود نداشت.[1] آنها در نتیجه‌گیری خود نسبت به مکزیک، فرهنگ سیاسی آن کشور را« آرزویی» تعبیر می‌کنند، به صورتی که احساس مردم نوعی امید و آرزو است.[2] هرچند سیاست سازمان یافته و رقابت حزبی و روابط معنادار مثبت اقتصاد و سیاست در مکزیک بعد از سال ۲۰۰۰ بهبود پیدا کرده است، اما درعین‌حال روند گذشته که بسیاری حس می‌کنند میان عملکرد دولت و زندگی روزمره آنان ارتباطی وجود ندارد، قدرتمند است. فرهنگ سیاسی عقلانی و پیشرفته آن است که شهروندان یک جامعه باور داشته باشند به پشتوانه نظام حقوقی جامعه از یک طرف و هارمونی فرهنگی میان شهروندان از طرف دیگر، می‌توانند با هر فردی که به آن جامعه تعلق دارد وارد تعامل، کار جمعی، هدف جمعی، معامله اقتصادی و هر نوع فعالیت مشترک شوند. تحقیقات نشان می‌دهد که تلقی واقعی افراد این است که در فرهنگ عمومی مکزیک، کار جدی فراتر از خانواده و دوستان، مخاطرات فراوانی به دنبال دارد.[3] این تلقی معرف شکافهای فراوانی است تا جامعه از طریق رشد اقتصادی و بارور کردن نظام حقوقی و تعامل قانونی و پایدار میان حکومت و جامعه، آنها را پر کند.

یکی از روشهای علمی و رهیافتهای نظری شناخت فرهنگ سیاسی مکزیک، بهره‌گیری از نظریه اقتدارگرایی است. در این رابطه دو نوع کار علمی شده است: ۱. شخصیت اقتدارگرا؛ و ۲. ساختارهای اقتدارگرا. شخصیت

---

1. Gabriel Almond and Sydney Verba, *Civic Culture Revisited*, op.cit., p. 327.
2. Ibid., p. 332.
3. Ibid.,p. 372 and Jeffrey Haynes, *Comparative Politics in a Globalizing World,* Cambridge: Polity, 2005. pp. 196-198.

اقتدارگرا در پی شوکت است، همه را به خود جذب می‌کند، به مقام، غیرانتقادی می‌نگرد، افراد درون‌گروهی را ستایش کرده و برون‌گروهی را محکوم و منزوی می‌کند.[۱] از منظر ساختاری، بعضی ویژگیهای اقتدارگرایی به‌این ترتیب هستند: جلوگیری از ورود آراء مختلف در تصمیم‌گیریها، کثرت‌گرایی بسیار محدود و اعمال قدرت نامحدود از طریق گروههای کوچک تصمیم‌گیری.[۲] در مکزیک، سنت سیاسی پیوسته متمرکز در تصمیم‌گیری و بیرون نگه‌داشتن اکثریت جریانهای سیاسی و عامه مردم بوده است. فرهنگ سیاسی عمومی به‌صورتی مدیریت شده که شخص و سمت رییس‌جمهور از شوکتی وصف نکردنی و کم‌نظیر برخوردار باشد و فضای تعامل میان این سمت و جریانهای سیاسی و عامه مردم در حداقل خود باشد. همان‌طور که پیشتر نیز اشاره شد، از سال ۲۰۰۰ به بعد و با ورود مکزیک به نظام اقتصادی شمال آمریکا و رفرمهای متعدد سیاسی، فضا و ساختار سیاسی فوق را قدری تعدیل کرده است. اما روشن است تا زمانی که صنعتی شدن روند اصلی اقتصاد مکزیک نشود و مدیریت سیاسی کشور آن روی مدیریت اقتصادی نگردد و فاصله شهر و روستا کمتر نشود و مردم به‌تدریج اعتماد به نهادهای قدرت و تصمیم‌گیری پیدا نکنند، لایه‌هایی از فرهنگ سیاسی اقتدارگرایی در مکزیک حضور خواهد داشت.

ورود مکزیک به معاهده تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) از سال ۱۹۹۴، بهترین اتفاق سیاسی و اقتصادی در تاریخ معاصر این کشور بوده است که مقدمات تغییر در فرهنگ اجتماعی، فرهنگ سیاسی و اصولاً نظام باورها در میان مردم مکزیک را فراهم آورده است. مکزیک به‌طور سنتی از یک اقتصاد

---

۱. در این رابطه ببینید:

T.W. Adorno et al, *The Authoritarian Personality*, New York: Norton, 1969.

۲. در این رابطه ببینید:

E. Allardt and Y. Littunen, *Cleavages, Ideologies and Party Systems*, Helsinki: Transactions of the Westernmarck Society, 1964.

با محوریت دولت[1] برخوردار بوده است. عضویت در نفتا و اجبار در خصوصی‌سازی اقتصادی و تکثر در تصمیم‌گیریهای تجاری و اقتصادی، باعث شده تا به‌طور ساختاری بخشی از فرهنگ اقتدارگرایی، مرکزیت دولتی و رهیافت یک‌سویه از حکومت به جامعه تضعیف شود. مکزیک به‌واسطه این عضویت، از اعتبار افزون‌تر منطقه‌ای و بین‌المللی بهره‌مند شده و گفتمان مدیریت کشور در آن متحول شده است. مطالعه مورد مکزیک به ما نشان می‌دهد که چگونه فرهنگ سیاسی یک کشور تحت‌تأثیر مستقیم ساختار اقتصادی و درجه تعامل آن با اقتصاد بین‌الملل از یک طرف و اثرگذاریهای وسیع آزادسازی اقتصادی بر فرایندها و ساختارهای سیاسی از طرف دیگر است.[2] ارتباط با نفتا باعث شده که اقشار، جریانها و گروههای متعدد اقتصادی و سیاسی در مرکز تصمیم‌گیری مکزیک از طریق گفتگو، اجماع‌سازی و مباحث منافع ملی نقش ایفا کنند. نفتا همچنین زمینه‌ساز پایان بخشیدن به انحصار حزب انقلابی نهادی(PRI) شد و گروههای دیگر فرصت ورود در مدیریت کشور را پیدا کردند. در واقع، اتصال نهادهای سیاسی و اقتصادی مکزیک به نظام بین‌الملل، تحولی جدی در باورها، فرصتها و امکانات پیش‌روی مردم این کشور به‌وجود آورده است. اگر به سه نوع تقسیم‌بندی شناختی، احساسی و ارزیابی که در این فصل توضیح داده شد برگردیم، زمانی که مردم مکزیک به شناخت جدیدی از نهادهای سیاسی خود رسیدند که قصد تحول و بنای بهبود وضع زندگی مردم را دارد، احساس آنها نیز تغییر پیدا کرد و داده‌های روزمره سیاسی و اقتصادی را با توجه به شناخت و احساس نوین خود تجزیه و تحلیل و ارزیابی نمودند. این‌گونه نگاه جدید به سیاست در مکزیک، از اواخر دهه ۱۹۹۰ و به‌ویژه در طی چند سال گذشته آغاز شده و زمینه‌ساز تحول در فرهنگ سیاسی این کشور شده است.

---

1. Statist Economy

۲. در این رابطه ببینید:

Jeffrey Haynes, op. cit., pp. 130-132.

ازجمله آثار قابل‌توجهی که در رابطه با کشورهای در حال توسعه انجام گرفته، *نخبگان سیاسی ایران* توسط *ماروین زونیس* در سال ۱۹۷۱ است.[1] این کار علمی که مبتنی بر روش میدانی و پرسش‌نامه در اواخر دهه ۱۹۶۰ در ایران انجام شد، فرهنگ سیاسی پهلوی دوم را به نمایش می‌گذارد. این تحقیق از حمایت دو موسسه معتبر علمی آمریکایی و در عین حال، از شخص محمدرضا شاه برخوردار بود. ضمن اینکه شاه اجازه مصاحبه این محقق آمریکایی با سران ارتش و اعضای هیأت دولت را صادر نکرد. ماروین زونیس مقدمه کتاب خود را با این مفروض آغاز می‌کند که در دهه ۱۹۶۰، عموم کشورهای در حال توسعه ازجمله ایران، در پی رشد و پیشرفت بودند. اینکه فرایندهای سیاسی در این‌گونه کشورها حامی رشد و توسعه بود یا خیر، از سؤالهای مهمی است که آینده آنها را رقم می‌زند. نویسنده معتقد است طی دهه ۱۹۵۰ تا اواسط دهه ۱۹۶۰، شاه عموم مخالفین خود را سرکوب کرد و با حمایت غرب و حتی کشورهای کمونیستی شروع به توسعه عمومی کشور نمود، اما درعین‌حال نتوانست یک حکومت اکثریت به‌وجود آورد و در واقع، بحرانها و مخالفتها با ماهیت سیاسی حکومت او فقط به‌تأخیر افتادند و حل‌وفصل نشدند. حکومت پهلوی دوم بر اساس تحلیل زونیس، مبتنی بر خواستهای یک فرد و اقلیتی بسیار کوچک اطراف او شد و نظمی سیاسی مبتنی بر اولویتهای آنان شکل گرفت. زونیس با استناد به مطالعات دیگر می‌گوید:

> این نوع سیستم سیاسی درست کردن، بیشتر حالتهای روان‌شناسانه دارد تا اینکه بر استوانه‌های مستحکم فکری و فلسفی بنیان گذاشته شده باشد.[2]

زونیس حوزه سیاست در ایران دوره پهلوی دوم را بر اساس رابطه میان شاه، امرای ارتش، سازمان امنیت و نخبگان سیاسی در دربار، هیأت دولت و

---

1. Marvin Zonis, *The Political Elite of Iran*, Princeton: Princeton University Press, 1971.
2. Ibid., p. 5.

جمعی از مدیران رده دوم و سوم که با نظم سیاسی مورد علاقه او هماهنگ بودند، ترسیم می‌کند. او این مجموعه تصمیم‌گیرندگان را که امکانات عظیمی در اختیار داشتند، نخبگان سیاسی خطاب می‌کند. زونیس با همکاری محققین ایرانی، سه هزار نفر را در کل کشور شناسایی کرده و سپس برای شناخت جایگاه نخبگان سیاسی در فرایندهای سیاسی ایران عصر پهلوی دوم، سیصد نفر اصلی را از مجموعه سه هزار نفر و یا ده درصد را جامعه آماری خود مقرر می‌کند.[1] رابطه میان شاه و این سیصد نفر، ذات سیاست ایران در این دوره است. مردم در این چارچوب صرفاً عناصر تأثیرپذیر از این ماتریس قدرت هستند و مشارکتی در فرایندهای تصمیم‌گیری و اثرگذاری ندارند. در نهایت، تحقیق میدانی زونیس بر اساس ۱۶۷ پرسش‌نامه برگشتی از ۳۰۰ پرسش‌نامه ارسالی تنظیم شده است. زونیس مطرح می‌کند که متغیرهای شکل‌دهنده فرایندهای سیاسی در ایران، به‌طور شگفت‌انگیزی محدود هستند و تکرر و وزن قابل‌توجه آنها در پاسخها حائز اهمیت است. او این متغیرها را این‌گونه برمی‌شمارد: بدبینی، بی‌اعتمادی، احساس ناامنی و سوءاستفاده‌های گسترده افراد از یکدیگر. اینها ویژگیهای رایج در میان نخبگان سیاسی ایران هستند. زونیس با استناد به *لئونارد بایندر*، ایران‌شناس مشهور دهه ۱۹۶۰، اظهار می‌دارد: « ایرانی‌ها پیوسته نظام سیاسی خود را به چالش می‌کشند و با مقاومت همراه با سکوت و با خودداری از باور کردن آنچه افراد می‌گویند، بدبینی خود را نسبت به تحولات و فرایندهای سیاسی ابراز می‌دارند.»[2]

برای تقویت این رهیافت سیاسی در ایران، زونیس با استناد به برخی مطبوعات وقت ایران (مجله *خواندنیها* سال ۱۳۴۶)، متن طنزی را به‌عنوان تمثیل سیاسی

---

1. Ibid., p. 8.
2. Ibid.,p. 12.

ارایه می‌دهد. متن طنز بدین صورت است: (مصاحبه با یک نماینده مجلس):[1]

سؤال: جمعیت شهری که از آن انتخاب شده‌اید، چند نفرند؟

پاسخ: ده هزار نفر.

سؤال: رأی شما چند نفر بود؟

پاسخ: صدوپنجاه هزار نفر.

سؤال: این تفاوت چیست؟

پاسخ: تفاوت وجود دارد ولی به من گفته‌اند حرفی نزنم.

سؤال: با چند نفر رقابت کردید؟

پاسخ: با چند نفر و همه بیشتر از من رأی آوردند.

سؤال: این چگونه اتفاق افتاد که شما انتخاب شدید؟

پاسخ: اینها معجزات صندوق رأی هستند.

سؤال: شما قبلاً نماینده مجلس بودید؟

پاسخ: خیر.

سؤال: چرا؟

پاسخ: چون مرا انتخاب نکردند.

سؤال: به چند لایحه رأی منفی داده‌اید؟

پاسخ: هیچ، لوایح را دولت ارایه می‌دهد.

سؤال: می‌گویید که نمایندگان مجلس هر لایحه دولت را باید بپذیرند؟

پاسخ: آیا شما رأی علیه آنها می‌دهید؟

سؤال: سه اتفاق مهم در دوره نمایندگی خود را نام ببرید.

پاسخ: اولین اتفاق این بود که من منزل نشسته بودم ببینم در زندگی می‌خواهم چکار کنم که ناگهان رادیو اعلام کرد که من نماینده مجلس شده‌ام. اتفاق دوم این بود که پارلمان رأی داد که حقوق ما هفت هزار تومان

---

1. Ibid., p. 13.

افزایش یابد و اتفاق سوم اینکه یک وام اساسی مسکن به ما نمایندگان مجلس دادند.

علاوه بر این، ماروین زونیس با استناد به سرمقاله ***مجله سحر*** در سال ۱۳۴۶، اشاره می‌کند که مردم به هم اعتماد ندارند. مردم نسبت به افکار، اعتقادات، تمایلات و تصمیم‌گیریهای دیگران اعتمادی ندارند. مردم آن‌قدر دروغ می‌شنوند که دیگر به کسی اعتماد نمی‌کنند. او وضعیت اجتماعی و فرهنگ وقت را ترکیبی از خودخواهی و فرصت‌طلبی و روابط میان افراد را پیوسته در فضایی مملو از مبارزه با یکدیگر توصیف می‌کند.[1] همچنین، زونیس با استناد به مشاهدات و تحقیقات دیگر، علاقه جنون‌آمیز ایرانی‌ها برای به‌دست آوردن پول و درآمد را حاکی از ناامنی، چه در سطح فردی و چه در سطح کلان اجتماعی و ملی قلمداد می‌کند. این نویسنده اهمیت شخصیت افراد و ماهیت ارتباط افراد و خصایص منفی نسبت به کار، کشور و نظام سیاسی در میان ایرانیان دوره پهلوی دوم را مهم‌تر از عواملی مانند روندهای اقتصادی و اجتماعی، نظام حقوقی و قانونی و نقش خارجی‌ها و نظام بین‌الملل در شکل‌گیری سیاست در ایران تفسیر می‌نماید. زونیس ناامن بودن سمتها در ایران عصر پهلوی دوم را ناشی از وفاداری به شخص شاه و خواسته‌ها و امیال و منافع او به‌جای منافع کشور و اصول فکری که بایستی کارگزاران و دست‌اندرکاران یک نظام سیاسی را تعریف کند، می‌داند. از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که این نویسنده فرهنگ سیاسی مخرب پهلوی دوم را انعکاسی از ماهیت دیکتاتور مآبانه نظام شاهنشاهی و شخص شاه تلقی می‌کند. محور این فرهنگ سیاسی که باعث مختل شدن فرایندهای سیاسی مثبت در جامعه می‌شود، خود شخص شاه است که همه را مجبور می‌کند تا از او تبعیت کنند و خواسته‌های او، خواسته‌های کشور است.

---

1. Ibid., p. 13.

کارگزاران نظام شاهنشاهی سعی می‌کردند که شاه از آنها دید مثبتی داشته باشد و همیشه نگران گزارشها و احیاناً سخنان منفی در ذهن شاه نسبت به خودشان بودند. راه ایجاد ذهنیت مثبت از منظر شاه هم، اطاعت کامل و بیان ارادتهای مستمر کلامی روزمره نسبت به شاه در عیان و خفا بود. در واقع، شاه وفاداری کامل به نظمی می‌خواست که تابع منافع و مصالح شخصی خود او بود و نه نظمی که مورد اجماع جریانهای سیاسی و نخبگان سیاسی باشد. شکنندگی، آسیب‌پذیری، بی‌دوامی و بی‌ثبات بودن نظم سیاسی پهلوی دوم ناشی از فردمحوری، وفاداری محض به شخص شاه به‌جای وفاداری به کشور و منافع و جهت‌گیریهای مورد اجماع نخبگان آن بود.

ماروین زونیس در تحقیق میدانی خود، میان فرهنگ سیاسی و ماهیت نظام سیاسی در دوره پهلوی دوم ارتباط برقرار می‌کند. در ایران اکثریت فرصتها در دوایر مربوط به نهاد دولت فراهم بود و به‌طور طبیعی، بسیاری برای بهره‌برداری از فرصتها به دولت نزدیک می‌شدند. نزدیک شدن به دولت نیز تابع محور قرار دادن شخص شاه و افکار و تمایلات و سیاستها و منافع او بود. بدین صورت، فرهنگ سیاسی تملق، چاپلوسی، دروغ و چندشخصیتی بودن رواج پیدا کرد و نتیجه این ساختار، بدبینی، اغراق‌گویی، ضدیت با نهاد دولت و بی‌اعتمادی گسترده بود. چنین ساختاری، فرد را ضعیف و ذلیل می‌کند و استقلال رأی و عمل را از او می‌رباید. از سوی دیگر، از آنجا که سمتها فی‌نفسه اعتبار ندارند و تابع رأس هرم هستند، مسئولیت‌پذیری برای صاحبان سمت نیز بی‌معنا می‌شود. زونیس در این رابطه معتقد است که مدیران ایرانی پیوسته سعی می‌کردند مسئولیت هر کاری را به مافوق خود نسبت دهند و خود را صرفاً مجری اوامر قلمداد کنند. تعاریف مبهم از مشاغل و سمتها و حاکمیت فرهنگ تملق و ارادتمندی به‌جای شایستگی و مهارت و تخصص، زمینه‌ساز فرهنگ سیاسی مخرّب و درتقابل با انسجام

اجتماعی و سیاسی قرار می‌گرفت. افراد سعی می‌کردند در روابط با دیگران نهایت احتیاط و محافظه‌کاری و فاصله را حفظ کنند. همکاری با دیگران عموماً کاری غیرعاقلانه محسوب می‌شد و اشخاص اهتمام می‌کردند تا استقلال رأی و رفتار از خود نشان ندهند و حالت متمایز پیدا نکنند. نمایش هوش و استعداد و توانایی، کاری خطرناک بوده و باعث می‌شد تا دیگران احساس تهدید کنند و بنا را بر تخریب چهره و موقعیت افراد توانا نمایند.[1] در این چارچوب، مدیران سعی می‌کردند سطح درآمد خود را افزایش دهند تا ناامنیهای خود را جبران کنند. ستانده‌های این نظام اجتماعی و سیاسی عبارت بودند از: غیرقابل پیش‌بینی بودن افراد و افکار و رفتارهای آنان، فرار از مسئولیت، فقدان حس همکاری و تصمیم‌گیری جمعی و پی‌گیری اهداف شخصی و بدون ارتباط به سازمان و نهادهای دخیل. هرچند شاه در کنترل کردن جامعه و نخبگان سیاسی موفق بود و همه را به‌طور مطلق به خود جذب می‌کرد تا نظام سیاسی منتسب به خود را حفظ کند، ولی کشور به‌واسطه فقدان اجماع فکری و فضای آلوده به مسایل شخصی و رقابتهای بیهوده مدیران، هزینه‌های گزافی پرداخت نمود. نظام شاهنشاهی نتوانست توسعه اقتصادی و سیاسی را یک اولویت فراگیر نماید و منابع کشور را عادلانه توزیع کند و امکانات را نه فقط برای حفظ حکومت، بلکه برای تغییر تدریجی فراهم آورد و نظام حقوقی و قانونی در کشور را تعمیم بخشد.[2]

نتیجه

در این فصل که مقدمات نظری مفهوم فرهنگ سیاسی بررسی گردید، ارتباط این مفهوم با شبکه مفهومی و نظری علم سیاست مورد تجزیه و تحلیل قرار

---

1. Ibid., p. 336.
2. Ibid., pp. 339-340.

گرفت. فرهنگ سیاسی در متون قدیمی علم سیاست مورد توجه بوده و در دوره رفتارگرایی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ نیز مجدداً به‌عنوان مبنایی کلیدی در رفتارشناسی سیاسی افراد و جوامع مطرح گردید. علم سیاست بخشهای آشکار و نهفته دارد و به همین دلیل، برخلاف مهندسی و پزشکی که همگان می‌توانند آنها را بیاموزند، در این رشته افراد بسیار کمی، هم در آن موفقیت عملی پیدا می‌کنند و هم استنباط عمیق علمی. فرهنگ سیاسی عمدتاً در بخش نهفته علم سیاست جای دارد و هم چنان‌که در ابتدای این فصل بحث شد، قسمت ناخودآگاه ذهن را دربر می‌گیرد. این بخش ناخودآگاه فرهنگ سیاسی، طی سالها حتی از دوره کودکی از طریق خانواده، نظام آموزشی، فرهنگ عمومی و ماهیت نظام سیاسی به فرد، به‌طور پیچیده‌ای و عمدتاً با ابزار روانی و با نتایج سیاسی به فرد منتقل می‌شود و نظام کنش- واکنش او را نسبت به پدیده‌های سیاسی شکل می‌دهد. این بررسی نشان می‌دهد که رفتار سیاسی فرد تا چه میزان تعیین‌کننده‌ای تحت تأثیر ساختارهایی است که فرد در آن زیست فیزیکی، فکری و اجتماعی می‌کند. ازاین رو، هر نوع تغییر تابع ساختارهای جدید است. ساختارها به‌نوبه خود، رفتارها و افکار انسانها را شکل می‌دهند. نکته حائز اهمیت در قرن بیست‌ویکم، این است که ساختارها باید نتیجه اجماع فکری و سیاسی و عامه مردم باشد تا آنکه پویا بوده و تکامل پیدا کنند. نظم و ساختاری که مبتنی بر مصالح و افکار فرد یا چند نفر باشد، به‌واسطه قانون طبیعت، مخالفین خود را نیز پرورش داده و در مقطعی دچار شکنندگی و زوال می‌شود. بررسی مقایسه‌ای انگلستان، آمریکا، ایتالیا، مکزیک و ایران در این فصل، ظرافتهای مفهومی و نظری فرهنگ سیاسی را به‌نمایش گذاشت. در عین حال، با توجه به تحولات مهم اقتصادی قرن گذشته، جایگاه تعیین‌کننده ساختار اقتصادی و فرایندهای تولید ثروت و علم را در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی کثرت‌گرا، عقلایی و فردیت مثبت نمایان

کرد. به‌عنوان یک عامل سرنوشت‌ساز برای ملتها و نظامهای سیاسی، هیچ متغیری در دنیای جدید به اندازه آزادسازی اقتصادی در عقلایی کردن حوزه سیاست و فرهنگ سیاسی کشورها وجود ندارد. تظاهرات، تحصن، راه‌پیمایی، کار رسانه‌ای، تحول آموزشی و تشکلهای حزبی عموماً مفید هستند، ولی وزن تمامی آنها در ایجاد تغییر سیاسی زیر بیست درصد است. عامل تعیین‌کننده در شکل‌گیری فرهنگ سیاسی عقلایی، جدایی حوزه قدرت دولتی از حوزه اقتصاد و ثروت‌یابی است. تولید ثروت خارج از مدار دولت، آزادی اندیشه، تشکل سیاسی، خلاقیت و ثبات را به‌ارمغان می‌آورد. تجربه سه قرن غرب و نیم قرن جنوب و شرق آسیا، مصادیقی روشن بر این پارادایم است.[1]

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به:

محمود سریع القلم«فضای خصوصی، منحنی جی و توسعه‌یافتگی،» *فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۹، بهار۱۳۸۶، ص ص ۱۱۶-۱۰۱.

فصل سوم
فرهنگ سیاسی ایران: مبانی تاریخی و عشیره‌ای

یک نگاه تجربی به فرهنگ سیاسی ایران نشان می‌دهد که در این فرهنگ، قدرت ارزش اجتماعی فوق‌العاده‌ای است که دستیابی به سایر مزایای اجتماعی و اقتصادی را تسهیل می‌کند. ناامنی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی و اقتصادی، در اکثر مردم نوعی روحیه دوگانه ایجاد کرده است. فرهنگ سیاسی ایران در طول تاریخ معرف این نکته است که دایره اعتماد میان افراد و به‌تبع آن، نهادها، سازمانها و مؤسسه‌ها بسیار اندک و محدود است. یکی از آثار این کم‌اعتمادی، واگذاری نقشها در نظام اجتماعی و نظام سیاسی بر مبنای تعلقات خویشاوندی و قومی است. اصل طبیعی رقابت، اختلاف، تعارض و درنهایت، تضاد میان افراد و سازمانها از راههای خشونت‌آمیز یا دست‌کم با منطق حذفی انجام می‌شده است. فرد و شهروند در برابر دولت و نهادهای سیاسی تنهاست؛ به‌این معنا که نهادها و سازمانهای واسط که از حقوق و منافع او در برابر قدرت و ابزار قدرت حمایت کند، یا وجود ندارد یا دایمی نیست. استقلال فردی اعتبار ندارد و وجدان جمعی، دایره وجدان فردی را محدود می‌سازد.

اما چگونه می‌توان این‌گونه ویژگیهای فرهنگ سیاسی ایرانیان در گذشته

را مورد بررسی قرار داد؟ چه عواملی باعث شکل‌گیری این فرهنگ سیاسی شده است؟ با وجود تماس ایرانیان با دنیا در دو قرن گذشته، این فرهنگ سیاسی تا چه اندازه تحت‌تأثیر عوامل بیرونی بوده و چقدر ثبات داشته است؟ در میان عوامل مختلفی که می‌توان در علیت فرهنگ سیاسی ایران بیان کرد، در اینجا عامل فرهنگ عشایر مورد بررسی قرار می‌گیرد. نقش عشایر در شکل‌گیری عناصر گوناگون فرهنگ سیاسی ایران چیست؟ در فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران با دو سطح روبه‌رو هستیم: رفتاری که زمینه‌های شهری و صنعتی دارد و رفتاری که بافت عشیره‌ای، روستایی و سنتی دارد. بسیاری از کشورها این دوگانگی را تجربه کرده‌اند، اما به‌تدریج توانسته‌اند از ناامنی و بی‌ثباتیهای فرهنگ روستایی فاصله بگیرند و به فرهنگ باثبات و امن شهری دست یابند. اما در ایران چگونه فرهنگ عشیره‌ای به فرهنگ سیاسی کل نظام سیاسی و اجتماعی تبدیل شد و سالها دوام آورد و آثار آن حتی پس از شهری شدن نظام اجتماعی و سیاسی، مشاهده می‌شود؟ در این فصل، این بحث تاریخی مطرح خواهد شد که نظام عشیره‌ای اثرات پایداری در محتوای رفتاری نظام سیاسی- اجتماعی ایران در دوره قاجار، پهلوی اول و تا اندازه‌ای در دوره پهلوی دوم داشته است.

چارچوب نظری:

مبانی فرهنگ عشیره‌ای

در این فصل به بررسی عشایر خواهیم پرداخت و سعی خواهیم نمود تا جایگاه فرهنگ، روابط اجتماعی، منطق ارتباطات خارج از عشیره، دید عشایر نسبت به امنیت و روشهای دستیابی به امنیت و تعریف آنها از قدرت و شیوه‌های کسب و حفظ قدرت را روشن سازیم. برای آنکه جایگاه فرهنگ عشیره‌ای در فرهنگ سیاسی انباشته شدهٔ ایران مشخص شود، لازم است ابتدا فرهنگ

عشیره‌ای مورد شناسایی علمی قرار گیرد. اینکه گفته می‌شود رابطه بین فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سیاسی ایران چیست، به این دلیل است که شناخت حوزه سیاست و دولت و فرهنگ مرتبط با آن، چه در تاریخ قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، در واقع به‌قدرت رسیدن ایلات می‌باشد. به‌قدرت رسیدن یک ایل به معنی حذف ایل دیگری بود که دوره رشد، پختگی و انحطاط خود را پشت‌سر گذاشته بود. هر ایلی که به قدرت می‌رسید، ایلات دیگر را با زور و ارعاب زیر سیطره خود درمی‌آورد و اتحاد سرزمین ایران را با مبانی فکری و رفتاری ایل خود بنا می‌نهاد. ایجاد تمرکز سیاسی و وحدت سرزمینی با لشکرکشی‌های گسترده و گاه قتل‌عام یک قوم یا اهالی یک شهر و حذف مدعیان قدرت انجام می‌شده است. ازجمله عشایری که می‌توان در استقرار حکومت در ایران از آنها یاد کرد، عبارتند از: ماد، هخامنشی، اشکانی، غزنوی، سلجوقی، خوارزمشاهی، ایلخانی، قراقویونلو، آق‌قویونلو، صفوی، افشاری، زندی و قاجار.[۱]

بنابراین، بررسی تاریخ سیاسی ایران درواقع مطالعه تاریخ صعود و زوال عشایر است. ظرفیت بالقوه و بالفعل عشایر ایران موجب می‌شده است که نه‌تنها قدرت محلی دراختیار آنها باشد، بلکه در حکمرانی کل کشور هم سهم عمده‌ای داشته باشند.[۲] در ایران دوره سامانی، به‌طورعمده برزگران نیروی جنگنده کشور را تشکیل می‌دادند و به فرمان شاه، از مرز و بوم میهن پاسداری می‌کردند. پادشاهی غزنویان و در پی آن ترکان سلجوقی و خوارزمشاهیان بر ارتشی تکیه داشت که از مردمانی صحرانشین و بیابان‌گرد پدید آمده بود و نشانگر قدرت صحرانشینان و دشت‌پیمایان شمرده می‌شد. در روزگار مغولان، سپاهیان از صحرانوردان و بیابان‌گردان بودند و قدرتشان

---

۱. رضا شعبانی، *مبانی تاریخ اجتماعی ایران*، تهران: نشر قومس، ۱۳۶۹، ص‌ص ۶۸-۶۷.

۲. همان، ص‌ص ۶۹-۶۸.

بدان‌پایه رسید که با تشکیل مجموعه قدرتمندی از چند ایل و عشیره، تاراج کشورها، شهرها و سرزمینهای آباد و ثروتمند را آغاز کردند. یورشهای چنگیزخان مغول و تیمور، امیر تاتاریان ازآن‌جمله و تشکیل سلسله ایلخانان و گورکانان یادگار آن دوره است.[۱] از نظر جغرافیایی، ایلات و عشایر ایران در بخشهای مشخصی از کشور پراکنده بوده‌اند و سکونتگاه‌های آنها قلمرو سیاسی مورد تصرف آنها بوده است. این قلمرو در طول تاریخ همواره ثابت نبوده و به تناسب ضعف و قدرت حکومت مرکزی و همسایگان هر ایل نوسان داشته است. گاه درنتیجه سیاستهای حکومت مرکزی، دسته‌هایی از عشایر جابه‌جا شده و به‌مرور در محل جدیدی بومی گردیده‌اند؛ مانند کردهای شمال خراسان که از کردستان بدان منطقه کوچانده شدند. در زمان صفویه نیز دسته‌هایی از ایل افشار را از خراسان به آذربایجان کوچ دادند و شاخه‌ای از آنها را نیز به کهگیلویه و خوزستان فرستادند. درسال ۱۲۰۶قمری که آغامحمدخان قاجار ایالت فارس را فتح کرد، ۱۲هزار خانوار از ایلات الوار را که مایه ضرر مالی برای قاجار بودند، از اطراف شیراز کوچاند و در حوالی تهران سکنی داد. همچنین ایل هزاره را در زمان ناصرالدین‌شاه به خراسان آوردند، اما به‌علت ناآرامیهای مشهود تصمیم گرفتند آنها را دسته‌دسته کنند و در داخل کشور متفرق نمایند.[۲] از اسناد تاریخی به‌روشنی پیداست که پایه اصلی حکومتهای مرکزی در ایران، سپاهیانی بودند که درواقع از جنگجویان عشایری تشکیل می‌شدند. حکومتها از عشایر، هم برای تضمین امنیت خود استفاده می‌کردند و هم از قدرت نظامی آنها نسبت به امنیت خود نگران بودند. راه اصلی تضمین امنیت حکومتی برای دولتهای ایرانی، سرکوب یا

---

۱. نعمت‌الله قاضی(شکیب)، *علل سقوط حکومت رضاشاه*، تهران: نشر آثار، ۱۳۷۲، ص‌ص ۱۵۸-۱۵۷.

۲. جواد صفی‌نژاد، *عشایر مرکزی ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص‌ص ۳۷-۳۶.

تطمیع عشایر بود. آنچه در این میان باعث استمرار فرهنگ سیاسی سرزمین بزرگ ایران طی نزدیک به سه‌هزار سال شده است، حکومتهایی بوده‌اند که عمدتاً پایه اجتماعی و فرهنگ عشیره‌ای داشته‌اند. دلیل دوام مبانی فرهنگی حکومت در طول ادوار تاریخی، انتقال قدرت از یک عشیره به عشیره‌ای دیگر بوده که مخرج‌مشترک رفتاری در میانه آن پایدار می‌مانده است. هرچند عشایر از لحاظ منشأ اصلی ظهور جغرافیایی، تعداد، درجه جنگجویی و انتظام درونی و قدرت اقتصادی متفاوت بودند، اما در پاره‌ای از اصول وجودی و فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی از اشتراکات مهمی برخوردار بودند. استنتاج طبیعی بحث این است که فرهنگ سیاسی ایران طی قرنها متحول نشده؛ چراکه مبنای حکومت تا ابتدای سلسله پهلوی، قدرت و فرهنگ عشایری بوده است. از همین رو، ضروری است که به اصول ثابت فکری، فرهنگی و رفتاری برخاسته از بافت عشایری بپردازیم.

برای بررسی آثار مستقیم عشایر بر فرهنگ سیاسی، نخست لازم است به وجوه تمایز این شیوه زیست با شیوه زیست روستایی و شهری بپردازیم. در شیوه زیست عشایری، ویژگیهای زیر میان تمامی عشایر قابل مشاهده می‌باشد:

الف) خویشاوندگرایی؛

ب) روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی؛

پ) بقا و بسط عشیره ازطریق تهاجم و غارت.

خویشاوندگرایی و احساس تعلق به گروهی خاص و تحصیل امنیت فردی ازطریق وابستگی به یک قوم ویژه، عواقب اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی امنیتی فراوانی دارد. در چارچوب یک ایل آنچه ایجاد تعهد، مسئولیت و حتی وظیفه می‌کند و کنشهای جمعی را شکل می‌دهد، رابطه خویشاوندی است. اعضایی که با یکدیگر احساس خویشاوندی می‌کنند، به دفاع یا حمایت از یکدیگر برمی‌خیزند و دشواریهای فردی خود یا دیگر اعضای ایل را مشکلات

خانواده، خاندان یا ایل خود می‌پندارند. به همین دلیل، هرگونه حمله، محدودیت یا خسارت به فرد، خسارت یا محدودیت به خانواده و ایل تلقی می‌شود. مبنای قضاوت، استدلال نیست؛ تجزیه و تحلیل منافع کل سرزمین نیست، بلکه صحت، حق و نوع برخورد بر مبنای خویشاوندی تعیین می‌شود. فرد همان ایل است و خانواده مساوی با ایل. منطق این نگرش، امنیت است. به‌عبارت‌دیگر، رفتار عشیره‌ای مبانی امنیتی دارد. ایل اجبار دارد تا برای تأمین امنیت خود، سازماندهی مبتنی بر نسب انجام دهد و نه سازماندهی بر اساس حرفه، تخصص و کارکرد که درواقع فرآورده‌های عصر تجدد می‌باشند. درچنین بافت خویشاوندی، تعصب به کار نیست بلکه به نسبت است؛ تعلق به حرفه نیست بلکه به خانواده و عشیره است. آنچه در این تحلیل در ارتباط با هدف تحقیق اهمیت دارد، ساخت زیست عشیره‌ای است؛ سرزمینی به نام ایران متشکل از عشایری که برای حفظ امنیت و حریم حیات طبیعی خود، مجبورند تعصب درون‌عشیره‌ای را به‌شدت حفظ کنند و تا می‌توانند ایلات دیگر را ضعیف نگه‌دارند. این وضع به‌گونه‌ای شبیه وضع و حال قدرتهای هر عصری در صحنه بین‌المللی است که هر قدرتی ضمن افزایش سطح قدرت و تقلیل سطح آسیب‌پذیری خود به تضعیف سطح قدرت رقبای خویش نیز می‌پردازد. درچنین ساختاری، مجموعه رشد نمی‌کند اما واحد قدرت، بالقوه می‌تواند رشد نماید.

دلیل دیگری نیز در استحکام خویشاوندی عشایر وجود دارد. در زندگی عشایری به‌دلیل اقتصاد غالب دامداری و نیاز به مرتع برای دام و حراست از مراتع مشترک در محدوده جغرافیایی، خویشاوندی انسجام و ضرورت بیشتری داشته است.[1] ساخت سنتی خویشاوندی به‌موجب رابطه سه‌جانبهٔ مرتع با دام،

---

۱. جواد صفی‌نژاد، «ساخت سنتی در عشایر ایران،» *نامه علوم اجتماعی*، شماره ۳، جلد اول، زمستان۱۳۶۸، ص۶۷.

دام با انسان و انسان با انسان به‌وجود آمده است. نادر افشارنادری، جامعه عشایری را با سه ویژگی می‌شناسد: وجود ساختمانی ایلی، سرزمین مشترک و آگاهی افراد به عضویت خود در ایل. این سه ویژگی درواقع به عواملی اشاره دارد که چسبندگی ایلیاتی را افزایش می‌دهد و استحکام و انسجام درونی ایل را فراهم می‌آورد. عبدالله شهبازی، عشیره را دارای این خصوصیات می‌داند: عضویت در ایل و پیوند تباری، سازمان اجتماعی ایل برپایه نظام قبیله‌ای، فرهنگ، تاریخ، گویش و سرزمین مشترک، احساس تعلق به ایل، شیوه معیشت دامداری، شیوه زیست کوچ‌نشینی و بهره‌گیری از سیاه‌چادر.[۱] درمورد ساخت عشیره‌ای و شیوه مدیریت در آن، یکی از محققین چنین می‌گوید:

> سرپرست، رهبر و فرمانده سیاسی ایل«خان» بود. خان سرپرستی بود محلی، عضو شاخه‌ای از همان ایل که به فرهنگ، تاریخ و مسایل مربوط به ایل آگاهی کامل داشت، مقامش موروثی و مورد احترام و اعتماد اعضای ایل بود. خان رییس امور سیاسی، نظامی و مظهر وحدت و یکپارچگی ایل بود و بر کلیه کلانتران [سرپرستان طایفه] و طوایف ریاست داشت. وی نماینده رسمی و حقوقی ایل در برابر رفت‌وآمدهای خارج از ایل بود. هرچند که تصمیمهای گرفته شده در ایل شورایی بود، ولی با مسئولیت خان به مرحله اجرا درمی‌آمد. کلیه اراضی، املاک و مراتع عشایری، تحت تیول خان بود و با دراختیار گذاردن قطعاتی از آن نزد کوچک‌ترین رده‌های ایلی، مالیاتهای سنتی از زمینهای زراعی و حق چرای مرتع دریافت می‌داشت ولی درمقابل، امنیت افراد و اموال آنها را

---

۱. همان، ص‌ص ۶۸ و ۷۱.

تضمین می‌کرد و می‌بایست طبق توافق با حکومت مرکزی، بخشی از این مالیاتها را که مقدار آن قبلاً مورد توافق طرفین قرار گرفته بود، به مرکز بپردازد. حکم خانی از طرف حکومت مرکزی صادر و ابلاغ می‌گردید و تخطی از قراردادهای فیمابین مشکلاتی را برای خان ایجاد می‌نمود.[۱]

عشایر عموماً به ساختار قبیله‌ای خود آگاهی دارند و نه‌تنها با سلسله مراتب ایلی و تقسیم‌بندی‌های آن آشنا هستند، بلکه به آن تعصب نیز دارند. تیره‌ها و طوایف خود را از تش(به‌معنای آتش) یا اجاق به‌شمار می‌آورند که جنبه توتمی دارد و گویا برای یگانگی و انسجام تیره‌ها پدید آمده است. اجاق از ویژگیهای زندگی فرهنگی عشیره‌ای است که بدون آن ارتباط معنوی بین خانواده‌ها برقرار نمی‌شود.[۲] ازآنجا که عشایر دور از شهرها زندگی می‌کنند، منابع تأثیرگذاری بر رفتارشان از ساختار درونی آنها ریشه می‌گیرد. این

---

۱. همان، ص۷۲. « اگر چند ایل کوچک در محدوده‌ای جغرافیایی در کنار یکدیگر زندگی می‌کردند، طبیعی بود که یکی از آنان به عللی نسبت به دیگران برتری یابد. اگر این برتری مورد تایید حکومت وقت قرار می‌گرفت، حکم ایلخانی برای خان صادر می‌گردید. ایلخانان به‌قدری قدرت داشتند که گاهی حکومت مرکزی را نیز تهدید می‌کردند. در زمان قاجار به معاون ایلخان، ایل‌بیگ می‌گفتند. ایل‌بیگ از خویشان و نزدیکان ایلخان بود و مورد تایید حکومت هم قرار می‌گرفت. رسیدگی به امور داخلی ایل، جمع‌آوری مالیات، تجهیز قوا،کارهای اداری ایل، تنظیم امور املاک و رسیدگی به سرپرستی طوایف مختلف ازجمله وظایف ایل‌بیگ بود. واژه ایل، خان و ایلخان، ترکی مغولی‌اند و از زمان مغول به بعد در ایران متداول شده‌اند. قبل‌از آن، واژه خیل به‌جای ایل و سرخیل به‌جای خان به‌کار می‌رفت که هنوز هم در برخی نقاط شرقی ایران به‌ویژه خراسان شمالی در اطراف قوچان متداول است.» همان، ص۷۲.

درضمن می‌توان هرم عشایر را به صورت: [خان، کلانتر، ریش‌سفید، و تودهٔ عشایر] ترسیم کرد. برگرفته از منبع: خسرو خسروی، *جامعه‌شناسی ده در ایران*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۲، ص۹۷.

۲. خسرو خسروی، همان، ص۹۷.

تأثیرگذاری درون‌زا، پایداری و استحکام نظام داخلی عشیره‌ای را به‌دنبال دارد و باعث می‌شود که هرم قدرت و فرهنگ عمومی در عشیره به‌واسطه ناهمواریهای طبیعی در صحت و سلامت فرهنگ و ساختار خود شکی به خود راه ندهد و با گذشت زمان به‌دلیل فشارهای داخلی و رفتار هم‌نوعان، بافت عشیره‌ای همچنان حفظ شود و مبانی خویشاوندی با ساختار حیات اقتصادی و جبر طبیعت عجین گردد. اهمیت محوری خانواده و عنصر خویشاوندی باعث می‌شود تا فرد روابط اجتماعی را از منظر این پدیده بنگرد. ارزیابی فرد منوط به موقعیت خانوادگی اوست. نقشهایی که واگذار می‌شود منحصراً به وی تعلق نمی‌گیرد، بلکه کل خانواده را شامل می‌شود. درنتیجه، وقتی عضوی از یک خانواده ارتقاء اجتماعی می‌یابد، درحقیقت خانواده او ارتقاء پیدا می‌کند. ازطرفی، فرد در زمان ارتقاء اجتماعی می‌کوشد دست سایر اعضای خانواده و قوم و خویش را بگیرد تا آنها نیز از مزایای اجتماعی بیشتر برخوردار شوند. این خصلت عشیره‌ای در حوزه سیاست و اقتصاد ایران همچنان ادامه یافته است و همان‌گونه که پیشتر به آن پرداختیم، هم ریشه امنیت‌جویی دارد و هم حکم وظیفه فرد. اعضای یک خانواده، هنگام سختی و خطر از عضو خود دفاع می‌کنند. طبیعی است هنگامی که حس تعلق ایلی قوی باشد، این تعهدات در مقابل ایل ایفا می‌شود. ازاین‌رو، وقتی گروهی از ایل یا حتی افرادی از یک ایل به موقعیت اجتماعی بارزی دست می‌یابند، نقشها و مشاغل متعددی را به اعضای ایل و طایفه خود واگذار می‌کنند. از این طریق شخصی که صاحب منصبی شده است، به پشتوانه‌های محکمی دسترسی پیدا می‌کند. تاکید بر عنصر خویشاوندی دو اثر روان‌شناختی اجتماعی را در پی می‌آورد: نخست، مرز خودی- بیگانه براساس معیارهای خویشاوندی تعریف می‌شود. معیارهای فراگیرتر مانند: تخصص، منافع سرزمین، طبقه، ملیت و نژاد به‌مراتب ضعیف‌تر است. ازآنجا که روابط خویشاوندی گستره محدودی دارد،

تعریف محدودی از خودی و تعریف وسیعی از دشمن به‌دست می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، تعداد محدود خویشاوندان باعث می‌شود تا دوستان کمتری در شمار تعریف قرار گیرند؛ به‌همین دلیل احساس ترس از بیگانه یا غیرخودی شدت می‌یابد. دوم، پیرو تعریف محدود از خود و تعریف گسترده از بیگانه، دایره اعتماد و منابع آن نیز محدودتر می‌شود. فرد به اعضای گروه و ایل و عشیره خود اعتماد دارد و خارج ازآن را در دایره بی‌اعتمادی قرار می‌دهد. این عدم اعتماد و احساس ناامنی، باعث می‌شود مشاغل و نقشهای متعدد از حساس تا غیرحساس به گروه وفادار، معتمد و مطیع که به‌واسطه خویشاوندی این خصایص را به‌صورت خودکار با خود حمل می‌کنند، واگذار شود. آثار این روابط اجتماعی در نهادها و سازمانهای سیاسی دولتهای ایران که عموماً مبانی عشیره‌ای و ایلی داشتند، بدین صورت نمایان می‌شود که نقشها و یادگیریهای سیاسی و ائتلافها بر پایه روابط خویشاوندی، قومی، محلی و ایلی تحقق می‌یابد. کارکردگرایی و تخصیص سمت برپایه توانایی، امری است جدید و به‌تناسب نیازهای جدید تولید اقتصادی و سازماندهی اجتماعی نو پدید آمده است. نظام اجتماعی- سیاسی جدید، براساس شرح وظایف و قانونمندی‌های شغلی، از فرد در قالب یک سازمان هدف‌دار انتظاراتی دارد. درحالی که در ساختار سنتی عشیره‌ای ایران که اثرات پایداری حتی تا به امروز در نظام سیاسی ایران داشته است، مبنا در وهله اول وفاداری و احساس تعلق به ایل و عشیره تا اوایل پهلوی اول، و پس از آن به گروه و خانواده می‌باشد. مبنای کار جمعی سیاسی و به‌عبارتی حکومت، اعتماد است؛ چه بنیان این اعتماد خویشاوندی باشد یا اهداف ملی که با سازماندهی جدید اقتصادی اجتماعی مورد اجماع‌نظر قرار گرفته باشد.

دومین خصلت که در عشایر به‌چشم می‌خورد و اثرات پایداری بر فرهنگ سیاسی ایران داشته است، روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی است؛ به‌این دلیل

که نیازهای زندگی عشایری، سوارکاری و مهارتهای جنگاوری به یک عنصر مهم رفتاری در میان عشایر مبدل شده است. همین اندیشه و رفتار باعث شده است، شاهانی که از عشایر برخاسته‌اند در شرایط مساعد، فکر لشکرکشی به دیگر مناطق ایلی و حتی در شرایط اقتدار به دیگر کشورها را در سر بپرورانند. این روحیه جنگاوری که در نهایت ریشه در حفظ امنیت عشیره دارد، از این نظر هم حائز اهمیت است که بر نظامهای مختلف سیاسی در دوره‌های گوناگون اثر گذاشته است. عشایر در چارچوب نظام سیاسی ایران از این حیث اهمیت داشته‌اند که از نیروی نظامی نسبتاً مقتدری به‌نسبت زمان خود بهره‌مند بوده‌اند. توان جدایی‌خواهی عشایر به‌واسطه قدرت نظامی که داشته‌اند، پیوسته اکثر حکومتهای مرکزی در ایران را دچار مشکل اساسی می‌کرده است. هر ایل یا عشیره‌ای که به‌قدرت می‌رسید، برای مدتها به فکر سرکوب عشایر دیگر بود تا بتواند حکومت مرکزی بااقتدار پایداری ایجاد کند. شورشهای گوناگون و سرپیچی خان‌ها از امر حکومت مرکزی، ریشه در توان نظامی بالقوه و بالفعل آنها داشته است. همچنان که بعداً در بررسی عشایر دوره قاجار خواهیم دید، ایلات معمولاً مؤتلفین مناسبی برای قدرتهای خارجی به‌منظور تضعیف حکومت مرکزی بوده‌اند. چون عشایر توان دفاع محلی داشتند، قدرتهای خارجی می‌توانستند به آنها اتکای نظامی و امنیتی داشته باشند. مطیع کردن یک ایل یا خان با اهداف جمعی و مذاکره سیاسی صورت نمی‌پذیرفته، بلکه مبنای مطیع کردن، سرکوب نظامی بوده است و به‌همین دلیل عشایر برای دفاع از موجودیت و حیثیت عشیره‌ای خود همواره به حفظ و توسعه قدرت نظامی می‌پرداختند. گاه عشایر برای سرپیچی از فرمان حکومت مرکزی، بهترین راه را ائتلاف با قدرت خارجی می‌دانستند؛ مانند ظل‌السلطان، شیخ خزعل و قوام‌الملک شیرازی که با انگلیسی‌ها ائتلاف نمودند. محققی در این‌باره می‌نویسد:

برخی از ایلات که سهمی در قدرت حاکم نداشتند،

حکومت مرکزی را تهدید می‌کردند و به‌همین دلیل، ایل حاکم سعی در دگرگون‌سازی وضع ایلات دیگر داشت. این دگرگونی‌ها گاهی به‌صورت تغییر محل سکونت ایل بود که با این عمل از قدرت و تحرک ایلیاتی‌ها در محیط جدید کاسته می‌شد؛ چراکه آشنایی با محیط جدید و تشخیص موقعیت زمین دشوار بود. درنتیجه، حکومت مرکزی مدتی از خطر این دسته از ایلات در امان بود. کوچاندن بخشی ازعشایر کردستان توسط شاه‌عباس صفوی به شمال خراسان و عشایر بختیاری به‌وسیله نادرشاه از اصفهان به حوالی خراسان و جابه‌جایی بخشی از عشایر گرجستان به منطقه ییلاقی بختیاری‌ها در زمان صفویه به‌همین منظور صورت گرفته است. افزون بر جابه‌جایی که گاهی به‌منظور حفظ و حراست مرزها و مناطق تحت قلمرو حکومت مرکزی صورت می‌گرفت، ایل حاکم با اعطای امتیازاتی به برخی از ایلات، سعی در جلب حمایت آنها می‌کرد. این حمایت ناپایدار بود و اتحاد ایلات را در سرنگونی حکومت مرکزی به‌دنبال داشت. به‌عنوان نمونه، می‌توان از حمایت بختیاری‌ها از نادرشاه در لشکرکشی به قندهار و سپس اتحاد علیمردان‌خان بختیاری، کریم‌خان زند و ابوالفتح‌خان قاجار در نابودی بقایای حکومت ایل افشار نام برد.[1]

نکته مهمی که نزد سران ایلات به‌چشم می‌خورد، واکنش آنها نسبت به کاهش اقتدار یا خودمختاری خویش است. ازاین‌رو، هر سیاستی که به‌نحوی از قدرت خان بکاهد یا نقش ایل را حداقل در منطقه خود کاهش دهد، با

---

۱. هیبت‌الله غفاری، *ساختارهای اجتماعی عشایر بویراحمد*، تهران: نشر نی، ۱۳۶۸، ص ۲۲۰.

مخالفت آنها که به‌طورعمده از طریق نظامی صورت می‌گیرد، روبه‌رو می‌شود. مهم‌ترین نمود این خصلت عشیره‌ای، مقاومت ایلات در برابر ایجاد ارتش مدرن و متمرکز است. با ایجاد ارتش مبتنی بر سلسله‌مراتب که قدرت تصمیم‌گیری در سطوح بالای آن متمرکز است، حتی اگر از ایلات در مناطق خود استفاده‌ای شود، طبیعی است که نقش آنها به‌شدت کاهش می‌یابد. به‌همین دلیل، خان‌ها معمولاً با ایجاد ارتش ملی مخالف بودند. یکی از دلایل شکست عباس‌میرزا در جنگهای ایران و روس، پراکندگی قوای نظامی تحت فرمان او بود. درواقع، نیروهای نظامی او هریک فرماندهی مستقلی داشتند که همان سران ایلات بودند. هر یک از خانها بنا به مصلحت عشیره‌ای خود عمل می‌کرد نه منافع عمومی یا ملی. بنابراین، در چنین شرایطی عباس‌میرزا نمی‌توانست فرماندهی و اهداف مشخص کلی را بر تمام سپاهیان عشیره‌ای حاکم کند. اهمیت این خصلت دوم در این است که عشایر را نباید صرفاً مجموعه‌هایی در چارچوب اهداف اقتصادی و معیشتی قلمداد کرد، بلکه باید آنها را واحدهای سیاسی که دارای وجدان نظامی و امنیتی برای دفاع از چارچوبهای اجتماعی و فرهنگی خود می‌باشند، تلقی نمود. داشتن قوای نظامی و تربیت عده قابل‌توجهی با روحیه جنگاوری، باعث می‌شد که عشایر در صحنه سیاسی حضور ملموسی داشته باشند. اگر بخواهیم نظام سیاسی ایران را مورد بررسی قرار بدهیم، در واقع باید عشیره‌شناسی کنیم. هنگامی که ایلی به‌قدرت می‌رسید، برای مدتی فرهنگ محلی خود را به فرهنگ عمومی تبدیل می‌کرد اما این امر به‌واسطه قانون یا اجماع‌نظر نبود، بلکه برمبنای زور و سرکوب صورت می‌گرفت. اینکه فرهنگ سیاسی ایران همواره از ویژگیهایی مانند: فردگرایی منفی، بی‌اعتمادی، نهادگریزی، فقدان اجماع‌نظر، خویشاوندگرایی، هزارفامیلی، بی‌قانونی، ناامنی، بحران هویت ملی و فرایند ناقص کشور- ملت‌سازی در رنج بوده است، به‌نظر ریشه در ساخت عشیره‌ای این سرزمین پهناور دارد. مفهوم شهروندی در فرهنگ سیاسی ایران بسیار نوپاست و حتی به شکل ناقصی که به‌اجرا درآمده است، کمتر از نیم

قرن بیشتر عمر نـدارد. فرهنـگ جنگـاوری، فرهنـگ غالـب امنیتـی در نظـام عشیره‌ای است. در نظام جدید سیاسی، یک حزب می‌بایستی پیوسته به‌دنبـال جلب پیروان جدید باشد، برنامه‌های خود را بهنگام کند، منـابع مـالی خـود را متنوع سازد، با تحولات جدیـد آشـنا باشـد و رهبـران قـوی تربیـت کنـد تـا درصحنه سیاسی، بااهمیت قلمداد شود. در نظـام عـشیره‌ای، افـزایش درآمـد عمومی، ارتباطات مناسب با حکومت مرکزی و تربیت نیروی مهاجم و رزمنـده مبنا بوده است. هنگامی که دهها عشیره برای حفظ خود و دیگران و نیز بـرای سرپیچی از حکومت مرکزی و تامین امنیت با یکدیگر رقابت می‌کنند، فـضای حاکم بر آنها فضای بی‌اعتمادی، ناامنی، حذف، تطمیع و سرکوب خواهد بـود. تداوم این وضع فرهنگی برای قرنهـای متمـادی، زمینـه‌هـای ایجـاد فرهنـگ عمومی و فرهنگ سیاسی سوءظن، فردگرایی منفـی، خودمحـوری سیاسـی و نگرانی از اجماع‌نظر را پدید آورده است.

ویژگی سوم در فرهنگ سیاسی و نظـام اجتمـاعی عـشیره‌ای، بقـا و بـسط عشیره ازطریق تهاجم و غارت است. نویسنده‌ای در این ارتباط می‌گوید:

> فرهنگ غارت به‌ویژه هنگام تندرستی، بسیار اهمیـت دارد و فرد غارتگر صاحب افتخار و قدر و منزلت اجتماعی اسـت و در رده‌هـای بـالای نردبـان اجتمـاعی قـرار مـی‌گیـرد. همان‌گونه که در شهرها دانشجوی جـوانی کـه تحـصیلات خود را به‌پایان رسانده هنگام خواستگاری از دختری به‌خود می‌بالد، در بین عشایر نیز جوانی که چندین‌بـار دسـت بـه غارت زده؛ به‌عنوان مثال، اسب یا چند رأس گوسـفند و بـز به‌غنیمت آورده، در سلسله‌مراتـب ارزشـها بـالاترین ارزش اجتماعی را دارد و هنگام ازدواج وضع مناسبی در خـانواده دختر به‌دسـت مـی‌آورد و مـورد پـسند پـدر عـروس قـرار می‌گیرد.[1]

---

۱. خسرو خسروی، پیشین، ص‌ص ۷۵-۷۴.

غارت به‌طور طبیعی و از نظر روان‌شناختی، ملازم با نوعی دشمنی یا شدت رابطه درون‌گروهی نسبت به رابطه برون‌گروهی است. هرچه رابطه درون‌گروهی در مقایسه با رابطه برون‌گروهی شدیدتر باشد و هرچه عناصر بیرون از گروه بیگانه‌تر قلمداد گردند، زمینه بروز فرهنگ غارت بیشتر می‌شود. غارت در روان گروه مخاطب نوعی وحشت ایجاد می‌کند. روش حل اختلاف میان گروهها، مذاکره و عرضه استدلال و تکیه بر حقوق و تداوم مذاکرات نبوده است، بلکه ایجاد وحشت، مالیات اجباری، اخاذی و تهاجم به مال و املاک رقیب، مبنای حل اختلاف بوده است. رقیب سرکوب شده مدتی آرام می‌شد، ولی با سازماندهی و کسب توان جدید نظامی بنای سرکوب و حمله متقابل را می‌گذاشت. غارت نه‌تنها دشمنی ایجاد می‌کند، بلکه زمینه‌ساز کینه هم می‌شود که در فرهنگ سیاسی ایران از عناصر مهم رفتاری است. فرهنگ غارت، اعتدال را از انسان و گروه می‌رباید، به‌ویژه در شرایطی که مورد ستایش قرار گیرد و ارزش و مایه افتخار تلقی گردد. فرهنگ غارت از مهم‌ترین منابع افزایش ثروت و دارایی در میان عشایر بوده که به‌سرعت، توان سیاسی و اقتصادی ایل را گسترش می‌داده است. فرهنگ غارت نه‌تنها روش سریع و مطمئن بقا، بلکه اسلوب سرکوب دایمی و دفع دشمن و از بین بردن رقبای بالقوه است. عواقب فرهنگ غارت در این ارتباط می‌تواند قابل توجه باشد: گروهها درمقابل هم قرار می‌گیرند و هرچند که فاصله جغرافیایی آنها نیز وسیع نباشد، نسبت به هم بیگانه می‌شوند. دزدی و غارت از کسی و گروهی و سازمانی که به من و گروه بلافصل من تعلق ندارد، جایز شمرده می‌شود و زمینه‌های نگاه کلان و طراحی منافع وسیع را از بین می‌برد. غارت در فرهنگ عشایری بر این پایه توجیه می‌شده است که اگر هم‌اکنون حمله پیش‌گیرانه به گروه رقیب نکنیم، دچار تهاجم طرف مقابل خواهیم شد. بنابراین، بهتر است برای جلوگیری از ناامنی و ارتقاء سطح قدرت عشیره و

گروه خودی، از قبل به غارت و تهاجم و ازبین بردن رقیب روی آوریم. این ویژگی فرهنگ عشیره‌ای در دوره‌های مختلف تاریخ سیاسی ایران، به‌صورت یک اصل تفکیک‌ناپذیر در تامین امنیت دولتهای مرکزی قابل مشاهده است. ***یاکوب پولاک***، پزشک مخصوص ناصرالدین‌شاه، در خاطرات خود فرهنگ دزدی و غارت را به این صورت بیان می‌دارد:

> اما گرفتاری اصلی زمانی آغاز شد که پای مخارج مریضخانه و بودجه آن به‌میان آمد، نه از آن جهت که این ارقام اندک باشد بلکه از آن‌رو که از مصرف درست و بجای وجوه، نگرانی درکار بود. تابحال رسم چنین بوده که اطبای به‌اصطلاح قشونی در سربازخانه‌ها حساب مخارج بیماران و داروها را دراختیار داشته‌اند و به این دلیل به‌جای اعلام وضع و حال واقعی بیماران، بیماری آنها را سخت‌تر وانمود می‌کردند و درعوض مریضهای فقیر و تهیدست را در اثر مسامحه و عدم پرستاری، به دیار نیستی می‌فرستادند و حتی ضروری‌ترین داروها یعنی گنه‌گنه را تهیه نمی‌کردند. به‌همین دلیل تاسیس بیمارستان جدید را زیانی به مدخل خود می‌دانستند که با افسران دیگر تقسیم می‌کردند. شاگردان خودم که خرج و دخل بیمارستان را به آنها سپرده بودم پولها را، و آشپزان و پرستاران خواربار، لباسهای زیر، اسباب و وسایل را استفاده و داروهای مختص بیماران را می‌خورند.[1]

آرنولد ویلسون در تحقیقی که پیرامون بختیاری‌ها انجام داده است، به

---

۱. یاکوب پولاک، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸، ص۲۱۳.

خلق‌وخوی تند، پرخاشگرانه، جنگجویانه، فرهنگ غارت و جنگ و جدال آنها اشاره می‌کند. نکته قابل توجه بحث او این است که این فرهنگ عشیره‌ای در میان بختیاری‌ها، محصول محیط است. محیط و ساخت آن او را این‌چنین تربیت کرده است.[۱] در چنین شرایطی انسانها ابتدا برای بقا و امنیت و سپس برای گسترش حوزه نفوذ خود، اقدامات غارتگرانه انجام می‌دهند. برخورد حکومتهای مرکزی با ایلات و عشایر همیشه خونبار بوده است. برای نمونه، از ابتدای سلطنت محمدعلی‌شاه سواران عشایر به روستاها حمله می‌بردند. تا استقرار استبداد صغیر، روستاییان کشته می‌شدند و دهکده‌ها غارت و ویران می‌گردیدند. این وضعیت در سراسر آذربایجان، کرمانشاه، کرمان و بروجرد به‌چشم می‌خورد. فرهنگ غارت در میان عشایر، گاه با هماهنگی دولت مرکزی برای سلطه بر روستاییان اعمال می‌شد، به‌صورتی که دولت با بهره‌برداری از نیروی نظامی عشایر می‌توانست زمین‌داران بسیاری را کنترل کند: « چند علت برای تهاجم عشایر به روستاها می‌توان یافت. این حمله‌ها وضع را آشفته می‌کرد که با سیاست دولت و دربار هماهنگ بود. غارت روستاها بخشی از زندگی اقتصادی ایلات را تشکیل می‌داد... تاخت‌وتاز عشایر از عوامل مؤثری بود که روستاها را خاموش می‌کرد. هنگامی به تأثیر واکنشهای ایلات پی می‌بریم که مجموعه عوامل اجتماعی را که در آن بزنگاه سرنوشت روستاها را تعیین می‌کردند، درنظر بگیریم. دولت و حکومتهای محلی نمی‌توانستند حرکت دهقانان را در سراسر کشور سرکوب کنند. زمین‌داران جز چند تن انگشت‌شمار، آنچنان نیروی مسلحی نداشتند که در وضعیت بحرانی، رعایا را سرجایشان بنشانند. دراین موقع، نیروهای عشایری به‌میدان می‌آمدند و کاری را به‌پایان می‌رساندند که اندامهای سرکوب دولتی

---

۱. آرنولد ویلسون، « بختیاری‌ها،» *نامه علوم‌اجتماعی*، جلد دوم، شماره ۱، زمستان ۱۳۶۹، ص ۳۶.

در آن فرمانده بودند.»[۱] بنابراین فرهنگ غارت و تجاوز به حریم روستاها و مناطق دیگر، ارتباط مستقیم با ساختار سیاسی ایران و نبود نظام متحدالشکلی دارد که در آن مبانی شهروندی باید جایگزین مبانی عشیره‌ای شود. اینکه در متون مربوط به نظام سیاسی ایران گفته می‌شود ایران هزینه فراوانی را به‌دلیل قوام نیافتن به‌صورت یک کشور- ملت پرداخته است، به‌همین دلیل می‌باشد. نبود هرم سیاسی معنی‌دار و قانونی و تمایلات مرکزگریزی، فرایند شکل‌گیری اجماع‌نظر ملی حول‌وحوش مفاهیم کلان را دست‌کم به تأخیر انداخته است. قدرتهای مرکزی برای آنکه توان و موجودیت و مشروعیت مصنوعی خود را حفظ کنند، به روشهایی متوسل شده‌اند که به‌طورعمده فردمحور و زورمحور بوده و با فرهنگ قانون و نهادسازی و قاعده‌مندیهای پیشرفت سنخیتی نداشته است. مجموعه فرهنگ عشایری، درواقع بر گستره سرزمین ایران برای قرنها سایه افکنده و حکومتها را تحت‌تأثیر قرار داده است. فرهنگ سیاسی بومی، محلی و عشیره‌ای در مدت‌زمان متمادی به‌واسطه استمراری که داشته، به فرهنگ سیاسی کل سرزمین ایران تبدیل شده است. درادامه، مدل این فرهنگ سیاسی را تبیین می‌نماییم و سپس در سه بخش بعدی به‌ترتیب تبلور و چگونگی فعلیت یافتن و تغییر و تحول آن را در سه دورهٔ قاجاریه، پهلوی اول و پهلوی دوم مورد بررسی قرار می‌دهیم و در بخش پایانی به اثرات پایدار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی تاریخ معاصر ایران می‌پردازیم.

مبانی فرهنگ سیاسی قابل استنباط از آثار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ سیاسی عمومی در ایران را می‌توان به‌صورت زیر بیان کرد. ***گابریل آلموند***، فرهنگ سیاسی را« تمایلاتی خاص به رفتاری سیاسی» تلقی می‌کند.[۲] آلموند

---

۱. سهراب یزدانی، «مسئله اراضی و دهقانی در انقلاب مشروطیت ایران،» نگاه نو، خرداد-تیر ۱۳۷۱، ص‌ص ۳۵-۳۴.

2. Ronald Chilcote, *Theories of Comparative Politics*, Boulder: Westview Press, 1981, p. 223.

معتقد است: « فرهنگ سیاسی، استقلال خاص خود را دارد و به فرهنگ عمومی مربوط است. فرهنگ سیاسی همان نظام سیاسی نیست، بلکه فراتر از نظام سیاسی است و رده‌های بالاتر از تحولات نظام سیاسی را دربر می‌گیرد؛ تداوم آن بیشتر است.» ***لوسین پای*** اعتقاد دارد که« فرهنگ سیاسی، ارتباط میان فرهنگ و روان‌شناسی فردی و فرهنگ و روان‌شناسی جمعی است که به علوم سیاسی مربوط می‌شود.»[1] از منظر ***تلکوت پارسونز***، «فرهنگ از یک نسل به نسل دیگر منتقل می‌شود و ازطریق یادگیری و جامعه‌پذیری شکل می‌گیرد.»[2] آنچه در این تعریفها حائز اهمیت می‌باشد، این است که فرهنگ سیاسی تداوم دارد؛ طولانی‌مدت است و مانند اقتصاد نیست که با سرعت تحول یابد. ازهمین رو بحث منابع تغییر و تحول سیاسی، بحث مهمی است. فرهنگ سیاسی تا چه اندازه ازطریق تحولات خارجی دچار تغییر می‌شود؟ اگر بخواهیم این پرسش را به تاریخ فرهنگ سیاسی ایران ربط دهیم، می‌توانیم این‌گونه پاسخ دهیم که فرهنگ سیاسی ایران به‌واسطه فشار نیروهای داخلی تداوم قابل‌توجهی از خود نشان می‌دهد. در مجموع، فرهنگ ایرانی برخلاف فرهنگ ژاپنی و کلاً منطقه خاوردور، در نهادسازی از یافته‌های خارجی ضعیف بوده است. زمانی که ایرانیان در عصر قاجار با فرهنگ غرب روبه‌رو شدند، به‌دلیل بافت داخلی خود و علاقه خاصی که به حفظ وضع موجود داشتند، نتوانستند اندیشه‌های خارجی را بومی کنند. ***سیدنی وربا*** می‌گوید:

> فرهنگ سیاسی تمایلاتی است که یک ملت به سیاست، کشور، هم‌وطنان، نوع عملکرد دولتی و به اسلوب تصمیم‌گیری دارد.[3]

در این چارچوب می‌توان مبانی فرهنگ سیاسی عشیره‌ای را چنین مطرح ساخت:

---

1. Ibid., p. 222.
2. Ibid., p. 221.
3. Ibid., p. 225.

۱. تلقی از سیاست: زور، توان نظامی، غارت، تجاوز، سرکوب، بی‌اعتمادی و اتکا به خویشاوندان و درون گروه؛

۲. تلقی از کشور: مجموعه‌ای از عشایر که با یکدیگر برای کسب قدرت، امنیت و ثروت رقابت می‌کنند و دولت مرکزی به‌تناسب شرایط برای کل قلمرو کشور از عشایر استفاده می‌کند. دولت مرکزی عادل و قانونی نیست؛

۳. روش کسب قدرت: زور، تملق، نشان دادن اهلیت در درون عشیره و فرو خوردن آراء واقعی فرد به‌واسطه حاکمیت دیوان‌سالاری، نظام کلانتری، خانی و ریش‌سفیدی؛

۴. تلقی مجموعه‌های خارج از عشیره: بیگانه اگر قدرت یابد، مرا و ما را از بین خواهد برد؛

۵. تلقی از حکومت مرکزی: فاسد، زورگو و دزد؛

۶. روش حل اختلاف با دیگران: سرکوب، یورش نظامی و غارت؛

۷. هویت سیاسی و اجتماعی: فامیلی، ایلی و خویشاوندی؛

۸. مبنای اعتماد: فامیلی، ایلی و خویشاوندی؛

۹. تلقی از اقتدار حکومت مرکزی: ترس، تایید ظاهری، تکذیب باطنی، ناشایسته و مبتنی‌بر بی‌عدالتی و زور؛

۱۰. تلقی از مشروعیت حکومت مرکزی: مبتنی بر ایجاد وحشت و دزدی و اخاذی؛

۱۱. تمایلات فرهنگ سیاسی حکومت مرکزی: سرکوب، اخاذی، ایجاد وحشت، مالیاتهای سنگین و تبعید؛

۱۲. روش برتری بر دیگران: غارت، زور، سرکوب و تجاوز؛

۱۳. روش کسب کارامدی سیاسی: افزایش پول و ثروت، سرزمین قابل احاطه و ایجاد رعب و وحشت؛

۱۴. قواعد بازی سیاسی: هماهنگی در سرکوب دیگران، آمادگی دایمی برای حمله و تجاوز به دیگران برای حفظ خود؛

۱۵. مبنای اعتماد خارج ازعشیره: هماهنگی در سرکوب، اهلیت محتمل و تقرب به قدرت؛ و

۱۶. روش تصمیم‌گیری: دیوان‌سالاری، ریش‌سفیدی و سن.

قاجاریه و فرهنگ سیاسی عشیره‌ای

پس از افول صفویه، قاجارها تنها بازمانده قدرت ایلیاتی بودند که توان جانشینی آنها را پیدا کردند. با مرگ کریم‌خان زند و کاهش قدرت سیاسی خاندان زند، قجرها میدان را برای توسعه و گسترش نفوذ و اقتدار خود آماده یافتند. آغامحمدخان، پسر محمدحسن‌خان قاجار که پدرش به‌دست زندیه به‌قتل رسیده بود، با تحقق اتحاد ایلیاتی قاجارها و پیوند دادن دیگر ایلات به این مجموعه، امکان حکومت قاجاریه بر کل سرزمین ایران را فراهم آورد. دراین چارچوب، می‌توان گفت که به‌قدرت رسیدن قاجاریه درواقع نوعی جابه‌جایی در سطح ترکیب ایلیاتی حاکم به‌شمار می‌آمد. ایلی به‌نام زندیه به‌دلیل کاهش نفوذ و قدرت و برجستگی سیاسی- اجتماعی‌اش، زمینه انتقال قدرت و سلطه را به ایلی دیگر فراهم نمود.[1] همچنان‌که در شاخص‌سازی فرهنگ سیاسی عشیره‌ای در بخش پیش بحث شد، این انتقال قدرت برمبنای استقلال، توافق، مذاکره، چرخش قانونمند قدرت و قانون اساسی صورت نپذیرفت، بلکه پایه در قتل، کشتار، سرکوب و ایجاد وحشت داشت. آغامحمدخان قاجار در جنوب و شمال کشور، با روش غارت و دست زدن به فجایع عظیم انسانی، توانست بنای حاکمیت ایل قاجار را که هم‌زمان با وقوع انقلاب کبیر فرانسه بود، پی ریزد. محققی در این رابطه می‌گوید:

آتش غضب و کینه مؤسس قاجار با ریختن خون

---

۱. محمد کریمی زنجانی اصل، « ناسازگاری در قدرت سیاسی: نگاهی گذرا به شناخت قدرت سیاسی در ایران عصر قاجار.» مؤسسه تحقیقاتی فرهنگی راه نور، گزارش شماره ۷۷،آبان ۱۳۷۴، ص‌ص ۴-۳.

بی‌گناهان، نزدیکان و خویشاوندان لطفعلی‌خان و هتک‌حرمت زنان تسکین نیافت، بلکه امر نمود تا استخوانهای کریم‌خان‌زند را که پدرآغامحمدخان یعنی محمدحسن‌خان را کشته بود، از قبر بیرون آورده، در آستانه قصر خویش در تهران دفن نمودند تا هر روز از روی آنها عبور کرده و توهین وارد آورده باشد. رفتار آغامحمدخان با برادرانش از روی کمال قساوت قلب بود، چنان‌که سه نفر آنها از بیم بگریختند و مصطفی‌قلیخان و جعفرقلیخان، که طرفدار او بودند و او را از اسارت رضاقلیخان نجات دادند، طرف بی‌مهری وی واقع گشتند و مصطفی‌قلیخان را نابینا ساخت و جعفرقلیخان را به‌عذر کشت. سپس به گوشمالی ترکمانان استرآباد پرداخت، زنان و اطفال آنان را به‌اسارت برد... به امر پادشاه قاجار، شاهرخ پدر نادرمیرزا را در افغانستان انواع شکنجه و عقوبت و آزار نمودند و حتی خمیر گداخته بر سرش ریختند تا کلیه خزاین جواهری که از زمان نادر در آن خانواده بود، تقدیم آغامحمدخان شد... آغامحمدخان در طول حیات خود موفق شد که ایالات و ولایات ایران را تحت یک حکومت درآورد، اما هیچ‌گونه اصلاح کشوری یا لشکری ننمود.[۱]

بعد از آغامحمدخان قاجار، فتحعلی‌شاه قاجار به‌قدرت رسید. آغامحمدخان بارها اشاره کرده بود که« این همه خون ریختم تا فتحعلی شاه به‌راحتی سلطنت کند.» آغامحمدخان با روشهایی که در تثبیت قدرت و حاکمیت سرزمینی قاجار به‌کار گرفت، نه‌تنها شیوه‌های گذشته را تکرار نمود، بلکه

۱. عبدالله رازی، *تاریخ کامل ایران*، تهران: اقبال، ۱۳۶۹، ص‌ص۴۸۶-۴۸۳.

سنگ بنای ایل جدیدی را با رفتار خشونت‌آمیز و کشتار و قتل دسته‌جمعی بنا نهاد. درزمان فتحعلی‌شاه درجه خشونت نسبتاً کاهش یافت؛ زیرا نظام سیاسی از امنیت نسبی برخوردار و نظم قاجاری، وحشت و ترس بر کل کشور سایه افکنده بود. گاه شاه مجبور بود پسر خود عباس میرزا را برای سرکوبی شورشیان مختلف در کشور گسیل دارد تا نظم قاجاری همچنان حفظ شود. در این دوره، جنگهای بین ایران ــ روس و ایران ــ عثمانی درگرفت که درمجموع، حدود و ثغور مرزی ایران را به‌شدت کاهش داد و به‌واسطه ضعف نظام سیاسی ایران در برخورد با چالشهای جدید منطقه‌ای و بین‌المللی، قدرت حکومت مرکزی در اعمال اقتدار خود بر تحولات تقلیل پیدا کرد.

رقابت فرانسه و انگلستان در شرق باعث شد که ایران به‌واسطه موقعیت خاص ژئوپلیتیک خود، زیر فشار خارجی قرار گیرد و با اعطای امتیازات به‌تدریج ضعیف شود. در واقع دراین دوره نه‌تنها ضعفهای داخلی، بلکه فشارهای بیرونی، زوال تدریجی حکومت مرکزی و حرکت به‌سوی کشور ـ ملت را تضعیف می‌نماید. اگر بنا باشد فرهنگ سیاسی یک جامعه در مسیر عقلایی شدن قرار گیرد، در ابتدای امر به آرامش سیاسی و حرکت در جهت نهادینه شدن ساختار سیاسی نیاز است. دوره قاجار نه‌تنها از حیث ساختار سیاسی، بلکه از لحاظ شرایط عمومی داخلی و خارجی، چنین زمینه‌ای را فراهم نکرد. بحرانهای متعدد و بی‌لیاقتی حکام و بی‌کفایتی هیأت حاکمه، باعث شد که فرهنگ سنتی عشیره‌ای همچنان دوام یابد و سیستم که در معرض تغییر و تحول فراوان از محیط خارجی بود، بدون تغییر باقی بماند. حتی در زمان فتحعلی‌شاه که سطح شورشها نسبتاً کاهش یافته بود، ضرورت حذف مدعیان عدیده سلطنت وجود داشت. در دوران ۳۷ سالهٔ حکومت فتحعلی‌شاه، فردمحوری، فرهنگ تملق و ظلم حکومت مرکزی به ولایات گسترش پیدا کرد و سرمشق و الگوی رفتاری حکومت قاجار در دوره‌های بعدی نیز قرار گرفت. مخارج گزاف سلطنت فتحعلی‌شاه، کسر بودجه قابل‌توجهی ایجاد نمود

و نظام سیاسی را مجبور کرد تا کسری درآمد خود را ازطریق« رشوه به عناوین مختلف از قبیل: تقدیمی، پیشکشی، مداخل، سیورسات، عایدی و غیره تأمین نماید و روزبه‌روز دامنه این نوع درآمدها را توسعه دهد.»[1] فتحعلی‌شاه شخصی بود از حقیقت گریزان که توان درک تحولات پیچیده و جدید زمان خود را نداشت. همچنان که در فرهنگ محلی، رشوه و عرضه امکانات به خان یا کلانتر، روش حل و فصل اختلافها و مشکلات بود، در سطح کلان نیز شخص شاه با دریافت طلا و رشوه از خارجیها در چارچوب مقاصد سیاسی آنها گام برمی‌داشت. بی‌توجهی، ترس و بی‌کفایتی شاه قاجار در شکستهای پیاپی ایران در برابر روسیه، نقش اساسی داشت. نکته اساسی درتشدید زوال فرهنگ سیاسی در دوره قاجار این است که در این دوره، ساختار سیاسی ایران درتطابق با امیال سیاسی قدرتهای خارجی بود. اگر فرهنگ و ساختار سنتی عشیره‌ای در ایران برای قرنها صرفاً در حفظ ساختار سیاسی و سرکوب مخالفان پیش می‌رفت، در این دوره فشار و نفوذ خارجی مایه تثبیت عمیق‌تر سیستم سیاسی بود؛ زیرا نه در داخل زمینه و منبع پرقدرتی برای تحول وجود داشت و نه به نفع خارجی بود تا بافت و فرهنگ نظام سیاسی ایران و فرهنگ اجتماعی کشور دچار تغییر و تکامل گردد. در فهم سیر تحول جوامع باید به منابع یا موتور تحول توجه نمود: کدام قشر منسجم داخلی و با کدام فرایند حصول اجماع‌نظر یا حتی ائتلاف خارجی می‌تواند در ساختار داخلی تحول جدی ایجاد کند؟ حکومتها و مقربین شاهان از تحولات جهانی بی‌خبرند و متوجه آغاز دوره صنعتی در غرب نیستند. غرب پدیده‌ای گمنام است. فراگیری از سیستم غربی مدنظر نیست. سیستم بومی و محلی، خود چنان ریشه‌دار و پرسابقه، و فرهنگ انباشته شدهٔ جهان‌مداری چنان بر آن حاکم است که تحول ابزار در خارج مورد توجه نمی‌باشد. فرهنگ

---

۱. مرتضی راوندی، *تاریخ اجتماعی ایران*، جلد دوم، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴، ص۴۹۸.

سیاسی و ساختار سیاسی بومی اصل است و کسی به تحول در آن نمی‌اندیشد. سیستم سیاسی فردمحور است و فرهنگ سیاسی، مبتنی بر دیوان‌سالاری و بی‌اعتمادی. فهم جمعی از محیط درون و تحولات بیرونی وجود ندارد تا زمینه تغییر را فراهم آورد. عموماً در فرهنگ سیاسی ایران سکوی بقا به‌قدری اهمیت دارد که باور داشتن و فکر کردن و تحول عقلایی و ابزاری در آن اعتباری ندارد: مکانیسم بقا بر اعتقاد غلبه ابدی دارد. بی‌اعتمادی و خودمحوری و عافیت‌طلبی، اعتقاد و باورها را جدی نمی‌پندارد و آن را اصولی نمی‌داند. ازآنجا که در تاریخ سیاسی ایران فرهنگ سیاسی درحد ایجاد امنیت یعنی منزل اول پیشرفت، متوقف مانده است و حتی روش کسب امنیت عمدتاً خشونت‌آمیز است، اصولاً عقلانیت و روی آوردن به فرهنگ سیاسی جمع‌نگری، منافع ملی، نهادی رفتار کردن، برتری استدلال بر تملق و اهمیت شوکت نسبت به حفظ قدرت، تحقق نیافته است.

جنگهای ایران و روس و عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، موجی از ناامیدی، یأس، بدبینی و بی‌اعتمادی در ایران پدید آورد. حتی شکست اول ایران از روس، باعث نشد که ایرانیان به گستره وسیع سرزمین خود و به قدرت عظیم سیاسی شک کنند و هنوز خود را در زمره قدرتهای بزرگ دنیا قلمداد می‌کردند. اما شکست دوم، عده‌ای را در میان خواص فکری و سیاسی به‌خود آورد. آنان متوجه شدند که ابزار قدرت و ساختار سیاسی و مبانی فکری حفظ و گسترش قدرت سیاسی به‌شدت متحول شده است. اما همچنان که خواهیم دید، این فهم محدود و سرگردانی اکثریت و فقدان اجماع‌نظر، مانع تحول فکری و ساختی در کشور شد.[1] فرهنگ سیاسی عشیره‌ای ایران و ساختار سیاسی کشور، تا زمانی که صرفاً تحت‌الشعاع مسایل داخلی و منطقه‌ای بود و عوامل مؤثر در فرهنگ و سیاست، گردش فرهنگی ایلات و

---

۱. جمشید بهنام، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: انتشارات فرزان، ۱۳۷۵، ص‌ص۲۱-۱۵.

عشایر بود، به‌نظر طبیعی می‌آمد. همه پذیرفته بودند که در هر دوره‌ای باید با روشهای خشونت‌آمیز ایلی حکومت کرد. اما زمانی که عوامل مؤثر در فرهنگ و سیاست ایران شامل متغیرهای بیرونی شد، سیستم دوره زوال جدی خود را آغاز کرد؛ زیرا فرد شاه نمی‌توانست در مقابل نظام پیشرفته اجتماعی، سیاسی و فرهنگی غرب قد علم کند. سیستمهای غربی با تحول و بسط و رشد نهادها با یکدیگر رقابت می‌کردند. فرد شرقی با فرهنگ و سیاست استبدادی و با نگرانیهای جدی امنیتی، نمی‌توانست ساختی ایجاد کند که به‌تقابل با تهاجم غربی اهتمام ورزد. با ورود معیارها و هنجارهای غربی به صحنه زندگی شرق، فرهنگ سیاسی عشیره‌ای نمی‌توانست مدیریت کند. برای قرنها، امنیت حکومت‌کنندگان در ایران با فرهنگ دیوان‌سالاری و سپس فرهنگ رشوه، زور و خشونت تأمین می‌شد. این فرهنگ در عصر عقلانیت کاربرد خود را از دست داده بود. مفاهیمی مانند: شهروندی، فردگرایی مثبت، آراء مستقل فرد، اجماع نظر عمومی، نظم اجتماعی، کارکردگرایی، حکومت قانون و حاکمیت دستور کار نهادی به‌جای سلیقه فرد، به ساختاری با آرامش سیاسی و فرهنگ ملایمی نیاز دارد که در تاریخ معاصر ایران قابل مشاهده نیست. فقدان اجماع نظر داخلی در برخورد با محیط خارجی، از عوامل مهم تأخیر رشد در ایران است. موضوع بحران امنیت، بحران اجماع نظر، بی‌اعتمادی، فقدان ساختار سیاسی تثبیت شده و نگرانی از آینده موقعیت فرد را می‌توان در انتقال قدرت از فتحعلی‌شاه به محمدشاه قاجار مشاهده نمود:

> ... ولیعهد محمدشاه پس از مرگ فتحعلی‌شاه به تخت پادشاهی جلوس کرد و با کمک میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام ثانی و مساعدت سفرای انگلیس و روس، شاه از آذربایجان عازم تهران شد. قبل از رسیدن شاه به تهران، بعضی از

اعمام او نظیرفرمانفرما، ظل‌السلطان و شجاع‌السلطنه داعیه سلطنت داشتند، ولی همین‌که دیدند شاه جوان با سپاهی که فرماندهی آن با لیندسی انگلیسی است به تهران آمده است، دیر یا زود یکی بعد از دیگری سرتسلیم فرود آوردند.[۱]

فرهنگ سلطنت در بسیاری از موارد با فرهنگ عشیره‌ای مشابه است. همان‌طور که وقتی خان یا کلانتر انتخاب شد، از مزایای بسیاری بهره‌مند خواهد بود و همه موظفند اهلیت و تسلیم‌شدن خود را نسبت به خان نشان دهند، در فرهنگ سلطنت نیز« فرهنگ چاکری» و فرهنگ وفاق، تبعیت محض و اهلیت و مقرب بودن، مبنای ارتباط و به‌دست آوردن مناصب و پایداری موقعیت و بهره‌برداری و سوءاستفاده وسیع از امکانات بدون مؤاخذه می‌باشد. ازآنجا که پایه ارتباط افراد، «کار، هدف جمعی، کارکردها و پیشرفت جمعی» نیست، ارادت جای مهارت را می‌گیرد. افراد به‌واسطه چاکری و ارادت منصوب می‌شوند نه به‌واسطه توانایی و تخصص و اهلیت نسبت به کار. درفرهنگ دیوان‌سالاری، دستور، فرمان، رأی و نظر از بالا به پایین منتقل می‌شود. فرهنگ استدلال و اظهارنظر، نقد، دیالوگ و گفتگو با فرهنگ عشیره‌ای و سلطنت بیگانه است. آن روی سکهٔ بحث، نقد و عقلانیت است. در فرهنگ نقد، سن، موقعیت و تقرب به قدرت ملاک نیست، بلکه ملاک پیشرفت در انجام یک امر جمعی است. فرهنگ نقد، استدلال‌محور است و فرهنگ عشیره‌ای، مسندمحور. هنگامی که کار جمعی مطرح نیست، منیّت به‌طور خودکار مطرح می‌شود. مهم‌ترین مسئله عشایر، امنیت بوده است و منازل بالاتر از امنیت، فرصت تبلور پیدا نمی‌کرده است. فرهنگ عشیره‌ای و فرهنگ سلطنت، عقلانیت را تعطیل می‌کند. رشد عقلانیت و فرهنگ

---

۱. مرتضی راوندی، پیشین، ص۵۰۰.

استدلال، مستلزم از بین رفتن نظام دیوان‌سالاری غیرعقلایی است تا فرد بتواند به مهارت و توانایی و فکر خود اتکا کند. فرهنگ عشیره‌ای به‌طوردایم فرد را زیر فشار می‌گذارد تا خود را سازگار و اندیشه و تلقی شخصی خود را سرکوب نماید. در این شرایط فرهنگی، فرد رشد نمی‌کند؛ کار جمعی موضوعیت خود را از دست می‌دهد و فرهنگ سیاسی عقلایی شکوفا نمی‌شود. از این جهات، فرهنگ سیاسی عشیره‌ای با فرهنگ سیاسی سلطنت تطابق قابل‌توجهی دارد. نتیجه بسیار مهمی که از این بحث می‌توان گرفت، این است که برای تغییر انسانها و تحول جوامع نباید صرفاً به تحول فکری اکتفا کرد، بلکه تحول در« ساختار فرهنگی- سیاسی» که در قالب آن رفتار انسانها حالت شرطی و قاعده‌مند پیدا می‌کند، دست‌کم به همان پایه از اهمیت برخوردار است.

محمدشاه، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام را که سعی داشت تحولی ایجاد نماید، ازمیان برمی‌دارد و حاج‌میرزا آقاسی را جایگزین او می‌کند. قائم‌مقام که به اشتباهات گذشته و تحولات جهانی واقف بود، سعی داشت در مسیر قانونی شدن نظام سیاسی عمل کند و فرهنگ دربار را تحول بخشد، غافل از اینکه ساختار، بیمار است و رفرم در قالب و ساختار بیمار پاسخ نخواهد داد. میرزا آقاسی شخصی ضعیف و متملق بود، اما این ویژگی با ساختار و فرهنگ سیاسی نظام سلطنت تطابق کامل داشت. میرزا آقاسی اهل انطباق بود، فرهنگ چاکری داشت و فراتر از فرهنگ سیاسی سلطنت، رفتار دیگری نمی‌شناخت و مورد اطمینان بود. هرچند تاریخ سیاسی ایران حکایت از وجود افرادی خیّر، اصلاح‌طلب، ساختارگرا، مصلح، جدی و اهل شوکت می‌کند، اما این افراد در ساختار سیاسی و فرهنگی نارسا نمی‌توانستند اصلاحات مورد نظر خود را انجام دهند. در مغرب‌زمین اندیشمندان و سیاستمداران، هم به اندیشه توجه کرده‌اند و هم به ساختار. هنگامی که ساختار بر فرد اولویت پیدا کند،

قدرت ساختار نیز بر قدرت فرد اهمیت می‌یابد. طبیعی است که هیچ فردی تمایل ندارد حتی ذره‌ای از قدرتش کاسته شود. این ساختار است که رفتار فرد و علاقه شدید او را به‌قدرت محدود و مشروط می‌کند. اما هیچ فشاری بر خان، کلانتر، ریش‌سفید و یا شاه نیست که قدرت خود را محدود کنند زیرا فرد ملاک است و نه ساختار. در نظام سیاسی قاجار همانند سلسله‌های گذشته، شاه مرکز ثقل بود و کلیه اختیارات و مسئولیتها متوجه او می‌شد. مردم همه بندگان شاه بودند و او ولی‌نعمت همه. شاه یعنی قانون، شاه یعنی فراتر از قانون، شاه یعنی ملاک قضاوت درباره خوبیها و بدیها و درست و غلط.

در چنین قالبی، فردیت و منیّت، فرهنگ عمومی می‌شود و هر فردی در مقیاس محیط کاری و مسئولیت خود از هیچ فرصتی برای ابراز وجود و قدرت و منیّت فروگذار نیست. شاه، هم قانون را وضع می‌کند، هم اجرا و هم قضاوت؛ همچنان‌که در فرهنگ عشایری نیز خان همه‌کاره است و امتیازات خاص خود را دارد و زمینهای بهتری را دراختیار می‌گیرد و هرآنچه را که وی با دولت مرکزی به توافق رسد، مورد تأیید همگان خواهد بود. برای اثبات مقبولیت این فرهنگ در میان مردم، می‌توان به طولانی بودن سنت سلطنت در ایران اشاره کرد؛ سلطنتی که خود محصول کنش و واکنش نظامی و کینه‌توزی و قدرت‌یابی و ازدست دادن قدرت میان عشایر بوده است. فرهنگ خانی و فرهنگ شاهی تنها در مقیاس با یکدیگر تفاوت دارند. همچنان‌که مالکان در فرهنگ بومی از هیچ کوششی برای سرکوب دهقانان و دعاوی عدالت‌خواهانه آنان کوتاهی نمی‌کردند و در پایمال کردن حقوق آنان مسابقه می‌گذاشتند، در صحنه کلان قدرت سیاسی نیز همین رفتار رواج داشت و از هرگونه دسیسه و حیله‌ای برای تضعیف همکاران خود دریغ نمی‌ورزیدند. اینکه یکی از ویژگیهای بارز فرهنگ ایرانی و فرهنگ سیاسی ایران«جلوگیری از رشد دیگری» یا «تضعیف دیگران» یا «مانع شدن از ارتقاء دیگران»

می‌باشد، و ورود اندیشه‌های نو و حتی بهره‌مندی از سجایای اخلاق دینی، هیچ‌یک نتوانسته‌اند این خصلت را دست‌کم ضعیف کنند، ریشه در فرهنگ ناامنی و فرهنگ نگرانی از رشد رقیب در خرده فرهنگهای محلی ایران دارد. چگونه ایلی می‌تواند اجازه دهد که ایل مجاور و رقیب او پیشرفت کند؟ بازی قدرت با حاصل‌جمع صفر است؛ هر ذره از رشد دیگری باعث عقب ماندن اوست. به‌همین دلیل، ویژگی پیش‌بینی‌ناپذیری را می‌توان به بافت اجتماعی و سیاسی و عشیره‌ای ایران ربط داد.[1] اینکه ایرانیان در سهیم شدن با دیگران مشکل دارند، اینکه اطلاعات مربوط به وضعیت زندگی خود را از دیگران مخفی می‌کنند و اینکه به دوری و دوستی اعتقاد دارند، ناشی از عدم توانایی در حل‌وفصل تضادها و تعارضات امنیتی در عرصه‌های فکری، اجتماعی و سیاسی می‌باشد. در فرهنگ سیاسی رایج جهانی، توانایی اصل است و فرد به اندازه همت و توانایی خود پاداش دریافت می‌کند. فرهنگ ایلی و عشایری و خویشاوندی، چنین اجازه‌ای را نمی‌دهد؛ اهلیت و اعطای امتیازات دو روی یک سکه‌اند.

شاید به لحاظ ساختاری نتوان به دولتهای پیش از قاجار ازجهت عدم توانایی در ایجاد تحول در ایران خرده گرفت؛ زیرا در آن دورانها فرهنگ رقابتی وجود نداشت، اما به‌ویژه در دوره قاجار ورود دیدگاههای جدید در عرصه نظم سیاسی، نظم اجتماعی و مدیریت، می‌توانست دست‌کم تحرکی در ساختار سنتی ایران به‌وجود آورد، همچنان‌که ژاپن نمونه‌ای بارز در این چارچوب است. دو عامل در ژاپن وجود داشت که زمینه‌های تحول را در آن کشور فراهم آورد: ۱. فهم مشترک نخبگان ابزاری (صاحبان قدرت و ثروت) از وضعیت داخلی و بین‌المللی؛ و ۲. امکانات محدود و شرایط سخت جغرافیایی و جمعیت فراوان آن کشور. ایران، هم امکانات فراوانی در اختیار

---

۱. پیرامون غیرقابل پیش‌بینی افراد عشایری، رجوع کنید به: آرنولد ویلسون، پیشین، ص۳۶.

داشت و از منابع طبیعی بسیاری بهره‌مند بود و هم نخبگان آن متفرق بودند و طیفی از دیدگاهها در میان آنها حاکم بود؛ وضعیتی که دهه‌های متمادی بر ایران سایه افکند. در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه، وضعیت فرهنگ سیاسی ایران به‌مراتب غیرعقلایی‌تر شد. در زمان مرگ محمدشاه، ولیعهد ایران ناصرالدین میرزا، شانزده سال بیشتر نداشت. بی‌کفایتی محمدشاه و میرزا آقاسی و ناتوانی آنها از ایجاد یک نظم جدید حکومتی، به تشنج و فرهنگ تضعیف و ناامنی در میان سیاستمداران و نخبگان ابزاری دامن زده بود. هم‌زمان با مرگ محمدشاه، شورشهای متعددی در بروجرد، خراسان، کرمانشاه و شیراز برپا شد. مادر ناصرالدین‌شاه زمام امور را در دست گرفته بود و انتظار ورود فرزند خود از آذربایجان به تهران را می‌کشید. نوجوانی شاه و طمع مقربین دربار و فقدان سطح اولیه‌ای از عقلانیت اجتماعی و سیاسی در میان سیاستمداران که بتواند دستمایه اصلاح امور مملکت شود، شرایطی فراهم آورد که به زوال ایران در عهد ناصری منجر شد. تفاوت بین فرهنگ سنتی و فرهنگ صنعتی در این است که، فرهنگ سنتی فردگراست و فرهنگ صنعتی نهادگرا. تحول از فرد به نهاد، عقلانیت می‌طلبد و وقتی نهادسازی نشده باشد، حوزه فرهنگ سیاسی به مرحله عقلانیت نرسیده است. به‌عبارت دیگر، در فضای حکومتی یک کشور، ابتدا باید جو عقلانیت و عقلایی دیدن پدیده‌ها و جمعی نگریستن به امر حکومت و هنر دستیابی به اجماع‌نظر به‌وجود آید تا سپس زمینه‌های به‌کارگیری عقل در تصمیم‌گیریها فراهم شود. شرایط پذیرش عقلانیت در دوره ناصرالدین‌شاه به‌مراتب نامساعدتر شد و باعث گردید که زوال نظام سیاسی با شدت بیشتری صورت پذیرد. چگونه است که نظامهای سیاسی در ایران بعد از یک دوره اولیه خشونت برای تثبیت قدرت، در مرحله بعد پویایی خود را برای رشد و تغییر و تحول کیفی ازدست می‌دهند و تکرار همین وضعیت بیش از چندین قرن است که یک سلسله را به‌جای دیگری نشانده است. فردیت‌زدایی از سیاست و ورود عقلانیت به حوزه

مملکت‌داری و فرهنگ اجتماعی، دو روی یک سکه‌اند و این تحول در تاریخ سیاسی ایران تحقق پیدا نکرده است. پویایی تابع عقل است. حوزه فرهنگ سیاسی ایران در مرحله امنیت درجا زده است. عقلانیت زمانی خود را نشان می‌دهد که معضل امنیت یا حل شده یا در مسیر حل شدن باشد. هنگامی که امنیت بین دو فرد، دو گروه، دو مؤسسه یا دو دولت تأمین نشده باشد، آن دو مجموعه نمی‌توانند کارهای مثبت جمعی انجام دهند و در جوّی از نگرانی، ناامنی و پیش‌بینی‌ناپذیری، عدم اعتماد و روحیه توافق به‌سر خواهند برد. نظامهای سیاسی ایران نتوانسته‌اند شرایطی را فراهم کنند که در عرصه سیاست، نهادسازی و فردیت‌زدایی کنند و بدین صورت عقلانیت را وارد عرصه سیاست بنمایند. فرهنگ قوی و حاکم دیوان‌سالاری عشیره‌ای که ناامنی را به‌عنوان یک اصل سیاسی و فرهنگی نهادینه کرده است، در تداوم این وضعیت غیرعقلایی سیاسی در نظامهای حکومتی ایران نقش جدی دارد.

در دوره ناصری، امیرکبیر به‌عنوان شخصی روشن‌ضمیر که اندیشه‌هایش خارج از منیّتهای فردی بود و در تماس با سیستمهای متفاوت روسی، عثمانی و مصری قرار گرفته بود و فراتر از جوّ بسته حکومتی قاجار می‌اندیشید، سعی نمود اصلاحاتی انجام دهد. مبنای اندیشه او قاعده‌مند کردن حکومت بود. وی در عرصه‌های مختلف مالیاتی، اقتصادی، امنیتی، نظامی، سیاسی، روابط خارجی، دربار و سیاستمداران اهتمام ورزید تا وضعیت و فضای جدیدی ایجاد کند. اما همچنان که سنت فرهنگ سیاسی زمان بود، آزار و اذیت و تضعیف و شایعه‌پراکنی و ترور شخصیت نگذاشت امیرکبیر راه خود را ادامه دهد. امیرکبیر نهادی بود که در آن نهاد تنها یک عضو وجود داشت. وی فردی بود که به فهم عقلانیت حکومتی رسیده بود و فراتر از غرایز خود عمل می‌کرد، اما در ساختاری بیمار، صدراعظم بود.[1] در اینجا یک نکته اساسی مطرح می‌شود و

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به: حسین ملکی، *زندگانی میرزاتقی‌خان امیرکبیر*، تهران: انتشارات ایران، ۱۳۶۶؛ و فریدون آدمیت، *امیرکبیر و ایران*، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.

آن اینکه، آیا می‌توان بدون اصلاح ساختار سیاسی یا دست‌کم فرهنگ سیاسی حاکم بر ساختار سیاسی، اصلاحات اجتماعی- فرهنگی سیاسی به‌وجود آورد؟ اصلاحات امیرکبیر در قالب یک ساختار بیمار شکست خورد و افراد بی‌کفایتی بعد از او بر مصدر قدرت نشستند. عقلانیت امیرکبیر، سنت‌شکن بود و قواعد رفتار شاه و سیاستمداران و مقربین و چاکران را به‌هم می‌ریخت و منافع فردی عده‌ای را متزلزل می‌ساخت. اندیشه‌های امیرکبیر که ریشه در عقلانیت مملکت‌داری داشت، نتوانست حالت نهادینه به‌خود بگیرد و تبدیل به عقلانیت فرافردی و فراگروهی شود. تزریق فرهنگ عقلانیت و نهادسازی به فرهنگ عشیره‌ای، بافت سنتی و منافع ریش‌سفیدان و خانها و امرای آن را پریشان می‌ساخت. موتور عقلانیت مغرب‌زمین، خارج از حکومت روشن شد و حکومت را مجبور کرد تا به‌تدریج آن را بپذیرد. موتور عقلانیت منطقه خاوردور در دوران پس از جنگ جهانی دوم و اصولاً در چارچوب قرن بیستم، بیشتر تحت‌الشعاع اضطرار تغییر در شرایط خاص جهانی بود. در شرایط ایران، نه موتور غیرحکومتی وجود داشت، نه نخبگان، اضطراری در شرایط جهانی احساس می‌کردند و نه فرهنگ سنتی اجازه کوچک‌ترین تحولی را در نظام باورها و روشهای مملکت‌داری می‌داد. وقتی امیرکبیر از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد، تمامی اندیشه‌ها و روشهای تازه او هم از میان رفت. حتی با مرگ امیرکبیر، دارالفنون هم بی‌صاحب ماند.[۱] شاه که نخست به این مؤسسه علاقه بسیار نشان می‌داد، از آن بیمناک شد و آن را به مدرسه‌ای برای آماده کردن کارمندان دولت و نظامیان تبدیل کرد. همین که نخستین دانشجویان فارغ‌التحصیل شدند، براساس بیانیه دولت، شاگردان تنها با اجازه وزیرعلوم و« عرض به خاک پای مبارک» می‌توانستند وارد مدرسه شوند و نیز برای پرداخت مواجب سخت‌گیریهایی شد و آن دموکراسی علمی و تحصیلی که منظور امیرکبیر بود، ازمیان رفت.[۲]

---

۱. جمشید بهنام، پیشین، ص۳۱.

۲. همان.

یکی از ویژگیهای عمیق فرهنگ عشایر، این بود که اگر شخصی می‌توانست به‌نحوی حتی با تکیه بر احساسات و عرض ارادت و با ارایه خدمات و عرضه امتیازات اعم از مال و زمین و غیره به خان بفهماند که اهل است و مقرّب، مطیع است و چاکر، رام است و هماهنگ، مکتوم است و ساکت، اندیشه خود را فرو می‌خورد و حقوق فردی خود را لگدمال می‌کند، کاملاً در خدمت است و حتی به سایه خان نیز جسارت نمی‌کند، آن شخص نزد خان عزیز و مورد اعتماد او می‌شد. درنظام عشیره‌ای، جایگاه فرد و گروه، ثابت است و زمینه تحرک وجود ندارد. بنابراین روش بهره‌برداری، اهلیت و ارادت است.[1] در بافت عشیره‌ای، جایگاه هر فرد و گروهی در قالب خوانین، ریش‌سفیدان، میرزاها، عالمها، نوکرها، رعایا، مهتران و پیله‌وران ثابت است و تحرک از یک قشر به قشر دیگر و از طبقه‌ای به طبقه دیگر امکان‌پذیر نیست. در چنین قالبی بود که امیرکبیر سعی کرد عده‌ای را که صرفاً به‌عنوان مقرّب بودن به شاه از بیت‌المال سوءاستفاده می‌کردند، از امتیازات خاص محروم سازد و حوزه حکومت را قاعده‌مند کند و امتیازات فردی را به عقل حکومتی و عقل جمعی تبدیل نماید. هنگامی که مبنا اهلیت باشد و نه کارآمدی، عقلانیت تعطیل می‌گردد. دیگر کاغذ مهدعلیا به شاه روشنگر این معنی است که میرزاتقی‌خان، افراد طایفه قاجار و شاهزادگان را« از سگ کمتر کرده بود.» به‌علاوه برای منع رفت‌وآمد گروه ناراضیان به خانه مادر شاه، مقرر کرده بود محمدولی‌میرزا، پسر فتحعلی‌شاه، در اندرون بنشیند و به هیچ‌کس اذن ملاقات با مهدعلیا را ندهد. فقط روزهای عید مجاز بودند که سراغ آن بانو بروند.[2]

اهلیت باعث می‌شود که روابط بین انسانها، سازمانها، نهادها و مجموعه‌ها بر

---

۱. هیبت‌الله غفاری، پیشین، ص‌ص۱۶۷ و ۱۶۵-۱۴۷.

۲. فریدون آدمیت، پیشین، ص ۶۷۰.

اساس استدلال و کار و هدف جمعی نباشد، بلکه صرفاً تقسیم امتیازات، مبنای ارتباط باشد. در فرهنگ اجتماعی عشایر، اهلیت مبناست و در دوره قاجار چنین فرهنگی به اوج خود رسید. چون تصمیم‌گیری، فردی بود، هر کس گوش شاه را با سخنان خود پر می‌کرد بر دیگران سلطه می‌یافت. هنگامی که نهاد نیست و روحیات و علایق و احساسات و حتی اندیشه‌ها و منافع یک فرد به‌نام شاه مطرح است، دیگران باید دایم ارادت خود را تجدید کنند تا مبادا از توجه فرد حاکم بی‌بهره بمانند. امیرکبیر در چارچوب این فرهنگ سیاسی، می‌بایستی به‌طورمرتب سعی می‌کرد تا حمایت شاه را از دست ندهد و از بدگویی رقبا و بدخواهان در امان بماند، اما حجم و گستره بدگویی بدان پایه بود که شاه برای حفظ دامنه نفوذ و قدرت خود مجبور به حذف دایمی امیرکبیر گردید. در نامه زیر، امیرکبیر سعی می‌کند تا بدگویی‌های اطرافیان شاه را اصلاح و ارادت خود را تجدید کند و میان خود و شاه یک‌بار دیگر اعتماد به‌وجود آورد:

قربان خاکپای همایونت شوم؛

دستخط همایون زیارت شد. لفظی از راه مرحمت فرمایش فرموده بودند؛ اگرچه جسارت است اما می‌توانم که خاکپای مبارک عرض نمایم که... من در عالم نوکری از شما چشمداشت داشته و دارم که مدت‌العمر خیال خودتان را در حق این غلام تغییر ندهید. اگر این غلام خیال خود را به حرف لغو مردم تغییر می‌داد، زود به حضور مبارک نمی‌آمد و جسارت به‌عرض نمی‌کرد. از فضل خدا و از صداقت و نوکری خود، امیدوارم که تا عمر دارم ذره‌ای خیال خود را در نوکری و ارادت خاص و بندگی به وجود مبارک همایون، در عوض مرحمتهایی که دیده‌ام، تغییر

ندهم، بل روزبروز زیاد نمایم. انشاءالله از طرف سرکار همایون هم همین امید هست. وزیرمختار نمی‌دانم به چه ملاحظه‌ای آمدن امروز خود را موقوف کرده؛ گراف را فرستاده، عذر خواستند. در میان یاوه حرفها که معلوم بود مطلب‌سازی بود، ذکر کرده که مقصود معلوم نشد. اگر حیاتی باشد، فردا خاکپای همایون عرض خواهد کرد. باقی‌الامر همایون مطاع.[۱]

ساختار عشیره‌ای به‌شدت باثبات است و با هرگونه تغییر به‌عنوان انحراف و سنت‌شکنی برخورد می‌کند. در متون فرهنگ سیاسی آمده است که عقلانیت در شرایطی پدید می‌آید که «دامنه بازار سیاسی» گسترش یابد.[۲] انطباق با وضعیت جدید و انعطاف‌پذیری نسبت به وقوع تحولات نو و فهم وقایع از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گسترش دامنه بازار سیاسی تابع فهم جدید از اقتدار و مشروعیت است. در نظام عشیره‌ای، هر فرد و هر طبقه از منطق انتصابی که درحق او روا داشته شده است، راضی است و چاره‌ای ندارد. تواناییهای او شرط نیست، بلکه جایگاه طبقاتی وی اصل است. استدلال، فهم و سطح عقلانیت او اهمیت ندارد، بلکه وظایف قشری و طبقاتی وی ملاک است. در چنین ساختاری، اصلی به‌نام«حق اعتراض به استدلال منبع اقتدار» خارج از مدار منطق و سنت ایلی قرار می‌گیرد. عقل و قضاوت و اقتدار و مشروعیت و ادراک متمرکز است. عقل جمعی وجود ندارد، بلکه تشخیص فردی معیار است. نظام سلطنتی با مرکزیت دادن به شخص شاه، چنین ساختاری را تثبیت می‌کند.

ساختار سیاسی قاجاریه را می‌توان به دو بخش تقسیم نمود: نخست، رؤسای ایل قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیولداران، مستوفیان، وزرا،

---

۱. همان، ص۶۸۸.

2. Larry Diamond, *Political Culture and Democracy in Developing Countries*, Boulder, Lynne Rienner, 1993, p. 431.

فرمانفرماها و اشراف بزرگ (السلطنه‌ها، الدوله‌ها، الملک‌ها و الممالک‌ها) که درمجموع نزدیکان شاه را تشکیل می‌دادند. بیشتر مناصب دولتی به‌ویژه سمتهایی مانند وزارت، حکومت ایلات بزرگ و مناصب مهم قشونی دراختیار این گروه اول بود. دوم، بزرگان محلی مانند اعیان و اشراف محلی، خوانین، صاحب‌منصبان محلی و میرزاها که در منطقه خودشان، سمتهای مهم دولتی را دراختیار می‌گرفتند و در انحصار خود حفظ می‌کردند.[۱] این ساختار سیاسی تابع اقشاری بود که همه حول محور شاه حیات سیاسی و اقتصادی داشتند و ازطریق شاه بود که افراد مشروعیت به‌دست می‌آوردند.

ازمنظری دیگر، بخش بزرگی از زمینهای زراعی مستقیماً در مالکیت دولت بود و بخش دیگر به اراده دولت و شاه به زمین‌داران واگذار می‌شد. درنتیجه، دولت هرلحظه اراده می‌کرد، می‌توانست ملک زمین‌داری را به او منتقل یا به شخص دیگری واگذار کند. بدین ترتیب زمین‌دار حق مالکیت نداشت، بلکه این امتیازی بود که دولت به او می‌داد و هر زمان که می‌خواست پس می‌گرفت. دردوره قاجار، قدرت اقتصادی و سیاسی طبقه زمین‌دار تابع اراده دولت بود. دولت نماینده هیچ طبقه‌ای نبود، بلکه عموم طبقات تابع اراده شاهنشاهی و دولت بودند. درواقع، دولت فرادست همه طبقات بود. نه‌تنها افراد بلکه حتی طبقات درمقابل دولت هیچ‌گونه حقوقی نداشتند. ملاک تنظیم روابط دولت و دیگران، رأی شاه و تمرکز قدرت در دست عده‌ای از اطرافیان او بود. قانونی درکار نبود تا روابط را تنظیم کند.[۲] نظام قاجار نه به طبقات وابسته بود و نه به قانون، همچنان که اعتبار و مشروعیت خان به طبقات زیردست او نیست، بلکه خود او ملاک و مظهر مشروعیت و اقتدار و معیار تقسیم امتیازات و تخصیص امکانات است. این ساختار سیاسی و

---

۱. محمد کریمی زنجانی اصل، پیشین، ص۱۱.

۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص‌ص۸-۷.

اقتصادی، طبعاً فرهنگی را به‌دنبال می‌آورد که مهم‌ترین وجوه آن این است که ارزشهای فردی و تعقل فردی و فردیت به‌معنای خلاقیت و ابراز وجود سلیقه‌ای و عقلی به‌شدت پایمال می‌شود و حقوق شهروندی درقبال دولت و حکومت تقریباً تعطیل می‌گردد. در این ساختار، اقتدار پذیرفتنی است نه اعتراض‌کردنی. مردم صرفاً وظایف رعیتی دارند و نه حقوق اجتماعی. ساختار سیاسی قاجاریه انعکاسی از بافت عشیره‌ای سنتی ایرانی است. فرد و حقوق فردی در هر دو بافت نادیده گرفته شده است و سلسله‌مراتب قشری و طبقاتی حالت آهنین و غیرقابل انعطاف دارند. تحرک و استعداد و عقل فردی، تعطیل و قضاوت و ضروریات قدرت خان یا شاه حاکم می‌باشد. زمانی که شرایط پیشرفت کشورها را مورد بررسی قرار می‌دهیم، این چارچوب تحلیلی اهمیت خاص مقایسه‌ای پیدا می‌کند. نظام عشیره‌ای، ایلی و طایفگی در خاورمیانه در مقایسه با بافت اقتدار مرکزی در چین یا ژاپن یا کشورهای آمریکای لاتین، زمینه عقب‌ماندگی در خاورمیانه را فراهم آورده است. اقتدار مرکزی در خاوردور اجازه تحرک اجتماعی به فرد اعطا کرده است، درحالی که فرد در خاورمیانه همیشه باید تابع باشد یا درحال انطباق‌جویی با گروه، دولت و حکومت مرکزی. وجه تمایز تحولات چند قرن اخیر از دوره‌های قبلی، این است که در قدیم فردیت محصور بوده و در عصر جدید، خلاقیت، استعداد، انگیزه و اهتمام فرد است که صنعت و پیشرفت و مدنیّت را به‌وجود آورده است. در دوره قاجار، حکمرانان از شخص شاه حکم می‌گرفتند. بعضی ایالات مهم‌تر مانند خراسان، آذربایجان و اصفهان از اهمیت خاصی برخوردار بودند و افراد نزدیک‌تر به شاه به ولایت آنها منصوب می‌شدند و بعضی ایالات مانند یزد و قزوین، اهمیت دیگر ایالات را نداشتند و والیان آنها با نظر صدراعظم و عناصر دیوانی تعیین می‌شدند. اما آنچه حائز اهمیت بود، نزدیکی فرد منصوب به شاه بود. به‌عنوان مثال، مسعود میرزا ظل‌السلطان در مقطعی بر نصف خاک

ایران حکومت می‌کرد اما در مقطعی دیگر، حوزه حکومت او فقط بـه اصـفهان محدود گردید.

دوره‌های بعد از ناصرالدین‌شاه حکایت از نوعی تحول فکری می‌نمایـد، امـا این‌بار هم زمینه‌های فرهنگی نهادسازی فراهم نمی‌شود. اگر شـکل و سـازمان پدیده‌ای قبل از منطق و فرهنگ آن طرح شود و تحقق پـذیرد، آن پدیـده پـا نخواهد گرفت. ورود مظفرالدین‌شاه به عرصه سلطنت در همین چارچوب قابل ارزیابی است. عقلانیت محتاج نوعی باور اسـت. بـه‌عبـارت‌دیگـر، آنهـا کـه بـه عقلانیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اعتقاد دارند، باید به‌صورت بـاور بـاطنی به آن رو کنند. فرهنگ سیاسی عقلایی نیز باور می‌طلبد تا افراد بتوانند میـان باور و منافع، اولـی را انتخـاب کننـد؛ زیـرا عقـل جمعـی اجـازه سوءاسـتفاده نمی‌دهد یا آن را به‌شدت تقلیل می‌دهـد. مـلاک عقلانیـت سیاسـی، توانـایی، استعداد و همت است که با ایجاد ساختارهایی مناسب می‌توانـد تحقـق یابـد. اصلاح امور مملکت براساس قواعدی که در دنیای آن روز رسـم شـده بـود، بـا منافع ساختار ایلی قاجار، پادشاهان قاجار و بافت اجتماعی ایران تضاد داشـت. اصلاح اجتماعی قدری خانه‌تکانی در ساختار سیاسی را می‌طلبد و زمـانی کـه ساختار سیاسی، اصلاحات را مغایر با حفظ چارچوب منافع خود ارزیابی کنـد، طبیعی است که در برابر آن مقاومت خواهـد کـرد. شـاهان قاجـار بـه‌واسـطه ساختاری که در آن حکومت می‌کردند، نمـی‌توانـستند بـا مـشروعیت تـوافقی داشته باشند و در آن روزگـار، نبـود سـطحی از عقلانیـت بـرای درک دنیـای جدید و شرایط تازه مملکـت‌داری، ازطریـق سـاختارهای آهنـین و همچنـین به‌صورت ژنتیک از نسلی به نسل دیگـر منتقـل شـده بـود. محققـی پیرامـون مظفرالدین‌شاه و مشروطیت می‌گوید:

> ... آزادی‌خـواهی مظفرالـدین‌شـاه کـاملاً اجبـاری و غیرطبیعی بود؛ چون که این تاجدار علیـل و نـالایق اصـلاً

مفهوم مشروطیت و دموکراسی را درک نمی‌کرد تا طرفدار و حامی آن گردد. آنهایی که با خواندن کلمه«عدل مظفر» برسرسرای مجلس شورای ملی ایران گمراه شدند و خیال می‌کنند که مظفرالدین‌شاه پادشاهی مشروطه‌طلب و آزادی‌خواه بوده است، درست همان کسانی هستند که گرد وغبار تاریخ به چشمشان فرو رفته است و از درک واقعیت خصال این پادشاه بدان‌سان که بوده است عاجزند. مظفرالدین‌شاه به‌هیچ‌وجه باطناً طرفدار مشروطیت نبود که سهل است، اگر می‌توانست (به این معنی که اگر اراده و قساوت و سنگدلی پدرش را داشت) حتماً از ظهور انقلاب مشروطیت ایران در دوره کوتاه سلطنتش که یازده سال بیشتر طول نکشید، جلوگیری می‌کرد. او نه‌تنها علاقه‌ای به مشروطیت نداشت، بلکه... حتی برای سلطنت ایران هم شأن و احترامی قائل نبود... .[۱]

در شرایطی که نهاد وجود نداشته باشد و اصل پاسخگویی[۲] در نظام

---

۱. جواد شیخ‌الاسلامی، «مظفرالدین‌شاه قاجار،» در *قتل اتابک*، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۸، ص‌ص۹۱-۹۰.

۲. نظام‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص۱۰۳؛ دکتر خلیل‌خان ثقفی اعلم‌الدوله، پزشک مخصوص مظفرالدین‌شاه، در شخصیت شاه می‌نویسد: «مظفرالدین‌شاه از همه چیز و همه کس می‌ترسید. از رعدوبرق و صداهای ناگهانی می‌ترسید. از آدمهای ناشناس و از کسانی که برای اولین بار پیشش می‌آمدند می‌ترسید. از عذاب آخرت و مسئولیتهای وجدانی می‌ترسید و چون سرنوشت پدرش را که به ضرب گلوله‌ای ازپا درآمد همیشه در پیش چشم داشت، از کسانی که بی‌مقدمه به وی نزدیک می‌شدند می‌ترسید. حتی از تصور و تجسم وقایعی که هنوز صورت نگرفته بود می‌ترسید. هرآنگاه که زمینه و اسباب وحشت برایش فراهم می‌شد کنترل اعصاب خود را از دست می‌داد و صبر و قرارش به‌کلی ازکف می‌رفت. در این‌گونه موارد نوعی تشنج شدید اعصاب عارضش می‌شد که برای تسکین آن محتاج به معالجه و استعمال دوا بودیم.» شیخ‌الاسلا می، پیشین، ص۹۲.

سیاسی و اجتماعی حاکم نباشد، تمام مقدرات و سرنوشت یک جامعه به مزاج، روحیات، خلقیات و طبع یک فرد وابسته می‌گردد. در عصر مظفرالدین‌شاه، ضعف حکومت باعث شد تا روس و انگلیس از درون در نظام سیاسی ایران نفوذ کنند و تداوم مملکت‌داری بر پایه خلقیات یک فرد را نهادینه نمایند. یکی از تفاوتهای قابل‌توجه میان حکام قاجار و رهبران دیگر کشورها، این بود که شاهان ایرانی بیشتر تحت‌تاثیر« شوکت ایلی و عشیره‌ای» زندگی و رفتارمی‌کردند، درحالی‌که رهبران کشورهایی مانند روسیه، عثمانی و ژاپن که هنوز وارد عرصه نظام حزبی نشده بودند و نظام سلطنت نیز بر آنها حاکم بود، بیشتر تحت‌تاثیر« شوکت ملی و سرزمینی در مقایسه با قدرتهای وقت» بودند. فرهنگ عشیره‌ای به‌قدری در خاندان قاجار و حتی قبل از آنان در زندیه و افشاریه قوی بود که پادشاهان صرفاً به‌صورت مصنوعی به ایران و حدود و ثغور آن می‌پرداختند. اگر در عهد قاجار از خاک کشور دفاعی می‌شد یا قدمی در جهت اصلاحات برداشته می‌شد، نه از باب اهداف کلان حکومت وقت بود، بلکه اغلب به‌واسطه علاقه و همت و باورهای یک یا چند صدراعظم بوده است. درحالی‌که در عثمانی، روسیه و ژاپن این‌چنین نبود و این درجه از انحطاط در این کشورها دیده نمی‌شد. فرهنگ عشیره‌ای نمی‌تواند جهانی بیندیشد و جهانی رقابت کند؛ زیرا مدار امنیتی که به‌طور سنتی بدان عادت کرده است، محدود می‌باشد. نویسنده‌ای در رابطه با شخصیت مظفرالدین‌شاه می‌نویسد:

> خلوتیان پادشاه گویا از پست‌فطرتان و پست‌نژادان و بی‌تربیتان و بداخلاقان انتخاب شده بودند و ازاین‌رو وضع دربار ملاعبه بود. پادشاه شخصاً با آن‌همه تعلیم و تربیت دارای هیچ علمی نبود و از اطلاعات سیاسی و تاریخی و غیره که لازمه جهانداری است، بی‌بهره بود و ازاین‌رو، مآل‌بینی و عاقبت‌اندیشی حتی برای خود و

> اخلاف خویش هم به خاطرش خطور نمی‌کرد... در عهد این پادشاه در هیچ شعبه از شعبات دولتی و مملکتی اصلاحی نشده، بلکه نسبت به ایام پدرش تمام خراب‌تر گردید. حکومات علانیه حراج، و القاب و فرامین به‌دست کهنه‌فروشان داخله و خارجه آشکارا به معرض بیع می‌رسید.[۱]

دوگوبینو، کنسول فرانسه در ایران در خاطرات خود به گفتگویی با میرزا سعیدخان، وزیر خارجه مظفرالدین‌شاه اشاره می‌کند و می‌گوید: «به او گفتم از عقل ساده استفاده کرده لااقل برای رستگاری خود اقداماتی انجام دهید.» گوبینو ادامه می‌دهد که وزیر به او قول داد که به شاه خواهد گفت. اما گوبینو سپس اظهار می‌دارد که وزیر خارجه به شاه نخواهد گفت زیرا فایده‌ای ندارد. شاه از هرکس بهتر می‌داند که با چه اشخاصی کار می‌کند و زیردستانش از چه قماشی هستند. به‌رغم این وضع، ابداً به فکر اصلاح نیست که رفتار و کردار خود را تغییر دهد.[۲] به‌نظر نویسنده تغییر کیفی، زمانی صورت می‌پذیرد که رفتار و قضاوت و عکس‌العمل فرد یا مجموعه از غریزه به عقل و از بدیهیات حیات بشری به کیفیات حیات بشری سوق داده شود. این تحول، تکنیک، همت، مخاطره‌پذیری (یا ریسک) و به مفهوم سیاسی، تقلیل سطح قدرت را می‌طلبد. همین که کیفیت پایدار مطرح شود، به تعداد بیشتری از افراد بااستعداد نیاز خواهد بود. بنابراین، تغییر به باورهای جدید، به ساختار جدید و به انسانهای تربیت شده و بااستعداد جدیدی نیاز دارد. آیا مظفرالدین‌شاه می‌توانست باورهای جدیدی داشته باشد؟ متعاقب آن، ساختار را تغییر ندهد

---

۱. راوندی، پیشین، ص‌ص۵۱۴-۵۱۳.

۲. در این رابطه رجوع کنید به:

Charles Andrain, *Political Change in the Third World*, London: Allen and Unwin, 1988, pp. 52-76.

و انسانهایی را تربیت کند؟ طبیعی است که چنین بخشی از حکومت قاجاریه وجود نداشته است. اگر گروههایی در طیف وسیعی از دیدگاهها، زمینه‌های انقلاب مشروطیت را فراهم آورند، درواقع باورهایی را تغییر دادند ولی فقدان انسانهای تربیت شده جدید و ساختار جدید، نتوانست اسکلت و نوعی استخوان‌بندی برای اندیشه‌های مشروعیت‌طلبی ایجاد کند. تقلید از اندیشه‌های جدید سیاسی در غرب و صرفاً محدود کردن آن به سخنرانیها و اعلام مواضع و ترجمه متون، نمی‌توانست تبدیل به فرهنگ سیاسی جدید شود.[۱]

بسیاری از نویسندگان، پیرامون ورود افکار جدید به ایران سخن گفته‌اند و اهمیت تحولات روسیه، مشروطه‌خواهی در اروپا، تحولات ترکیه و حتی ژاپن را به‌عنوان عوامل تحول از خارج مطرح کرده‌اند.[۲] اما نکته‌ای که در اینجا مطرح است، تاثیرپذیری عموم کشورهای غیراروپایی مانند: روسیه، ترکیه، ژاپن و ایران از تحولات اروپاست. اما ایران در بومی کردن این اندیشه‌ها و فراگیری از تحولات توفیق نیافت و همیشه در تضاد میان سنت و تحول باقی ماند. فرهنگ سیاسی ایران به‌رغم تحولات چشمگیر اقتصادی و اجتماعی و حتی شهری شدن عمده مردم ایران در سالهای بعد، در ساختار حکومتی دست‌نخورده باقی ماند و در عرصه سیاست، بسیاری از خصوصیات عشیره‌ای مانند: بی‌اعتمادی، خشونت، مشکل اجماع‌نظر، عدم وجود استدلال و عقلانیت، حاکمیت اهلیت، خویشاوندی، اطاعت و ارادت تداوم پیدا کرد. حکومتهای فردی پایدار ماندند و حکومتهای ملی نتوانستند رشد کنند. همچنان که میان عشایر، فرهنگ خشونت، بی‌اعتمادی، بیگانگی، نفی، خصومت، حذف و غارت جاری بوده است، در فرهنگ سیاسی نظامهای

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به: جمشید بهنام، پیشین، ص‌ص ۵۰-۴۰.

۲. در این رابطه به‌خصوص، رجوع کنید به: همان، ص‌ص ۷۱-۷۰؛ و ناظم‌الاسلام کرمانی، پیشین، ص‌ص ۲۷۴-۱۵۸.

سیاسی ایران نیز به همین منوال، فرهنگ تفرقه و فقدان اجماع‌نظر و نفی و حذف مشاهده می‌شود. ایرانیان عهد قاجار نتوانستند سنتهای سیاسی انباشته شده خود را اصلاح کنند و وارد عرصه قانون و نظم و نهادسازی شوند. هرچند در دوره‌ای بعضی از ایرانیان از فرهنگ و حکومت ملی سخن راندند، ولی عشیره‌ای عمل کردند و فرهنگ بی‌اعتمادی و حذف را مبنای رفتار خود قرار دادند. صدور فرمان مشروطیت ازسوی مظفرالدین‌شاه، فضای مناسبی را در تغییر فرهنگ سیاسی ایران فراهم آورد و فکر آزادی، رشد، پیشرفت، آزادی‌خواهی و مبارزه با ظلم و ستم در میان مردم و بعضی اقشار سیاسی تعمیم یافت. اما با مرگ شاه، فرزند ارشد او محمدعلی‌شاه به سلطنت رسید و ازآنجا که تفکرات آزادی‌خواهی و پیشرفت نهادینه نشده بود و درواقع مشروطیت، وضعیت سیاسی و اقتصادی عده‌ای را تضعیف می‌کرد، مخالفت با آن شروع شد و محمدعلی‌شاه مبارزه با آزادی‌خواهان را آغاز کرد. محققی پیرامون سلطنت سی‌ماهه محمدعلی‌شاه می‌گوید:

> مشکلات و مصایبی که در همین دوره کوتاه تاجداریش برای ملت ایران فراهم کرد به‌قدری شدید و فراوان است که اگر بگوییم دوره سلطنت وی از این حیث در تاریخ صدسال اخیر ایران بی‌سابقه است، سخنی به‌گزاف نگفته‌ایم.[۱]

محمدعلی‌شاه در دوران ولیعهدی در تبریز، تحت تعلیم شاپشال روس قرار گرفت. تربیت ناصحیح دوران ولیعهدی او درحدی بود که اگر شاه آینده ایران تربیتی صحیح نصیبش می‌شد، شاید نهضت مشروطیت ایران مسیر دیگری پیدا می‌کرد.[۲] در این ایام سیاست آسیایی روسیه، گسترش در سمت جنوب و

---

۱. جواد شیخ‌الاسلامی، «روحیات، خصال و پایان کار محمدعلی‌شاه قاجار،» پیشین، ۱۳۶۷، ص۱۳۳.

۲. همان.

رسیدن به آبهای گرم خلیج‌فارس بود. روس‌ها سعی می‌کردند نهضت استقلال‌طلبی در ایران رشد نکند تا سرانجام ایران را به کشور خود ملحق کنند. بنابراین، مخالفت محمدعلی‌شاه که تحت تعلیم طولانی روس‌ها قرار گرفته بود، در چارچوب منافع دولت روس بود. نفوذ روس‌ها که از اواخر دوره ناصرالدین‌شاه آغاز شده بود، در این ایام به اوج خود رسید. فرهنگ استبدادی قاجاریه از یک طرف، و تربیتهای ناصحیح روس‌ها از طرف دیگر، محمدعلی‌شاه را شخصی زورگو، مستبد، وابسته، خرافاتی، عاشق مال دیگران، بدقول، بدنفس، قدرت‌پرست، بدخواه ملت، بی‌اعتماد، ناامن، ترسنده از اقویا و متفرعن بار آورده بود.[۱] روس‌ها به محمدعلی‌شاه تلقین کرده بودند که استبداد تنها راه حکومت در ایران است. محمدعلی‌شاه در زمان ولیعهدی خود در آذربایجان از مردم وام می‌گرفت ولی پس نمی‌داد. ستمگران محلی در آذربایجان، همین که از خوی و خصلت ولیعهد آگاه شدند، با دادن پول یا به روشهای دیگر به او تقرّب جسته و به پشت‌گرمی والی خود، هرآنچه توانستند نسبت به باقی مردم ستم کردند.[۲]

روش برخورد محمدعلی‌شاه با آزادی‌خواهان و درواقع با مخالفین خود قابل‌تأمل است و حکایت از روند فرهنگ سیاسی ایران در آن دوره می‌کند. محمدعلی‌شاه برای اغفال نمایندگان، شخصاً به مجلس شورای ملی رفت و قسم یاد کرد که مشروعیت را حفظ کند. به‌رغم این قول، چند هفته بعد هیأت دولت را به کاخ سلطنتی احضار کرد و همه را دستگیر نمود، عده‌ای را تبعید کرد و درنهایت با دستیاری لیاخوف روسی، مجلس شورای ملی را به توپ بست و عده‌ای از نمایندگان را به قتل رساند و بدین‌صورت مشروطه اول ایران به شکست انجامید و به گفته مورخین، استبداد صغیر شروع شد.[۳]

---

۱. همان، ص۱۴۹.

۲. همان، ص۱۳۹.

۳. مرتضی راوندی، پیشین، ص۵۹۱.

خشونت و بدقولی و رفتار غیرقابل پیش‌بینی محمدعلی‌شاه، عواقب بسیار منفی برای نظام سیاسی ایران به‌همراه داشت. در شرایطی که بسیاری از سیاسیون در سراسر کشور فرهنگ انتخاباتی را پذیرفته و به حکومت ملی روی آورده و مناسبات جدیدی را پی‌ریخته بودند، گرایشهای استبدادی محمدعلی‌شاه و نفوذ بیگانگان باعث شد که همه کوششهای آزادی‌خواهان در تعمیم بخشیدن به عقل جمعی محصولی نداشته باشد. تقابل دو فرهنگ مختلف، سرانجام از طرق نظامی برای مدتی حل شد. گویا فضای عمومی ایران، آمادگی آن را نداشت که به‌تدریج مراحل بعدی فرهنگ سیاسی عقلانی را فعلیت بخشد. فقدان نهادسازی و تربیت عمومی، باعث شد که بیگانگان در تداوم بی‌قانونی نقش اساسی ایفا کنند. البته قابل ذکر است که ژاپن و ترکیه مشکل دخالت خارجی را نداشتند و نسبتاً با آرامش به تغییر و تحول داخلی با نظام باورهای جدید پرداختند. درحالی‌که در تأخیر تحول کیفی در فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی ایران، عامل خارجی نیز از اهمیت بسزایی برخوردار است. درواقع، عامل خارجی در تطویل فرهنگ عشیره‌ای و بهره‌گیری از ابزار خشونت و نگه‌داشتن فرهنگ کشور درحد نگرانیهای امنیتی و آشوبهای فراوان، بسیار مؤثر بوده است. رفتار و عملکرد محمدعلی‌شاه باعث شد که در اقصی‌نقاط ایران، شورشهای فراوانی پاگیرد و انسجام داخلی کشور به خطر افتد.

فرهنگ عقلایی برای عمل سیاسی در ایران به‌راه افتاده بود و نیروهای ملی و مذهبی درجهت عقلایی‌کردن رفتار حکومت قانون، کم و بیش با یکدیگر همکاری کردند. هماهنگی این نیروها برای عزل محمدعلی‌شاه و نصب احمدشاه پسر دوازده سالهٔ او، نه‌تنها اهمیت عقلانیت در سطح سیاست کلان داخلی را نشان می‌دهد، بلکه به نوعی مبارزه با دخالت بیگانگان در امور داخلی کشور نیز می‌باشد. موقعیت ژئوپلیتیک ایران و ذخایر نفت در جنوب و رقابت روس و انگلیس برای گسترش نفوذ و حفظ منافع خود، نهضت عقلانیت

در ایران را تضعیف و درنهایت آن را به‌تأخیر انداخت. از یک طرف، ساخت عشیره‌ای خاندان قاجار و منافع دولت روس بود که به عملکرد بسیار منفی، خشونت‌آمیز و غیرعقلایی محمدعلی‌شاه انجامید و از طرف دیگر، آماده نبودن ساختار فرهنگ سیاسی جامعهٔ ایرانی و منافع انگلستان متعاقب پیروزی کمونیسم در شوروی بود که رضاخان را بر ایران مسلط نمود. هرچند در این معادله، هم عوامل خارجی و هم علل داخلی در به‌تأخیر انداختن عقلانیت فرهنگ سیاسی نقش داشتند، اما این نکته را می‌توان مطرح نمود که دخالت خارجی و نفوذ بیگانگان در شرایط مستعد داخلی صورت می‌پذیرد و در این چارچوب تحلیلی، علل پایه‌ای تداوم ساختار عشیره‌ای در فرهنگ سیاسی ایران را باید در شرایط داخلی سراغ گرفت. فرهنگ سیاسی یک کشور را خارجی‌ها نمی‌سازند، ولی شاید عقاید و روشهای آنان در وضع داخلی آن کشور اثر بگذارد. ایرانیان استقلال‌طلب چه در مدار ملی و چه در مدار مذهبی خواستار تغییر اوضاع به‌خصوص از نظر فرهنگ مدیریت سیاسی آن بودند، ولی فشارها و شرایط بین‌المللی، امکان ایجاد یک ساختار را فراهم نیاورد. فرهنگ سیاسی عقلایی به‌معنای ساختارسازی جدید در یک کشور سنتی، آرامش سیاسی می‌طلبد؛ آنچه که ترکیه و ژاپن در ارزیابی کلی از آن بهره‌مند بودند. این شرط مهم درتاریخ ایران غایب بوده است. کشورهایی که وحدت ملی دارند، انسجام نژادی، زبانی و فرهنگی از یک‌سو و ازسوی‌دیگر، آرامش و ثبات در ساختار سیاسی آنان مشاهده‌می‌شود. نظام عشیره‌ای ایران، خود عاملی در جهت متفرق کردن نیروهای سیاسی و ایجاد بحرانهای امنیتی و عاملی نیرومند در ممانعت از دستیابی به یکپارچگی فرهنگی و سیاسی بوده است. نظام سیاسی قاجاریه که بر استبداد و فرهنگ عشیره‌ای بنا شده بود، در تثبیت و تداوم فرهنگ سیاسی عشیره‌ای که مشخصات آن را پیشتر برشمردیم، نقش اساسی داشته است. فرهنگ عشیره‌ای و نظام سیاسی

قاجاریه درواقع دو روی یک سکه بودند و یکدیگر را تقویت می‌کردند. در متون نظری فرهنگ سیاسی نیز گفته می‌شود که فرهنگ سیاسی و نظام سیاسی یک کشور، هم یکدیگر را تقویت می‌کنند و هم تحول در یکی، دیگری را متحول می‌سازد. آنچه بعد از قاجاریه قابل مشاهده است، حرکت در مسیر وحدت ملی و یکپارچگی نظام سیاسی ایران است اما همچنان که بحث خواهیم کرد، نظام سیاسی ایران در عصر پهلوی اول و دوم، باردیگر بر مبنای تمرکز تصمیم‌گیری و دیکتاتوری نظامی بنیان‌گذاری شد. هرچند نقش مستقیم بافت عشایری در نظام سیاسی ایران تقلیل پیدا کرد، ولی فرهنگ عشایری به‌صورت عدم اعتماد، فرهنگ حذف، فقدان تسامح، پدرسالاری، عدم تحرک فرد، ضعف نقش تواناییهای فرد در عرصه سیاست، قانون‌گریزی، قاعده‌گریزی، غارت سنتی و مدرن، گروه‌گرایی به‌معنای حذف دیگران و عدم توانایی در ایجاد رقابت سالم میان گروهها، استفاده از روش زور در حل‌وفصل اختلافات و تضادهای اجتماعی و سیاسی و فردمحوری همچنان در رفتار سیاسی فرد و مجموعه‌های سیاسی در ایران عصر پهلوی اول و دوم ادامه پیدا کرد. ساختار بسته و فردمحور سیاسی در ایران، باعث شد رفتار و فرهنگ سیاسی فرد همچنان تداوم یابد. در ادامه به وضعیت فرهنگ سیاسی ایران در عصر پهلوی می‌پردازیم.

دوره پهلوی اول

به سلطنت رسیدن احمدشاه دوازده ساله به‌دنبال بحرانی که پدرش به‌وجود آورده بود، صرفاً تاکتیکی برای حفظ مرکزیتی در نظام سیاسی آشفته ایران بود. از شرایط مبهم و نامطمئن زمان، مشخص بود که سلسله قاجار توان سیاسی و تشکیلاتی لازم برای ادامه مدیریت کشور را دارا نیست. در این دورهٔ زوال بود که انقلاب بلشویکی در شوروی به‌پیروزی رسید و وضع مرزهای

شمالی ایران متحول گشت و منافع مسکو و حتی قدرتهای اروپایی در آسیای جنوبی و خاورمیانه تغییر یافت. به‌قدرت رسیدن رضاخان در چارچوب منافع هند و آسیایی انگلستان می‌گنجید. سیاست سنتی انگلستان، جلوگیری از تمرکز قدرت در دست دولت مرکزی بود تا از این طریق بتواند صحنه سیاست ایران را به‌ویژه در جنوب در اختیار داشته باشد. اما با استقرار حکومت کمونیستی در شوروی، منافع لندن ایجاب می‌کرد که حکومتهایی ملی و متمرکز در مرزهای شوروی به‌وجود آورد تا شوروی را محاصره نماید و نیز در راستای منافع ملیّون نیز عمل کرده باشد. طبیعی است که هدف اصلی انگلستان، پیشبرد منافع نفتی استعماری خود در منطقه بود.[۱] در حزب کمونیست شوروی، دسته‌ای به‌ریاست ویسانوف مدعی بودند که فکر تغییر رژیم در ایران با نظر انگلیسی‌ها پا گرفته است و نتیجتاً اندیشه‌ای ارتجاعی است که برای تقویت و ادامه حیات فئودالیسم به‌عمل درآمده است. این گروه نتیجه می‌گرفت که باید با رژیم رضاخان مبارزه کرد و راه رشد نهضت دهقانی در ایران را هموار نمود. گروه دیگر به‌رهبری کریاژین، اعتقاد داشتند که تغییر رژیم یک قدم به‌سوی انقلاب بورژوازی است و باید مورد پشتیبانی قرار گیرد. درنهایت، نظر دوم پایهٔ سیاست شوروی در قبال ایران شد.[۲] نظم و اقتداری که انگلیسی‌ها به‌دنبال آن بودند، نه برای تحول در وضعیت فرهنگ اجتماعی و سیاسی ایران، بلکه برای افزایش توان مقابله دولت مرکزی ایران با تهدیدهای بالقوه از ناحیه شمال یعنی دولت کمونیست بود. این سیاست بعدها توسط آمریکا در ایران پی‌گرفته شد.[۳]

در این بخش نشان خواهیم داد که، هرچند نقش عشایر در سیاست‌گذاری،

---

۱. جامی، گذشته چراغ راه آینده است، تهران: نشر نیلوفر، ۱۳۶۳، ص۵۲.

۲. همان، ص۵۲.

۳. ر.ک به: جواد شیخ‌الاسلامی، *افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار*، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۹، ص ص ۱۳۰-۱۲۹.

مدیریت و بافت حکومت مرکزی ایران در دوره پهلوی اول به بعد به‌تدریج کاهش یافت، اما به‌واسطه بسته بودن نظام سیاسی ایران در این ایام، سنتهای فرهنگ سیاسی عشیره‌ای که در معرض هیچ نظام رقیب دیگری قرار نداشت، تداوم یافت. ابتدا به نحوه برخورد رضاخان با عشایر می‌پردازیم. سردار سپه به‌دنبال طرح تخته قاپو کردن ایلات و عشایر و نابودی قدرتهای محلی که بعد از کودتای ۱۲۹۹ شمسی در کشور آغاز شده بود، این راهبرد را پی‌گرفت که رییس هر گروه مخالف را دستگیر یا خلع‌سلاح کند و نفوذش را از بین ببرد، به‌طوری که در عرض دو سال و اندی، قدرتهای محلی در گیلان، آذربایجان، کردستان، لرستان، فارس و خراسان را مهار کرد.[۱]

در سالهای۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵، قیام ترکمن‌ها و کردها در نواحی شرق سواحل دریای خزر آغاز شد. در سالهای۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷، قیام بلوچ‌ها در بلوچستان بی‌وقفه ادامه داشت. در سالهای ۱۳۰۶و ۱۳۰۷، عشایر جنوب ایران یعنی عشایر دشتستان و تنگستان که در سواحل خلیج فارس زندگی می‌کردند، دست به قیام مسلحانه زدند. پس ازآن، عشایر ممسنی و بویراحمدی بر رضاخان شوریدند. از بهار ۱۳۰۸، قیام عشایر، سراسر جنوب کشور را فرا گرفت. قشقایی‌ها و بختیاری‌ها نیز به این قیام پیوستند. عشایر خواستار لغو حکومت نظامی و فرمانداری نظامی در آن نواحی و استقلال و خودمختاری عشایر و استقرار حکومت ایلخانی، قشقایی و سایر خان‌ها بودند. قیام‌کنندگان خواستار آن بودند که خلع سلاح اجباری عشایر متوقف گردد، از میزان مالیات کاسته شود و خدمت اجباری لغو گردد. عشایر با لباس پوشیدن به‌طرز اروپایی، به‌ویژه با کلاه پهلوی که رضاشاه آن را اجباری کرده بود، مخالف بودند.[۲]

---

۱. مارگارت لاینگ، *مصاحبه با شاه*، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: چاپ البرز،۱۳۷۱، ص۴۷؛ زهرا شجیعی، *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۲، ص‌ص ۱۵۱-۱۵۰.

۲. م. س. ایوانف، *تاریخ نوین ایران*، ترجمه حسن قائم‌پناه، تهران: بی‌نا، بی‌تا، ص‌ص۸۵-۸۴؛ گاوین همبلی، *خودکامگی پهلوی*، کمبریج، ترجمه عباس مخبر، تهران: طرح نو، ۱۳۷۲، ص‌ص ۳۰-۲۹.

رضاشاه توانست شورش عشایر را یکی پس از دیگری سرکوب کند و اقتدار دولت مرکزی را افزایش دهد. هرچند بعضی از درگیریهای نظامی میان دولت مرکزی و عشایر سالها به‌طول انجامید، اما درنهایت رضاشاه با قدرت نظامی مرکزی خود، خودمختاری و استقلال‌طلبی و مرکزگریزی عشایر درهم شکست. در این چارچوب، سران بسیاری از عشایر به زندان افتادند، عده‌ای به اقامت اجباری در تهران محکوم گشتند و عده فراوانی به قتل رسیدند. جمعیت عشایر وادار به کوچ اجباری شدند و در طول مسیر بسیاری ازبین رفتند.[۱] رضاخان با ایل بختیاری با احتیاط رفتار کرد و خان آن ایل یعنی سردار اسعد را معتمد خود قرار داد و به وزارت پست‌وتلگراف و وزارت جنگ منصوب کرد.[۲] صولت‌الدوله و فرزند ارشد او ناصرخان، رییس ایل قشقایی ابتدا جزو نمایندگان مجلس(۱۳۰۵) بودند، ولی مدتی بعد به زندان افتادند.[۳] سیدحیدر بربری، رییس ایل خراسان، دستگیر و به زندان تبعید شد. خود بربری‌ها به نقاط مختلف خراسان کوچانده شدند و نام عشیره نیز به خاور تغییر یافت.[۴] سردار اسعد در نهایت به قتل رسید و عده زیادی از سران بختیاری، قشقایی و بویراحمدی به‌دار آویخته شدند.[۵] سران عشایر کرد نیز یا به تهران برده شدند یا به اجبار در شهرهای مختلف اسکان یافتند.[۶] در

---

۱. اصغر عسگری خانقاه و محمدشریف کمالی، *ایرانیان ترکمن: پژوهش در مردم‌شناسی و جمعیت‌شناسی*، تهران: اساطیر، ۱۳۷۴، ص‌ص۵۵-۵۷؛ کلارمونت اسکراین، *شترها باید بروند*، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشرنو، چاپ سوم، ۱۳۶۴، ص‌ص۶۵-۶۴؛ دیترامان، *بختیاری‌ها*، ترجمه سیدمحسن محسنیان، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص‌ص۹۸-۶۷؛ باقر عاقلی، *نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار*، تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰، ص۳۶۹.

۲. گاوین همبلی، پیشین، ص۲۷.

۳. کاوه بیات، *صولت‌الدوله و شورش خراسان*، تهران: نشر پروین، ۱۳۷۰، ص۳۰.

۴. باقر عاقلی، پیشین، ص۴۳۳.

۵. درک کینان، *کردها و کردستان*، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران: نگاه، ۱۳۷۲، ص‌ص۱۱۷-۱۱۶.

۶. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹، ص‌ص۳۸۲-۳۸۱.

خوزستان، ابتدا رضاشاه شیخ‌خزعل، حکمران خوزستان را به اطاعت خواند ولی خزعل در پاسخ، رضاخان را غاصب نامید و اقدام به تاسیس کمیته‌ای به‌نام قیام سعادت به حمایت از احمدشاه کرد. رضاخان تصمیم گرفت شخصاً برای مقابله با او عازم خوزستان شود ولی پرسی لورن، وزیرمختار انگلستان به‌عنوان میانجی مانع این سفر شد. لورن وقتی عزم رضاخان را دید، به او اطلاع داد که انگلستان با خزعل قراردادی دارد که در مقابل دولت مرکزی ایران از او دفاع کند. سرانجام، انگلستان که در این شرایط از وجود دولت مقتدر مرکزی در ایران حمایت می‌کرد، دست از پشتیبانی از خزعل برداشت. شیخ خزعل بدون مقاومت در اهواز تسلیم رضاخان شد و ارتش حکومت مرکزی، خوزستان را دراختیار گرفت.[1] درباره برخورد رضاشاه با عشایر و ایجاد وحدت ملی در ایران محققی می‌گوید:

> رضاشاه حرکت خود را با احتیاط آغاز کرد. ایلات بزرگ به‌خوبی مسلح بودند. آنها سلاحهای خود را از واحدهای نظامی اروپایی یا واحدهای تحت فرماندهی افسران اروپایی گرفته بودند که در اثنای جنگ جهانی اول در ایران فعالیت می‌کردند. به‌علاوه، او می‌دانست که تعلیم واحدهای منظمی که بتواند با مخالفان سرسخت، متحرک و بی‌پروا مقابله کنند، مدتی طول خواهد کشید. بنابراین، در آغاز ایلات را علیه یکدیگر برانگیخت. اما هنگامی که نسبت به نیروهای خود اطمینان کافی پیدا کرد، قلمروهای ایلی را یکی پس از دیگری مشمول پرداخت مالیات و سربازگیری نمود و این امر با بی‌رحمی و قساوتی بارز به‌اجرا درآمد. ایلات که به پرداخت این قبیل عوارض خو

---

۱. گاوین همبلی، پیشین، ص‌ص۲۷-۲۶.

نکرده بودند، تقاضاهای مالی حکومت را باری خردکننده احساس می‌کردند، درحالی‌که احضار جوانان به خدمت نظام نیروی انسانی آنها را به‌طورجدی تضعیف می‌کرد و به این ترتیب از توانایی آنها برای مقابله بهتر با دست‌اندازی‌های حکومت می‌کاست. ازهمین رو به مقاومت برخاستند، اما به‌طرز وحشیانه‌ای به‌دست واحدهای ارتش سرکوب شدند. این واحدها که به‌منظور اجرای سیاست اسکان اجباری اعزام شده بودند، این سیاست را با بی‌کفایتی و خشونتی که قابل پیش‌بینی بود به انجام رساندند. از دیدگاه عشایر، اسکان به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با ازمیان رفتن دامها، کاهش مواد غذایی و تنزل سطح زندگی، بیماری، مرگ‌ومیر بیشتر، ازدست رفتن آزادی و استثمار به وسیله مقامات محلی و حکومتی همراه بود. بعضی از قبایل فقط درنتیجه کناره‌گیری رضاشاه در سال ۱۳۲۰ از نابودی نجات یافتند.[۱]

رضاشاه عقیده داشت که دوران صحرانشینی و چادرنشینی و ییلاق و قشلاق کردن به‌سرآمده است و تمام مردم ایران باید مانند دیگر مردم متمدن جهان زندگی کنند و اگر عشایر نمی‌خواهند شهری شوند، حداقل باید روستایی شوند و از کوهها به‌زیر آیند، تفنگها را زمین گذارند و کار کشاورزی انجام دهند.[۲] منظور از تخته‌قاپو کردن عشایر این بود که چادرنشینان و صحرانوردان ایرانی را از فراز کوهها و دره‌ها به شهرها و روستاها بیاورند و فرهنگ شهری را به آنها بیاموزند؛ جوانان فعالیت شهری کنند و از راهزنی

---

۱. نعمت‌الله قاضی(شکیب)، پیشین، ص۱۶۹.

۲. همان، ص‌ص۱۷۴-۱۷۳.

دست‌بردارند. این فعالیتها با این امید صورت پذیرفت که فرهنگ شهری و الزامات شهرنشینی مانع گستاخی و شرارت عشایر شود و دزدی و آدم‌کشی و راهزنی را برای همیشه از جامعه ایران بزداید و زمینه‌های اصلی مرکزگریزی و شورش و طغیان را ازمیان بردارد و امنیت در ایران به‌دست دولت مرکزی برقرار گردد.[۱] هرچند رضاخان رابطه بین وحدت ملی و نقش عشایر را درک کرد، ولی ترس و وحشت و نابسامانی عظیمی در میان عشایر به‌وجود آورد.[۲] برای تحقق بخشیدن به چنین هدفی، رضاخان ارتشی متشکل از پنج لشگر به‌وجود آورد[۳] و در سال ۱۳۰۴، قانون نظام‌وظیفه عمومی را از تصویب مجلس گذراند. درهمین راستا، قانون سجل‌احوال نیز از تصویب مجلس گذشت.[۴] رضاشاه نیروی هوایی و نیروی زرهی را برای سرکوب عشایر به‌وجود آورد و نفرات ارتش را به بیش از صدوپنجاه هزار نفر رساند.[۵] رضاخان با ادغام نیروهای قزاق، ژاندارمری، بریگارد مرکزی و سایر قوای پراکنده نظامی، ارتش جدیدی به‌وجود آورد.[۶] بدین ترتیب، رضاشاه در برابر عشایر کشور اقدامات سه‌گانه‌ای را درپیش گرفت: فرهنگ‌زدایی، تخریب ساختار قبیله‌ای و اسکان اجباری. هرچند بافت سنتی عشیره‌ای با اقدامات رضاخانی متحول شد، ولی با شروع جنگ جهانی دوم، عشایر، کوچ‌روی خود را از نو آغاز کردند. بنابراین، سیاست رضاشاه در زمینه کوچ‌روی به شکست کامل انجامید.[۷] رضاخان با

---

۱. آرتور میلسپو، *آمریکایی‌ها در ایران*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران: انتشارات البرز، ۱۳۷۰، ص ۵۰.

۲. جعفر مهدوی‌نیا، *نخست‌وزیران ایران*، تهران: پانوس، ۱۳۷۱، ص‌ص ۳۴۶-۳۴۵.

۳. رحیم‌زاده صفوی، *اسرار سقوط احمدشاه*، تهران: نشر فردوس، ۱۳۶۲، ص۷۹؛ زهرا شجیعی، *دولتهای ایران در عصر مشروطیت*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۷۲، ص۱۶۴؛ مهدیقلی هدایت، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، ۱۳۶۳، ص ۳۷۰.

۴. ایوانف، پیشین، ص‌ص۶۹-۶۸ .

۵. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، پیشین، ص‌ص۳۷۶ و ۳۵۷.

۶. ژان پیردیگار و اصغر کریمی، *بختیاری‌ها*، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹، ص‌ص۱۴۱-۱۴۰.

۷. ابراهیم فیوضات، *دولت در عصر پهلوی*، تهران: چاپخش، ۱۳۷۵، ص‌ص۵۷-۵۶.

سیاست تجددطلبی به نقش ایلات در مدیریت دولت مرکزی خاتمه داد. هرچند چهره‌های ایلی در دولت نقش داشتند و حتی بعدها فرزندان خان‌ها سمتهای دولتی گرفتند، ولی نظام دولتی برمبنای نظام عشیره‌ای بنیان‌گذاری نشد. در واقع از پهلوی اول به بعد، نقش عشایر در تشکیل دولت مرکزی ازبین رفت. رضاخان در توسعه زمین‌داری، گسترش راه‌سازی، توسعه صنعت و تجارت، قدرتهای ایلی را شرکت نداد.[۱] اسکان اجباری عشایر امری سیاسی و امنیتی بود نه عمرانی و اجتماعی، و به نابسامانی مناطق غیرشهری ایران انجامید. جابه‌جایی عشایر برای آن صورت گرفت که عشایر از بافت و جغرافیای خو گرفته و سنتی خود دور شوند تا دولت بتواند کنترل بیشتری بر آنها اعمال نماید.[۲] روش رضاشاه برگرفته از عملکرد آتاتورک در ترکیه بود که بر میراث سازمان‌نیافته امپراتوری عثمانی بنیان‌گذاری شده بود. در مقام مقایسه با آتاتورک، اقدامات رضاشاه محدودتر بود. هرچند در چارچوب ساختار صنعتی، بعضی از سیستمهای حمل‌ونقل و نهادهای دولتی بنیان نهاده شد، ولی از لحاظ فرهنگی، جامعه ایرانی تحولات کیفی را پشت‌سر نگذاشت.[۳] اما نهاد مهمی که در چارچوب تحولات دوره پهلوی اول رشد نمود، نهاد دولت بود. قانون نظام وظیفه که پایه‌گذار ارتش جدید در ایران گردید، روابط خاصی میان مردم و دولت به‌وجود آورد که بی‌سابقه بود و مفهوم خدمت به دولت و نه هر صاحب قدرتی مطرح شد.[۴]

از منظر دیگر، خدمت در ارتش زمینه از بین رفتن تفاوتهای قومی و قبیله‌ای و عشیره‌ای را فراهم ساخت و درآمدی برای انسجام داخلی و وحدت

---

۱. عزیز کیاوند، حکومت، *سیاست و عشایر*، تهران: انتشارات عشایری، به‌کوشش واحد تحقیقات و مطالعات شورای عالی عشایر ایران، ۱۳۶۸، ص‌ص ۱۲۱-۱۲۰ و ۱۲۳.

۲. فرد هالیدی، *دیکتاتوری و توسعه در ایران*، ترجمه فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص‌ص ۳۲-۳۱.

۳. جمشید بهنام، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: انتشارات فرزان، ۱۳۵۷، ص ۶۳.

۴. همان.

ملی ایران گردید. سربازگیری از مناطق مختلف کشور باعث شد تا باورها در مسیر یکپارچگی حرکت کند؛ هرچند که این یکپارچگی ملی درنهایت به ایجاد نهادهای سیاسی پایدار نینجامید.[۱] رضاشاه سعی کرد تا بعضی از پایه‌های کشور- ملت را پدید آورد. ملت همگون و دولت متمرکز، دو پایه این کشور- ملت بودند. برای ایجاد این نظام سیاسی«هویتها و موجودیتهای گوناگون قومی ساکن ایران به‌گونه‌ای آشکار» نفی می‌شد.[۲] تقسیم‌بندی کشور در عصر قاجار براساس چهار ایالت و تعدادی ولایت پایه می‌گرفت. در دوره پهلوی اول، ۱۱ استان و ۴۹ شهرستان به‌وجود آمد. درنتیجه این تحولات، آذربایجان دونیم شد و کردستان به سه قسمت تقسیم گردید. درسال۱۳۱۷ به فرمان رضاخان« سازمان پرورش افکار»[۳] به منظور نفی تنوع فرهنگی در مناطق مختلف کشور و برخورداری از هویت واحد ملی تشکیل شد. از سوی دیگر، میراث مشروطه‌خواهی با استبداد رضاخانی به خاک سپرده شد و بسیاری از کسانی که در بنیان‌گذاری مشروطیت نقشی ایفا کرده بودند، یا کشته شدند یا کشور را ترک کردند. دردوره پهلوی اول، نهادهای سیاسی در ایران به‌وجود نیامد و هرچند بعضی از پایه‌های کشور- ملت ایجاد شد، ولی فرهنگ سیاسی غیرعقلانی همچنان در شخصیت فرهنگی و سیاسی نخبگان سیاسی و تشکیلات دولتی باقی ماند.

رضاشاه برخلاف سلاطین قاجار که به خانها و ملاکین و شاهزادگان متکی بودند، برای حفظ قدرت و اقتدار خود به دو قشر متجددان و نظامیان وابسته بود. گروهی از متجددان مانند تیمورتاش، داور و فروغی هرچند برای مدتی در

---

۱. تورج اتابکی، «ملیت، قومیت و خودمختاری در ایران معاصر،» *فصلنامه گفتگو*، فروردین ۱۳۷۳، ص۸۰.

۲. همان.

۳. محمدرضا خلیلی خو، *توسعه و نوسازی ایران در دوره رضاشاه*، تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۳، ص‌ص۲۲۱-۲۱۹.

تشکیلات حکومتی رضاخان عمل کردند، ولی عموماً نتوانستند روش و مرام و دیدگاههای خود را مطرح کنند. اصولاً در نظامهای خودکامه، بروز استعداد با مشکل روبه‌رو است. این نوع حکومتها، به افراد متوسط و زیر متوسط علاقه‌مندند؛ زیرا مبنای فرهنگی حوزه سیاست برای آنها اطاعت «محض» است. بسیاری از افراد متجدد که در دولت، مجلس و در عالم نویسندگی و مطبوعات در چارچوب رضاخانی عمل می‌کردند، کسانی بودند که به‌قدرت رساندن و تحکیم پایه‌های حکومت رضاخان به‌قتل رسیدند یا حذف شدند. «رضاخان از ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۴ با جناحهای قدرت ارتباط برقرار کرد و از ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۲ با اتکا به برخی از رهبران و سردمداران جنبش مشروطه و تعدادی از اشراف قاجاری، حکومت خود را تثبیت کرد و از ۱۳۱۳، دیگر نیازی به اشراف قاجاری تابع خود نداشت. او به رهبران مشروطه نیز وفادار نماند و صرفاً به نظامیان، بروکرات‌ها و طبقه متوسطی که خود موجد آنها بود، اتکا کرد. تا سال۱۳۱۲، از میان نزدیکان برجسته شاه، تنها داور در مقام خود باقی ماند. داور نیز از ترس مغضوب شدن در سال۱۳۱۵ خودکشی کرد. احیاء استبداد ایرانی به معنی ترکیب قدرت مطلق و خودکامه (نظام پاتریمونالیسم و پدرشاهی)، البته با تفاوتهایی نسبت به رژیم قبلی، در دولت رضاشاه و شخص او تجلی یافت.»[1] حکومت قاجار برای حفظ قدرت خود در کل کشور، به نیروی ایلات و عشایر وابسته بود اما در دوره رضاشاه، ارتش نقش عشایر را ایفا کرد. اگر شاهان قاجار مجبور بودند به خانها توجه کنند و آنها را در چارچوب هرم قدرت خود جای دهند، رضاشاه به نظامیان توجه کرده و آنها را پایه قدرت خود قرار داد. هرچند شکل قدرت و پایه‌های طبقاتی آن متحول شده بود، ولی فرهنگ سیاسی پهلوی اول تفاوت چندانی به‌لحاظ محتوایی با فرهنگ سیاسی قاجاریه نداشت.

در دوره پهلوی اول، هیچ‌کس اختیاری نداشت؛ تمام امور باید به‌عرض

---

۱. همان، ص۲۲۲.

می‌رسید و به آنچه فرمانش می‌رفت، عمل می‌شد. سیاست داخلی ایران در این دوره، راضی نگه داشتن شخص پادشاه بود.[۱] پایه دوم حکومت رضاخانی، فرماندهان نظامی بودند که شاه آنها را به‌شدت متمول کرد. قوانین تازه ثبت اسناد و حضور نظامیان در ایلات و شهرستانها و تبدیل شدن زمین به کالای قابل مبادله، از مجموعه عواملی بود که نظامیان را به صاحب زمین شدن علاقه‌مند کرد. نظامیان در اقصی‌نقاط کشور برای خود املاکی تهیه کردند. آنها با زور و سرکوب، جای خانها را گرفتند و از موقعیت اقتصادی مطلوبی برخوردار شدند. رضاشاه طبقات قدیم عشیره‌ای و خانها و مالکین را ازبین برد و برای حفظ حکومت خود و کنترل کشور، نظامیان را جایگزین آنها کرد. دراین دوره، ساخت و شکل قدرت تغییر یافت و شاه همانند دوره قاجار، در رأس قدرت قرار گرفت و نظام پدرشاهی توسط رضاشاه احیا شد. اگر اقتدار و مشروعیت شاه در دوره قاجار از قدرت ایلات و قبیله‌ها و اتکا به مذهب ناشی می‌شد، در پهلوی اول، ارتش متمرکز و قدرت دولت مرکزی و ناسیونالیسم منشأ مشروعیت گردید.[۲] رضاشاه در بسیاری از اقدامات خود برای اصلاح امور ایران، به تقلید از آتاتورک پرداخت و هر سیاستی که در ترکیه عملی می‌شد، پس از مدت‌زمانی در ایران نیز مورد اجرا قرار می‌گرفت.[۳] هرچند در این دوره بعضی اصلاحات در صنعت، حمل‌ونقل، بهداشت و آموزش انجام شد، ولی ساختار اجتماعی به‌گونه‌ای بود که اقلیت کوچکی با غصب دسترنج بقیه مردم از امکانات وسیعی برخوردار شدند.[۴] نظامیان،

---

۱. همان، ص‌ص۲۲۴-۲۲۳.

۲. نیکی کدی، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: انتشارات قلم، ۱۳۶۹، ص‌ص۱۵۵-۱۵۴.

۳. همان، ص۱۷۳.

۴. در این رابطه رجوع کنید به:

Ronald Chilcote, op.cit., 1981, pp. 161-168 and 176-182.

این اثر به فارسی نیز ترجمه و منتشر شده است: رونالد چیلکوت، *نظریه‌های سیاست مقایسه‌ای*، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طبیب، تهران: رسا، ۱۳۷۷.

عدهٔ محدودی از اشراف گذشته و مقربین مالک، زمین‌دار و سرمایه‌دار، حاملان جدید فرهنگ سیاسی بسته و قدیمی شدند و فرهنگ سیاسی استبدادی در شکلی نو همچنان ادامه پیدا کرد و امکانات کشور را درراستای منافع عده‌ای محدود قرار داد و تجربه قاجار با شکل متفاوت اما محتوای مشابهی تکرار شد.

یکی از ویژگیهای فرهنگ سیاسی عقلایی، امنیت حقوقی افراد در جایگاه شغلی آنهاست. این ویژگی با رشد کارکردگرایی در نظام اجتماعی، اداری و سیاسی یک جامعه در ارتباط است. بالاترین و مهم‌ترین سطح امنیت شغلی مربوط به سمت‌ها و مشاغل سیاسی می‌باشد. زمانی کارآمدی، سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری و اقتدار عملی قاعده‌مند در حوزه سیاست متبلور می‌شود که افراد با احساس امنیت درمورد حال و آینده و اطمینان از حقوق مکتوب قانونی عمل کنند و تصمیم بگیرند. در ایران زمان مشروطه، نوعی آگاهی عمومی نسبت به مدنیّت سیاسی به‌وجود آمد. عده‌ای از روشنفکران و مذهبیون به‌دنبال یک نظام سیاسی قانونمند رفتند و در این‌راستا اقداماتی جدی به‌عمل آمد، اما تداوم پیدا نکرد و نظام رضاخانی بسیاری از آرزوهای این دوره را ازبین برد. فرهنگ سیاسی ایران همچنان فرهنگ سیاسی دیوان‌سالاری، عشیره‌ای و استبدادی باقی ماند. ارتباط مستقیمی میان فرهنگ سیاسی، نظام سیاسی و مبانی توسعه سیاسی وجود دارد. همان‌گونه که پیشتر گفتیم، تنها اگر ساختار منطقی و عقلایی به‌وجود آید، می‌تواند فرهنگ سیاسی جامعه موردنظر را متحول کند.

فرهنگ سیاسی عشیره‌ای و انعکاس آن در نظامهای سیاسی ایران، درواقع بازتاب نوعی ساختار سیاسی است که قرنها در ایران وجود داشته است. برای روشن شدن اهمیت ساختار در جهت‌دهی به فرهنگ سیاسی، ارتباط این پدیده‌ها را با یکدیگر تشریح می‌نماییم. منظور از توسعه سیاسی در این چارچوب، نهادینه شدن گردش فکری و عملی قدرت در یک کشور است. در

متون ناظر بر نظم اجتماعی، تفاوت قابل‌توجهی میان نهاد و سازمان گذاشته می‌شود، به‌طوری‌که نهاد به روابط قانونمند و عقلی افراد و اجزای یک سازمان گفته می‌شود، درحالی‌که لفظ سازمان به جنبه شکلی نهاد اطلاق می‌گردد و معاشرت عقلی افراد در آن مستتر نیست. بنابراین، در میان نهادهای سیاسی و سازمان سیاسی یک جامعه تفاوتهای مهمی وجود دارد. به‌عبارت‌دیگر، زمانی که میان افراد جامعه نسبت به شیوه عمل و منطق دستیابی به اجماع‌نظر، فرایندها و نهادها تثبیت شوند، به‌تناسب نظام فرهنگی و نظام باورهای آن جامعه، توسعه سیاسی به‌دست آمده است. توسعه سیاسی مراحل مقدماتی دارد و سپس تکامل آن تابع نظام اقتصادی و نظام اجتماعی خواهد بود. در نوشته حاضر به مراحل مقدماتی توسعه سیاسی نظر داریم: چگونه می‌توان به نخستین منزل ساختاری توسعه سیاسی رسید؟ منزل اول توسعه سیاسی، سخت‌ترین و پرمشقت‌ترین فرایندهای تربیتی، ممارستی، فرهنگی و تمدنی را می‌طلبد. منزل اول، منزل ساختارگرایی است. هر کار دشواری، فرایندی دشوار برای دستیابی به آن را نیز به‌همراه دارد. کارهای نهادی عموماً دشوارند و درمقابل، کارهای فردی اغلب آسان. یک جمع ده‌نفره به‌مراتب سخت‌تر می‌توانند تصمیم بگیرند تا یک فرد. نیروی فکری، نیروی هماهنگی، داده‌های مشترک، فهم مشترک از داده‌ها، وقت‌شناسی، برنامه‌ریزی و کار جمعی در پیشبرد یک امر به‌مراتب سخت‌تر از انجام همان کار توسط یک فرد می‌باشد. ایران، زمانی در داخل و با دنیای بیرون مشکل پیدا کرد که سنن و قواعد انجام کارها و پیشرفت جامعه از حالت فردی به حالت جمعی و نهادی تبدیل شد. در کارهای جمعی نوعی منطق حکمفرماست و شبکه‌ای از استدلال و منطق باید بر آنها حاکم باشد. درتمدن جدید، نقش فرد تقلیل و نقش عقل جمعی و اجماع‌نظر افزایش می‌یابد. در نظام فئودالی، روابط انسانی به‌مراتب ساده‌تر از نظام صنعتی است و بنابر این، نقش فرد در نظام دوم اهمیت

کمتری پیدا می‌کند و نقش جمع در آن اولویت دارد. جهان سوم محصولات نظام صنعتی را با خرید آن وارد کرده، ولی سازماندهی تولید محصولات را انتقال نداده است؛ چراکه« واردکردنی» نیست بلکه ساختنی و بناکردنی است. سازماندهی و نهادسازی و ایجاد ساختارها با کلاس گذاشتن، مدرک گرفتن و به مغرب‌زمین رفتن و گذراندن دوره‌های آموزش عالی به‌دست نمی‌آید.

ساختارگرایی یک نوع فرهنگ و گونه‌ای ارتقاء سطح عقلانیت بشری است. انسانها به‌طور طبیعی علاقه‌مندند سالها حکومت و وزارت کنند، این ساختار است که مانع می‌شود و برای رفتار و عملکرد و اعمال‌نظرها و اهداف افراد حدود تعیین می‌کند. سازماندهی با ابزار آموزشی تقویت می‌شود، ولی استخوان‌بندی آن به یک نوع فرهنگ محتاج است. این فرهنگ، مبنای مکتوب دارد و باید پیرامون اصول کلی آن اجماع‌نظر حاصل شود و میان افرادی که به آن تعصب و تعلق دارند، پیوندی ناگسستنی و اصلی بنیادین تلقی شود. اگر قرار بود سازماندهی و سامان جدید بشری با مدارک و دوره‌های آموزشی به‌دست آید، پس از دهه ۱۹۵۰ که انبوهی از این‌گونه فعالیتها انجام شد، دیگر نمی‌بایست جهان سومی وجود می‌داشت و باید کل جهان به یک مجموعه جدید نهادسازی شده مبدل می‌گشت. ساختارگرایی یعنی نوعی سازماندهی که در چارچوب آن مجموعه‌ای از اصول مکتوب برای دستیابی به اهدافی شفاف میان افراد برقرار شود. اگر فردی مشکل پیدا کند و ابهامی وجود داشته باشد، یا به متن مکتوب رجوع می‌کند و یا با اجماع‌نظر دیگران و خود، آن را حل می‌نماید. فرهنگ مکتوب، نوعی تمدن است که سطحی به‌مراتب بالاتر از فرهنگ شفاهی و شناور دارد. ساختارگرایی، اصولی را میان افراد نهادینه می‌کند و ارتباط آنها را از غریزه، تعصب و احساس به سطحی بالاتر ارتقاء می‌دهد. آدمیان در نظام کنش و واکنش خود، به‌شدت تحت‌تأثیر ساختاری هستند که بدان عادت کرده‌اند. انسانها خود را به‌شدت با محیط زندگی و ساختار ناشی از آن وفق می‌دهند. امکان دارد این انطباق با

اراده و علاقه نباشد اما درهرصورت، انسانها به‌طورعمده با انطباق بقاء می‌یابند. انطباق با غریزه، انطباق با تعصب، انطباق با احساس، انطباق با عقل و انطباق با سازماندهی و نهادسازی، هریک نوعی ساختار می‌باشد. توسعه سیاسی به ساختار عقل، سازمان و نهادسازی، کار جمعی و خویشتن‌داری عقلی نیازمند است و با نظام سنتی سیاسی بشر تطابقی ندارد. عمده کشورهای جهان سوم، این نوع انتقال را هنوز عملی نساخته‌اند. حتی بعضی از کشورهای خاوردور که توسعه اقتصادی یافته‌اند، در حوزه توسعه سیاسی راهی طولانی درپیش دارند. عقلانیت سیاسی به‌مراتب دشوارتر از عقلانیت اقتصادی است؛ زیرا تقسیم ثروت راحت‌تر از تقسیم قدرت است. عقلانیت سیاسی تابع تحمل، خویشتن‌داری، تفکر درازمدت، اصالت فرایندگرایی و فردزدایی است. در عقلانیت سیاسی، ساختار اجازه نمی‌دهد انسان به هرصورتی که می‌خواهد عمل کند، سخن بگوید یا به دیگران تحمیل کند. ساختار مانع این زیاده‌روی‌ها و خودخواهی‌ها می‌شود. ساختارگرایی، این حدود و ثغور را هم ازطریق قانون و هم ازطریق فرهنگ مکتوب به‌وجود می‌آورد.[۱]

چرا فرهنگ سیاسی ایران از مشروطه‌خواهی به نظام استبدادی رضاخان مبدل شد؟ شاید یک دلیل عمده براساس آنچه که به‌طور مختصر در بالا آمد، فقدان ساختار فرهنگی لازم برای حرکت در راستای عقلانیت سیاسی بوده است. صرف طرح اندیشه‌های آزادی‌خواهی و مباحث روشنفکری، جامعه‌ای را به‌سوی عقلانیت سیاسی سوق نمی‌دهد. عقلانیت سیاسی منزل و محل سکونت می‌خواهد تا بتواند در آنجا آرامش و رشد داشته باشد. محققی می‌گوید:

> پانزده سالی را که از به تخت نشستن رضاخان تا کناره‌گیری وی گذشت، می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: دوره ۱۲-۱۳۰۳ یعنی هنگامی که قدرت او مطلق بود و

---

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص‌ص۱۴۵ و ۱۶۴.

دوره ۲۰-۱۳۱۲ یعنی زمانی که قدرتش هم مطلق بود و هم خودکامه. سال ۱۳۱۲ نقطه عطفی در تاریخ این دوره است؛ زیرا در آن سال دو رویداد مهم و مرتبط رخ می‌نماید: ماجرای عقد قرارداد جدید نفت و سقوط عبدالحسین تیمورتاش، وزیر دربار قدرتمند. در هفت سال نخست پاره‌ای تحولات بااهمیت اجتماعی- اقتصادی به‌ثمر رسید؛ مخالفت- هرچند کاهنده- با شاه هنوز تا اندازه‌ای امکان‌پذیر بود؛ تصمیمهای او در مشورت با نزدیکانش قطعیت یافته یا تعدیل می‌شد و جان و مال و شرف و امنیت مردم هنوز یکسره در گرو امیال شاه یا نوکرانش نبود. سقوط تیمورتاش مظهر دستیابی رضاشاه به قدرت مطلق و خودکامه بود؛ زیرا آن لحظه تا زمانی که نوبت خودش فرا رسید، شاه فرمانروای بی‌چون‌وچرای زندگانی، آزادی، حقوق و اموال مردم ایران شد. تیمورتاش هم سازنده و هم ساخته رژیم استبدادی جدید بود. او با همان شمشیری نابود شد که به‌وسیله آن زیسته و مرگ دیگران را تدارک دیده بود.[1]

بعضی اشاره نموده‌اند که دوره پهلوی اول، دوره« اروپایی شدن فرهنگ و آداب و رسوم و تجدد» در ایران است.[2] به‌نظر می‌رسد که در این تفسیر دقت بیشتری باید منظور گردد. اگر اروپایی شدن فرهنگ را در نوع لباس پوشیدن و رفتار اجتماعی بدانیم که درواقع ارتباطی با فرهنگ عقلی و سیاسی پیدا نمی‌کند، اگر اروپایی شدن را در توسعه حمل‌ونقل و بعضی کارخانه‌ها تلقی

---

۱. جمشید بهنام، پیشین، ص‌ص۱۳۴-۱۳۲.

۲. نعمت‌الله قاضی(شکیب)، پیشین، ص‌ص۷۴-۷۲.

کنیم که تنها به مسایل تجاری و اقتصادی و ارتباطی مربوط می‌شود، طبیعی است که نظام حزبی غرب به ایران منتقل نشده و اصول نقد و انتقادپذیری و چرخش قدرت نیز در ساختار سیاسی ایران انعکاسی نیافته است. پوسته و گاه الفاظ فرهنگی و سیاسی غرب به‌وضوح در نظام اجتماعی، سیاسی و آموزشی ایران قابل مشاهده است، اما سازوکار معقول و تدریجی و رقابتی حل‌وفصل اختلافها که مظهر فرهنگ سیاسی عقلایی می‌باشد، چه در دوره پهلوی اول و چه در دوره پهلوی دوم، فعلیت نیافت. حقوق مدنی و انسانی عامه مردم در اظهار عقیده و آزادیهای مختلف در انتخابهای فردی و اجتماعی به‌وجود نیامد. هرچند برای نخستین بار دولت ملی در ایران تشکیل شد، به‌طوری‌که زیربنای ایلی و عشیره‌ای نداشت و به کلیّت ایران معطوف بود و همچنین اصلاحاتی در زمینه‌های عمرانی و اداری و نظامی تحقق یافت، اما در حوزه فرهنگ بومی و نظام سیاسی عقلایی تحولی صورت نپذیرفت و ارتباط ایران با دنیای خارج نتوانست فراگیریهای ساختاری به ارمغان آورد.

مبنای فرهنگی سیاست در ایران پیوسته منافع فرد بوده و ساختاری که بتواند به‌نحوی منافع جمع را اولویت دهد، به‌وجود نیامده است. در دوره پهلوی اول، نظامیان مورد توجه شاه بودند زیرا آنها زیربنای امنیت حکومت را تشکیل می‌دادند. رضاخان تاحدی دست نظامیان را در تعدی و تجاوز به اموال خوانین ثروتمند یا ملک‌داران متمول باز گذاشته بود تا به مال و مکنتی برسند. از دادن منصب، موقعیت و امکانات به افرادی که اطاعتشان و تبعیتشان اثبات شده بود، هیچ کوتاهی نمی‌کرد. اگر کسی اعتراضی می‌کرد و مانع طرحی از طرحهای رضاشاه می‌شد، حکومت در نهایت خشونت با شخص او مقابله می‌کرد. انبوهی از استعدادها نابود و یا منحرف می‌شد. بزرگان و سیاستمداران، نویسندگان، هنرمندان و اندیشمندان یا باید با راه و مشی حکومت همراه می‌شدند، یا به خلوت می‌رفتند و حاشیه‌نشین می‌شدند و در

خیال و تصور خود با«هیولای دیکتاتوری» مبارزه می‌کردند. تنظیم قواعد گردش قدرت در یک کشور، به‌تدریج حوزه اقتصاد را هدایت می‌کند. سلامت فرهنگی و اقتصادی یک کشور، بدین‌صورت تابع وضعیت سیاسی و ساختار نظام سیاسی آن کشور است.

نکته‌ای که در پایان بررسی دوره رضاخان لازم است مطرح شود، این است که ایجاد ساختار عقلایی سیاسی که به فرهنگ سیاسی معقول منتهی می‌شود، تابع داشتن عقیده است. این متغیر و شاخص را بیشتر بشکافیم: در خمیره یک ملت و در تجربه انباشته شده آن، می‌بایستی مجموعه‌ای از عقاید ثابت برای حیات معقول وجود داشته باشد. ثبات روشی و فکری در زندگی، بسیاری از رفتارهای بعدی را هدایت کرده و شکل می‌دهد. داشتن عقیده، مستلزم خروج از غرایز و تمایلات نابخردانه و ورود به عقلانیت است. مظهر این عقلانیت را باید نزد سیاستمداران و نخبگان یک کشور سراغ گرفت. نخبگان عاقل و دوراندیش و خویشتن‌دار، جامعه ای این‌چنین نیز تربیت می‌کنند. محققی پیرامون بی‌ثباتی فکری (ونه بی‌ثباتی عادتهای) عشیره‌ای می‌گوید:

> بزرگ‌ترین خطری که امروز متوجه این مملکت شده است، فرنگی‌مآب شدن ایلات و معاشرت آنها با اروپاییان اعم از مأمورین سیاسی و غیرسیاسی است. ازوقتی که فرنگی با ایلات سرحدی ایران آشنا شده است، این حلقه آهنی که دور مملکت از قوای ایلیاتی تصور می‌نمودیم تبدیل به یک حلقه آتش سوزان یا یک مار زهرناک شده است. اینکه می‌گویند اخیراً انگلیسی‌ها محرک آنها شده‌اند، به‌کلی سطحی و اشتباه است. بنده که از اخلاق و عادتهای بختیاری خبر دارم قضیه را بهتر می‌دانم. همین مرتضی‌قلی‌خان پسر صمصام‌السلطنه در زمان مهاجرت طی سه‌روز، هم از روس‌ها پول گرفت، هم از آلمانی‌ها و

هم از انگلیسی‌ها. ولی به‌طورکلی، سیاست خارجی بختیاری‌ها خیلی ماهرانه است؛ همیشه در سیاست خارجی دو دسته می‌شوند و هریک دسته با یک طرف زدوبند می‌نماید. این اوقات هم، برطبق اسنادی که دردست دارم در سیاست خارجی دو دسته شده‌اند. یک دسته جوانهای آنها هستند که جمعیتی به‌نام ستاره بختیار را تشکیل داده‌اند و با روس‌ها کار می‌کنند و دسته دیگر توسط امیرمجاهد با انگلیسی‌ها داخل معاهدات سرّی گردیده‌اند. اما باز تکرار می‌کنم که آنها در سیاست خارجی ابداً ثباتی ندارند و ممکن است هر روز عقیده خودشان را عوض کنند.[۱]

نه‌تنها عقیده داشتن نتیجه عقلانیت است، بلکه مدنیت نیز محصول عقلانیت می‌باشد. اگر به مقوله‌ای به‌نام« سطح تفکر» قائل باشیم، دستیابی به مدنیت و عقلانیت محتاج سطح تفکر مطلوب است. استبداد یک سطح تفکر است؛ فردگرایی در سیاست نوعی اندیشه است و همچنین دیکتاتوری، فرهنگ سیاسی حذف، خشونت، تهدید، غارت، دیوان‌سالاری غیرعقلایی و عافیت‌طلبی در سطحی از فکر بشری قابل تفسیر است. روشن است که حکومت جمعی، کاری به‌مراتب پیچیده‌تر و سخت‌تر از حکومت فردی و استبدادی است. بنابراین، طبیعی است که ساختارگرایی، عقلانیت سیاسی، فرهنگ سیاسی عقلایی و ورود به فرهنگ مدنی نه‌تنها محتاج سطح تفکر عمیق‌تری است، بلکه به عقایدی ثابت نیازمند است که جمعی یا در داخل یا با تحرک عقلی از خارج بدان نائل آمده باشند. همچنان که گذشته و بستر تربیتی یک فرد نشانگر وضعیت فعلی اوست، گذشته تربیتی و طبقاتی قشر

---

۱. علی ایزدی، *رضاشاه: خاطرات سلیمان بهبودی*، تهران: طرح‌نو، ۱۳۷۲، بخش اسناد و ضمایم، ص‌ص۵۲۲-۵۲۱.

نخبگان یک کشور نیز معرف شرایط کلی آنهاست. ناتوانی نخبگان یک کشوردر بسط اعتقادات ثابت عقلایی، نتایج ناگواری به‌وجود می‌آورد. فرهنگ سیاسی پهلوی اول به لحاظ محتوایی، تفاوت چندانی با فرهنگ سیاسی دوره قاجار نداشت. عدم اهتمام به نهادسازی سیاسی و ارتقاء سطح عقلانیت در تفکر اجتماعی و فرهنگی باعث شد که تجربه دو دوره گذشته در عصر پهلوی دوم نیز تکرار شود. دخالت بیگانگان در اوضاع داخلی ایران، اصلاح فرهنگ سیاسی و نهادینه کردن شاخصهای فوق را به‌تأخیر انداخت. در بخش بعد، فرهنگ سیاسی پهلوی دوم را بررسی خواهیم نمود.

دوره پهلوی دوم

نخستین دوره مورد بررسی در طول سلطنت پهلوی دوم، سالهای۳۲-۱۳۲۰ می‌باشد. طی این سالها بود که تاحد قابل‌توجهی، عده‌ای از سیاستمداران، سازوکار و روشهای نظام پارلمانی را در ایران تمرین کردند. همچنان‌که بسیاری از مورخین نوشته‌اند، اگر دخالت بیگانگان و خودکامگی پهلوی دوم نبود، احتمال می‌رفت که سیاستمداران ایرانی با تمرینهای مکرر، به‌تدریج فرهنگ تازه‌ای را در عرصه سیاست ایران قاعده‌مند نمایند. سیاستمداران ایرانی در یک دوره دوازده‌ساله با دوازده نخست‌وزیر، هفده کابینه تشکیل دادند و بیست‌وسه بار آن را ترمیم کردند. میانگین عمر هر کابینه، هشت‌ماه و با درنظر گرفتن ترمیمها، سه‌ماه و نیم بود.[۱] درمیان حدود ۱۵۰ سیاستمداری که سمت‌های نخست‌وزیری یا وزارتی داشتند، یک‌سوم آنان به‌طور مرتب عضو کابینه‌ها بودند و نزدیک به دوسوم این سیاستمداران، اعتبار سیاسی خود را از دربار کسب می‌نمودند.[۲] دربیشتر این دوازده سال، حکومت نظامی

---

۱. فخرالدین عظیمی، *بحران دموکراسی در ایران*، ترجمه عبدالرضا مهدوی و بیژن نوذری، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۲، ص۴۶۵.

۲. همان.

در تهران و اکثر شهرها برقرار بود، ولی فضای بحث و نقد و جوّ انتقادی روزنامه‌ها و فرهنگ کارجمعی سیاستمداران نسبت به دوره‌های گذشته، قابل تأمل بود. « افزون بر این تغییرات در سازمان اقتصادی و مالی کشور، رشد نسبی صنایع، افزایش تمایز طبقات و قشرهای اجتماعی، رشد ملی‌گرایی، توسعه قشر روشنفکر و سیستم آموزشی، پیدایش و گسترش قانون مدنی و دیگر قوانین و تغییرات دیگری از این نوع، استقرار حکومت پارلمانی کارآمد را یاری می‌کرد. اما کارکرد حکومت پارلمانی در این دوره با دشواریهای اساسی روبه‌رو شد.»[۱]

خروج رضاشاه از صحنه قدرت ایران و ضعف و جوانی محمدرضاشاه، یک اثر مثبت کوتاه‌مدت در نظام سیاسی کشور و به‌دنبال آن در فرهنگ سیاسی ایران به‌وجود آورد که همانا پراکنده شدن قدرت بود. جمع وسیعی از سیاستمداران به بازار سیاست آمدند. هرچند مهار سیاست درایران در این دوره تا اندازه قابل‌توجهی در دست دولتهای روس و انگلیس و تا اندازه‌ای آمریکا بود، ولی صحنه سیاسی در داخل نیز اهمیت قابل‌توجهی داشت. شرایط مشابهی مانند دوره سلطنت احمدشاه فراهم آمد و فضای رقابت و بحث و گفتگو و مشروطیت و قانون‌مداری مطرح گردید. اما همچنان‌که بعداً اشاره خواهیم کرد، کودتای ۱۳۳۲، تمرکز قدرت را به صحنه سیاسی ایران برگرداند و مانع نهادینه شدن رقابت سیاسی و فرهنگ مدنی در عرصه سیاست شد. طبیعی است که اهمیت نفت و رشد کمونیسم در شوروی، در شکل‌گیری تحولات بعد از ۱۳۳۲ نقش اساسی دارند. عدم تمرکز قدرت در فرد شاه، باعث ظهور و رقابت علنی و مقابله چند گروه بزرگ با یکدیگر شد. در یکی از زوایای مثلث قدرت، یک الیگارشی متشکل از: سیاستمداران محافظه‌کار سنتی، زمین‌داران، تجار بزرگ، کارفرمایان و رهبران مذهبی بانفوذ بودند. در زاویه دیگر مثلث، روشنفکران و کارگران وابسته به حزب توده و در زاویه سوم، طبقات متجدد و متوسط جدید بودند که در قالب جبهه ملی

---

۱. همان.

عمل می‌کردند.[۱] درواقع به تناسب بافت سنتی جامعه ایرانی، می‌توان این سه‌گروه و مشتقات آنها را به عشایری تشبیه کرد که در داخل خود، انسجام نسبی دارند ولی نسبت به دیگران فوق‌العاده احساس بیگانگی می‌کنند. هرچند عمده‌ترین مسئله عشیره، مسئله امنیت است و منافع آنان نیز امنیت سرزمین و امکانات قابل دسترس در محیط فوری جغرافیایی را دربر می‌گیرد، در میان گروههای سیاسی فعال در سالهای۱۳۳۲ـ۱۳۲۰ دیدگاههایی نسبت به کل کشور و مسایل سیاسی- اقتصادی آن و دیدگاه بین‌المللی و تا اندازه‌ای نظام فکری وجود داشت و این خود نمایانگر رشد سیاسی کشور نسبت به وضعیت دوره قاجار بود. این نکته از این لحاظ قابل تأمل است که تحول سیاسی در ایران به‌واسطه پیچیده بودن و پویایی آن جلوتر از تمامی کشورها در خاورمیانه بوده است و تحولات ایران در تحولات کشورهای هم‌جوار تاثیرات جدی داشته است. نبود ساختار سیاسی و عدم تبدیل این اندیشه‌ها و پوییاییها به نظام سیاسی، مشکل اساسی سیاست و فرهنگ سیاسی ایران بوده است.

در تحولات سیاسی سالهای۱۳۳۲ـ۱۳۲۰، شاه تنها یکی از بازیگران بود و این تحولی عمیق در نظام سیاسی ایران به‌شمار می‌آمد. بسیاری از سیاستمداران، ریشه‌های خانی داشتند و از مالکان بزرگ محسوب می‌شدند و گاه نیز ریشه عشایری داشتند. ولی صحنه سیاست در ایران، به‌دنبال وحدت ملی نسبی در دوره پهلوی اول به شهرها منتقل شده بود. هرچند پس از خروج رضاشاه از کشور، بسیاری از عشایر به مناطق اصلی خود بازگشتند و حیات طبیعی خود را ادامه دادند، ولی دیگر نفوذ و ریشه‌های خود را از دست داده بودند. اگرچه در نظام سیاسی جدید ایران، رفتار فرهنگی- سیاسی عشیره‌ای در سیمای زمین‌داران، خانها، کلانترها و ریش‌سفیدان مشاهده

---

۱. احمد اشرف و علی بنوعزیزی، «طبقات اجتماعی در دوره پهلوی،» ترجمه عماد افروغ، *فصلنامه راهبرد*، سال دوم، شماره ۲، زمستان ۱۳۷۲، ص۱۰۶.

نمی‌شد، اما بحث ما این است که در فقدان ساختار مدنی و معقول سیاسی، فرهنگ سنتی همچنان ادامه می‌یابد و حتی در زندگی شهری و با الفاظ جدید و مقبول بین‌المللی و زبان حقوقی، حیات خود را استحکام می‌بخشد. یکی از ضعفهای ریشه‌ای فرهنگ عشیره‌ای، ناتوانی از دستیابی به اجماع‌نظر است. ویژگی دیگر فرهنگ عشیره‌ای، فقدان فردیت به‌معنای مثبت کلمه است. به‌عبارت‌دیگر، فرد باید بتواند به‌واسطه فرصتی که در فضای جامعه به او داده می‌شود، به علایق، دیدگاهها، اندیشه‌ها، سلیقه‌ها، ضعفها و منافع خود پی ببرد و در فرایندی به رشد فردی و شخصیتی نائل گردد. در فرهنگ عشیره‌ای، افراد به‌واسطه حفظ امنیت و خویشاوندی با یکدیگر زندگی می‌کنند، درحالی‌که در صحنه سیاست مدنی و فرهنگ سیاسی معقول، مبنای زندگی سیاسی را اهداف مشترک، نیات، تلقی و روشهای مشترک تشکیل می‌دهد.[۱]

یکی از اثرات پایدار فرهنگ عشیره‌ای بر فرهنگ عمومی ایران، حذف فردیت مثبت است. انطباق یک ویژگی ژنتیک است و تغییر دادن اوضاع، برخلاف بزرگان و ریش‌سفیدان سخن راندن و اظهارنظر کردن و روش عرضه نمودن، خلاف سنت است. زندگی عشیره‌ای به‌ندرت تغییر می‌یابد. به‌عبارت‌دیگر، هنگامی که فرد علاقه‌ای به تغییر موقعیت ندارد و روشهای همکاری و هماهنگی که به معنای فکری کلمه و نه به‌معنی خویشاوندی است را متوجه نیست، امکان اجماع‌نظر که یک بحث عقلی است، تعطیل می‌شود. این نوع سازماندهی اجتماعی با سازماندهی نوین اجتماعی که برمبنای کارکردگرایی، شرح وظایف، اهداف ملی، روشهای عقلی و علم‌گرایی بنا شده است، تفاوت فراوان دارد. ایرانیان به تجدد علاقه پیدا کردند، ولی فرهنگ

---

۱. در این رابطه ر. ک. به:

David and Frank Johnson, *Joining Together*, London: Prentice- Hall, 1987, pp. 8-17.

سنتی خود را همچنان حفظ نمودند. تفاوت فرهنگ تجدد با فرهنگ سنتی چنان شدید است که هرگونه کوششی برای تلفیق آنها به شکست می‌انجامد. مهم‌ترین جلوه این تلفیق، در صحنه سیاست است. اصل تحمل و خویشتن‌داری در فرهنگ عشیره‌ای، ارزش نیست درحالی‌که در فرهنگ سیاسی نو، به‌واسطه اهمیت داشتن اهداف و تلقیات مشترک، یک نوع ارزش محسوب می‌شود. البته ناگفته نماند که ایرانیان استعداد سرشاری برای حل‌وفصل این بحرانها از خود نشان داده‌اند. به‌احتمال بسیار، اگر دخالت خارجی در نظام سیاسی ایران نبود، نظام پارلمانی و فرهنگ سیاسی نو در کشور رشد می‌یافت. در زندگی شهری، سمتها و موقعیتها براساس تخصص و توانایی و به‌طورکلی برپایه معیارهای اکتسابی شکل می‌گیرند، درحالی‌که در فرهنگ عشیره‌ای، خویشاوندی و دیوان‌سالاری معیار است. دولت متمرکز، وحدت ملی، ارتش متمرکز و رشد اندک صنعت در ایران، به این فضای جدید کمک نمود ولی خودکامگی رضاشاه، ثمرات سیاسی و اجتماعی و عقلی آن را به نابودی کشاند. تحولات سالهای۳۲-۱۳۲۰، باردیگر تاحدودی به فضای عقلانیت سیاسی و فرهنگ اجتماعی مدنیت یاری رساند، اما خودکامگی محمدرضاشاه نیز مدنیت و عقلانیت و رشد اجتماعی را به تعطیلی کشاند.

ایرانیان پیوسته در فهم یکدیگر، بدین می‌اندیشند که طرف مقابل متعلق به‌کجاست؟ به‌کجا وابسته است؟ چه پیوندهایی دارد؟ ازچه دارودسته‌ای است؟ ایرانیان به‌واسطه فرهنگ انباشته خویش، نمی‌توانند افراد را در فردیت خود ببینند و سپس پیوندهای گروهی آنها را حدس بزنند. فردیت مطرح نیست. شخص بدون هویت جمعی، هویت و معنای مستقلی ندارد، بلکه در سایه این اتصالات است که هویت پیدا می‌کند. این بدگمانی طبعاً ریشه‌های تاریخی دارد که مانع کار جمعی، کار عقلی مشترک، کار حزبی موفق و اجماع‌نظر عقلی می‌شود. تفاوت میان طبقه و گروه نیز در این تفکیک قابل بحث است؛ زیرا طبقه با منافع، عقاید و دیدگاهها و ارتباط عقلانی پیوند دارد.

گروه به‌واسطه اهلیت، تبعیت، وفاداری و نوچه‌پروری، حول منافعی شکل می‌گیرد. احساساتی و ایدئولوژیک شدن ارتباطات نیز ریشه در فقدان فردیت و عقلانیت فردی دارد. اینکه ایرانیان همه مسایل را سیاسی می‌بینند، به‌واسطه آن است که حل‌وفصل همه مسایل، بااقتدار انجام می‌گیرد و برمبنای دیوان‌سالاری به نتیجه می‌رسد و نه ازطریق منطق عمومی، قانون، انصاف، شرح وظایف، نگاه حل‌المسایلی، اهداف مشترک و کارکردگرایی. همه چیز از بالا حل می‌شود و امیدی به قانون نیست. همه چیز را بالادستی باید تایید کند و آیین‌نامه مؤثر نیست. همه امور باید مورد تایید مافوق باشد تا اجراشود، نه براساس قوانین مکتوب و قابل‌پیش‌بینی. این خصلت ریش‌سفیدی و نگاه اقتداری به پدیده‌ها، باعث می‌شود که فرد کم‌رنگ شود و عقل به‌متاعی بی‌فایده تبدیل گردد و همه چیز منوط به اقتدار باشد. ازاین‌رو، در فرهنگ سیاسی ایران، وزارت کشاورزی یعنی وزیر کشاورزی یا وزارت آموزش و پرورش یعنی وزیر آموزش و پرورش یا کارخانهX یعنی رییس کارخانه X، همچنان‌که ایل بختیاری یعنی خان ایل بختیاری یا ایل شاهسون یعنی خان ایل شاهسون. میان قانون‌گرایی و فردیت بدین وسیله ارتباط اساسی وجود دارد. همچنین میان اعتماد خویشاوندی و اعتماد عقلی، تفاوتی فراوان وجود دارد. کارکردها، شرح وظایف و اهداف مشترک، اعتماد عقلی به‌وجود می‌آورد، درحالی‌که در قالب زندگی عشایری داشتن امنیت به اعتماد خویشاوندی منجر می‌شود. به‌همین دلیل است که گوبینو می‌گوید:

> درواقع دولت ایران وجود ندارد؛ تعدادی افراد وجود دارند یعنی منابع قدرت و اقتدار.[1]

فردیت، دستیابی به اجماع‌نظر، عقلانیت، فرهنگ کارکردگرایی و مدنیت در یک شبکه خاص و با ورود نیروی خاص عقل‌گرایی به آن شبکه معنا

---

1. Jahangir Amuzegar, *The Dynamics of the Iranian Revolution*, New York: State University of New York Press, 1984, p. 161.

می‌یابد. درمقابل، جمع‌گرایی، قدرت‌پرستی، رفتارنوچه‌ای، اهلیت و تبعیت، بزرگ‌ستایی، سمت‌پرستی، خضوع درمقابل سمت و اقتدار، تبعیت از فرهنگ غارت، و اولویت داشتن قدرت بر شأن و عقیده نیز در شبکه‌ای دیگر و با ورود نیروی خاص خانی و دیوان‌سالاری ارزش‌گذاری می‌شود. شاید اهتمام متجددین در تلفیق این دو فرهنگ، کاری بیهوده بوده است؛ زیرا این دو نمی‌توانند هم‌زیستی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. فراتر رفتن از غریزه، ایجاد امنیت، جلوگیری از تلاطم سیاسی و فراهم آوردن آرامش اقتصادی، پایه‌های اولیه ورود در حوزه عقلانیت فرهنگ سیاسی است. هیچ‌یک از این عناصر، به‌واسطه فضای توفانی فرهنگ و سیاست ایران فرصت شکوفایی نداشته‌اند. هنگامی که به جزییات کشمکش قدرت میان محافظه‌کاران، ملیّون، توده‌ای‌ها و دربار برای نفوذ در صحنه قدرت ایران در سالهای۳۲-۱۳۲۰ دقت کنیم، متوجه می‌شویم که آن نوع ملی‌گرایی که ادعا می‌شود در دوره پهلوی اول به‌وجود آمد، توهمی بیش نبوده و عمقی نداشته است. این نوع ملی‌گرایی و فرهنگ سیاسی ملازم با آن عقلانی نبوده است. دیکتاتوری، ملی‌گرایی و فرهنگ عشیره‌ای به‌شدت ناسازگارند. هرظرف عقلی باید در مظروف عقلی خود قرار گیرد تا پیشرفت کند، البته کارهای غیرعقلی فراوانی می‌توان انجام داد ولی پیشرفتی در کار نخواهد بود و عمل و معرفت روی‌هم انباشته نمی‌شود و همانند تاریخ ایران، نتایج منقطع خواهد بود. هریک از عناصر قدرت، مهار سیاست و قدرت ملی و دولت را به‌سوی خود می‌کشند و توان اجماع‌نظر وجود ندارد؛ زیرا ناسیونالیسمی در کار نیست. هریک از گروهها دیگری را قبول ندارد و به آن اعتماد نمی‌کند و نسبت‌به گفته‌های آن سوءظن دارد و نگران همکاری با آن است.[1] این فرهنگ، فرهنگ میان عشایر و خانها و دولتهای مرکزی برای سالیان متمادی در ایران حاکم بوده‌است.

---

۱. در این رابطه ر. ک. به: محمود طلوعی، پدر و پسر، تهران: نشر علم، ۱۳۷۳، ص‌ص۶۲۶-۵۹۵.

موضوع فردیت و اجماع‌نظر که از دید ما در فرهنگ عشیره‌ای با آن مبارزه می‌شود، به موضوع استقلال فردی نیز برمی‌گردد. استقلال فردی نتیجه توان عقلی و شخصیت و خودیابی و تربیت است. درفرهنگ سنتی عشیره‌ای، تبعیت اصل است نه استقلال فردی. استقلال فردی، بافت عشیره را متزلزل و مبانی سلسله‌مراتبی آن را تهدید می‌نماید. بنابراین، حتی اگر شخصی به چنین توانی در قالب عشیره‌ای دست یابد، به‌عنوان یک خطر محسوب می‌شود. ناصرالدین‌شاه با کسانی که صددرصد از نظر عقیده، عمل و حتی نیت دراختیار او نبودند، به‌شدت مشکل داشت و آنها را از خود دور می‌کرد و اگر سمتی داشتند، از آنها می‌گرفت. امیرکبیر را هم که سعی داشت براساس قواعد منظم و مرتبی عمل کند، به‌قتل رساند. عملکرد رضاشاه نیز بسیار عبرت‌آموز است. داور که متوجه شد نوبت او هم رسیده است، پیش از آنکه مانند تیمورتاش در زندان کشته شود، خودکشی کرد. هنگامی که فرد جای قانون بنشیند و میل فردی جایگزین منطق قانونی قرار گیرد، طبیعی است که اعمال نفوذ فردی هیچ محدودیتی نخواهد داشت. درصحنه زندگی سنتی ایرانی و در صحنه سیاست که عرصه قدرت و اقتدار و امکانات است، اصولاً افراد مستقل و افرادی که خود می‌اندیشند اعتبار نداشتند و ازجایگاه طبیعی در نظام تصمیم‌گیری و اجرایی بی‌بهره بودند. رضاشاه و محمدرضاشاه با سیاست‌مدران آزاداندیش، مستقل و متنفذ مشکل داشتند و سعی می‌کردند آنها را حذف کنند.[1] استقلال فردی و مستقل اندیشیدن، نتیجه رشد فردی به‌ویژه رشد عقلانی است. هرچند قاعده سیاست در تمامی دنیا، وفاداری و هماهنگی است ولی این وفاداری به‌معنای تعطیل اندیشه و تفکر و روش‌مندی و ارایه طرح نیست، بلکه وفاداری به‌معنای هم‌سو بودن در اهداف است. در جامعه سنتی ایران، کسی که می‌اندیشد و استدلال می‌کند و قد می‌افرازد،

---

۱. احمد اشرف، پیشین، ص۱۰۶.

مورد سوءظن منابع قدرت و اقتدار قرار می‌گیرد. بنابراین، استنباط، استدلال، استناد و استنتاج تعطیل است. هرچند دوره ۳۲-۱۳۲۰، دوره مناسبی برای حرکت در مسیر تغییر کیفی و نهادینه کردن فرهنگ سیاسی عقلانی در ایران بود، اما قطبی بودن دیدگاهها و منافع و دخالت شاه و بیگانگان، وضع نابسامانی در صحنه سیاسی و اجتماعی به‌وجود آورد که منجر به کودتای تابستان ۱۳۳۲ و آغاز دیکتاتوری محمدرضاشاه شد. بدین‌ترتیب، تاریخ ایران باردیگر تکرار شد و عصر تبعیت و اهلیت و سرکوب سیاسی و فرهنگ سیاسی تملق و فردمحوری برای بیست‌وپنج سال دیگر ادامه یافت.

سالهای ۵۷-۱۳۳۲ را بسیاری از محققان، سالهای دیکتاتوری سلطنتی نامیده‌اند.[1] کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ بسیار آسان به پیروزی رسید: شاه فراری بود، ارتش به دوجناح طرفدار شاه و طرفدار مصدق تقسیم شده بود، شبکه‌ای متشکل از حزب توده نیز در آن نفوذ بسزایی داشت، احزاب سیاسی نسبتاً بزرگی وجود داشتند، دولت درمجموع دستگاه اداری را دراختیار داشت. بدین‌سان غلبه کودتاچیان درظرف یک روز شگفت‌انگیز می‌نماید، ولی شگفت‌انگیزتر این است که آنها توانستند در ظرف چند ماه موقعیت خود را تثبیت کنند و اقتصاد سیاسی را به‌حال عادی بازگردانند.[2] موفقیت کودتا درعرض یک روز، نشانگر ضعف داخل کشور و شناور بودن حوزه سیاست و شخصیتهای سیاسی است. پیروزی کودتا در یک روز، معرف اهمیت نهادسازی سیاسی و یکپارچگی سیاسی است. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ترکیب قدرت شاه- زاهدی، سرنوشت ایران را رقم می‌زد. زاهدی برای دو سال درواقع عامل انتقال قدرت به شاه شد. شرکتهای نفتی انگلستان و آمریکا نگران ملی‌شدن نفت و عواقب وسیع خاورمیانه‌ای آن بودند و دولت مستقل ایران را به‌ضرر منافع مالی و نفتی و سیاسی خود در منطقه استراتژیک خلیج‌فارس

---

۱. نیکی کدی، پیشین، ص۲۱۷؛ محمدعلی همایون کاتوزیان، پیشین، ص ص ۲۵۵-۲۳۳.

۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، همان، ص۲۳۳.

قلمداد می‌کردند. شاه جوان که بیشتر به افزایش سطح قدرت و نفوذ خود می‌اندیشید، حاضر نبود که دولت مستقل و قوی و خارج از کنترل خودش در ایران قوام گیرد.[۱] شاه در دو سال صدارت زاهدی پایه‌های قدرت خود را تثبیت کرد و زمانی که به وی نیاز نداشت، او را برای معالجه یک بیماری واهی به سوییس فرستاد. زاهدی در پای پلکان هواپیمایی که وی را به سوییس می‌برد به چند تن از دوستانش که برای بدرقه او آمده بودند، گفت که« بیچاره دکتر مصدق حق داشت.»[۲] نخست‌وزیری اقبال هم برای چهارسال(۳۹-۱۳۳۴) به‌طول انجامید و او نیز توسط شاه برکنار شد. هرچند شرایط داخلی و بین‌المللی به‌شدت متحول شده بود، اما مشاهده می‌شود که رفتار پهلوی دوم نیز همانند شاهان قاجار بود. هیچ مبنا و قاعده‌ای برای بقای مدیریتها و صدارتها وجود ندارد. درنهایت، دینامیزم حکومت شاه است که حدود و ثغور قواعد را مشخص می‌کند. زاهدی که خود در دوره رضاشاه نیز دارای مناصبی بود و در سرکوب خزعل در خوزستان نقش اساسی داشت و بعد از کودتا خدمات متعددی؛ ازجمله، تحکیم اقتدار شاه، درهم شکستن نهضت ملی، نابودی حزب توده و انعقاد قرارداد جدید نفت به شاه و آمریکایی‌ها کرد، به بدترین روش از صحنه سیاسی کنار گذاشته شد. به‌رغم کودتا و سرکوب مخالفان، تحولات ۴۲-۱۳۳۲ معرف این واقعیت است که اعتراض به پایه‌های حکومت شاه همچنان ادامه داشت و اقشار مختلف اجتماعی درمقابل نفوذ بیگانگان و روشهای خودکامه شاه با اعتراض و تحصن و تظاهرات مقاومت می‌کردند. ازسال۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶، استبداد پهلوی دوم در اوج خود بود و بار دیگر تاریخ تمرکز قدرت و فردپرستی و فرهنگ حذف و سرکوب و مخالفت با آزادی اندیشه تکرار گردید. درتشریح شخصیت هویدا که پس از ترور منصور در سال۱۳۴۳ به نخست‌وزیری رسید، محققی به صفاتی اشاره

---

۱. نیکی کدی، پیشین، ص۲۱۸.

۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، پیشین، ص۲۸۶.

می‌کند که یک قرن قبل از آن هم در ساختار قدرت ایران وجود داشته است:

> او (هویدا) باهوش، جاه‌طلب و بی‌اخلاق بود که نظیر بسیاری دیگر از هم‌گنانش نمی‌توانست عزت‌نفس چندانی داشته باشد، اما بهتر از بسیاری دیگر از هم‌مسلکانش می‌دانست که چگونه ارباب را خشنود سازد، به او همان چیزهایی را بگوید که او می‌خواست بشنود و خلاصه به شاه کمک کند تا قربانی تبلیغات خودش باقی بماند.[۱]

ساختار استبدادی خودبه‌خود تملق را به‌عنوان یک مشتق طبیعی به‌دنبال می‌آورد. حتی افراد تحصیل‌کرده و صاحب علم و معرفت نیز از این بیماری در امان نبودند؛ زیرا بسیاری از رفتارها، عملکردها و واکنشهای بشری تابع ساختار است. ساختار است که رفتار را با معیارهایی که تعیین می‌کند، به‌صورت شرطی درمی‌آورد. بشر خمیری است که محیط و ساختار در شکل دادن به رفتار و حتی اندیشه‌های او نقش بسزایی دارد.[۲] ژن استبداد در تحولات مفید۳۲-۱۳۲۰ در میان سیاستمداران سوزانده نشد؛ زیرا حذف فرهنگ استبداد تابع تحول فرهنگی، آرامش سیاسی و ازهمه مهم‌تر ساختارگرایی است. هرچند بافت سیاسی و اجتماعی ایران تحت‌تاثیر مستقیم نظام عشیره‌ای و ناامنیهای ناشی‌از آن نبود، ولی فرهنگ سیاسی عشیره‌ای به‌ارث رسیده بود و افراد به‌رغم مواجهه با جهان نو و تحصیلات عالیه و احساسات استقلال‌طلبانه نتوانستند جمعی، ملی و عقلی بیندیشند و رفتار کنند. اصلاحات فردی در تحقق چنین ساختاری اهمیت دارد ولی کافی نیست و فراتر از احساس، علاقه و تربیت فردی به ساختار کلان و قاعده‌مند محتاج است. نویسنده‌ای پیرامون چگونگی تقسیم طرحهای عمرانی و رفتار افراد و سازمانها در تحصیل طرحها می‌گوید:

---

1. Don Hellriegel and John Slocum, *Organizational Behavior*, New York: West Publishing Co. 1976, pp. 159-167.

۲. نیکی کدی، پیشین، ص۲۲۶.

برنامه‌ریزان مملکت که عبارت از شخص شاه و تعداد زیادی مشاورین خارجی بودند، پروژه‌های بزرگ و چشمگیر را به پروژه‌های نسبتاً کوچک‌تری که به ازدیاد بازدهی و تولید کشاورزان، بادیه‌نشینان و واحدهای کارگری کوچک می‌انجامید، ترجیح می‌دادند. علاوه بر بی‌تجربگی، فساد و در پاره‌ای از مواقع مشورت بد خارجی، عامل دیگری که باعث لطمه‌خوردن به پروژه‌ها می‌گردید، حسادت و رقابت بین وزارت‌خانه‌ها و ادارات کل دولتی بود که هریک به‌دنبال این بودند تا پول را از سازمان برنامه گرفته و خود مأمور اجرای پروژه‌های مربوط باشند. ازطرف‌دیگر، سازمان برنامه به‌دنبال این بود که وزارت‌خانه‌ها در رابطه با پروژه‌های عمرانی، تابع دستورات آن سازمان باشند. این دعاوی مستمر و حل‌نشدنی که با خودشیرینی طرفین ذی‌نفع نزد ارباب (شاه) تشدید می‌گردید، یکی از دلایل استعفای اجباری ابتهاج از ریاست سازمان برنامه در سال۱۳۳۸ و جایگزینی او به‌وسیله افراد مطیع‌تر و کم‌لیاقت‌تر در خلال سالهای بعد بود. ابتهاج با دخالتهای مقام سلطنت در برنامه‌های عمرانی که از نظر اقتصادی غیرمنطقی بود، مخالف بود.[1]

اگر اطاعت محض و تبعیت مطلق و اهلیت کامل در فرهنگ عشیره‌ای معنای خاص امنیتی داشت، ایرانیان دوره قاجار و دوران پهلوی اول و دوم نتوانستند درعصر مدنیت و عقلانیت آن را متحول کنند و ارزش اندیشه و قضاوت و دیدگاههای فردی و عقلانیت فرد را جایگزین فرهنگ عشیره‌ای

---

۱. همان، ص۲۴۸.

نماید. در تمام دوره قاجار و پهلوی اول و دوم، هیچ‌گونه برنامه فرهنگی برای ایجاد تحول فکری و روشی در نوع برخورد اجتماعی و در اسلوب برخورد با اندیشه‌های متفاوت یا متضاد دیده نمی‌شود. افرادی که در رأس هرم قدرت قرار می‌گرفتند، اعتقادی به آن نداشتند و توانایی درک این نوع عقلانیت در مدیریت جدید را به‌دست نیاورده بودند.حتی آنها که با نیت مثبت برضد دیکتاتوری و حکومت فردی و استبداد عمل کردند، مبارزه نمودند، حماسه‌ها آفریدند، از کار برکنار شدند، تبعید گردیدند، سخنرانیها نمودند و برای استقلال کشور فداکاری کردند، عمدتاً توان تئوریک در ایجاد ساختارهای پایدار مبتنی‌بر قاعده و عقلانیت از خود نشان ندادند. پارلمان‌گرایی، اوج این اهتمام است، ولی فراتر از پارلمان و مجلس قانونی، نظم اجتماعی می‌باشد که باید تنظیم‌کننده همه امور باشد. اگر فرد متأثر از یک نظم اجتماعی تربیت نشود، در نظم پارلمانی صحیح عمل نخواهد کرد. اگر عامه مردم به فرهنگ قانونی و نظم اجتماعی مکتوب و قاعده‌مند مجهز نشوند، در هر جوّی براساس فضای حاکم بر آن جوّ رفتار خواهند کرد. نتیجه این است که اهداف آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی صرف، نمی‌تواند به نظم اجتماعی قابل‌اتکایی منجر شود. آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی و مبارزه با خودکامگی، باید به موتور عقلانیت اقتصادی نیز مجهز گردد. عافیت‌طلبی و سودجویی اقتصادی، پای بسیاری از سیاستمداران و متخصصین ایرانی را به‌ویژه از دوران زندیه به بعد سست کرده است. روسیه، انگلستان و آمریکا از این ضعف اساسی در پیشبرد مقاصد خود در صحنه سیاسی ایران بهره‌برداریهای فراوانی نموده‌اند. ساختار ناسالم وضعیت اقتصادی ایران در به‌تأخیر انداختن عقلانیت اجتماعی و سیاسی، نقش مهمی داشته است. ناآرامی سیاسی و عدم درک صحیح از قواعد نظم نوین اجتماعی، به‌ظهور عقلانیت اقتصادی و عقلانیت سیاسی لطمه زده است و این در شرایطی است که استعداد بالقوه فردی ایرانیان در

فعلیت بخشیدن به این اهداف، بسیار فراوان است اما عقل جمعی و تدبیر جمعی در این رابطه چه در دوره مشروطه و چه در فرصتهای طلایی بعد در دهه ۱۳۲۰ شمسی، پدید نیامد. درواقع تاریخ پیشرفت، انعکاس تجمع عقل و هوش است. هوش بدون تدبیر در پیشرفت عقلی پاسخی نخواهد داد.

روی‌کار آمدن امیرعباس هویدا در سال ۱۳۴۳، شاه را از نگرانیهای احتمالی نسبت به اطرافیان خود رهانید. هویدا به‌هیچ‌وجه، حتی به‌طور بالقوه خطر و تهدیدی برای او محسوب نمی‌شد. درفروردین ۱۳۴۲، شاه وزیر کشاورزی، ارسنجانی، را مجبور کرده بود تا از سمت خود استعفا دهد و دلیل آن این بود که شاه هرگز اجازه نمی‌داد شخص دیگری آنقدر معروف شود که برای حکومت مطلقه او خطری تلقی گردد. ارسنجانی در میان کشاورزان ایرانی محبوبیت قابل‌توجهی کسب کرده بود. او می‌خواست تاحد امکان زمینهای ملاکین بزرگ را به کشاورزان انتقال دهد و با شعارهایش افزایش توقعات مردم در این زمینه را ترغیب می‌نمود.[۱] شاه برای هدایت افکار عمومی و تشکل بخشیدن به قشر جدید درجامعه، در سال ۱۳۵۳ دست به تشکیل حزب رستاخیز تحت رهبری هویدا زد. عضویت در این حزب به بسیاری از کارمندان تحمیل شد. رستاخیز به دو جناح تقسیم شد و هر جناح زیر نظر یک فرد مطیع و وفادار به هویدا قرار گرفت.[۲] هویدا یک توجیه‌گر حرفه‌ای بود و تمامی اوامر و دیدگاههای شاه را پردازش می‌کرد. هویدا از اولین روز تصدی نخست‌وزیری، روش اطاعت محض پیش گرفت و این همان چیزی بود که شاه از نخست‌وزیران خود انتظار داشت. هویدا این هنر را داشت که بعضی نظرات غیرعملی و نامعقول شاه را با دلایل عقلایی مطرح کند. «وقتی هویدا شرفیاب می‌شود تمام دستورات شاه را در موارد گوناگون بدون چون‌وچرا یادداشت

---

۱. همان، ص‌ص ۲۷۰-۲۶۹.

۲. محمود طلوعی، پیشین، ص‌ص ۷۳۳-۷۳۲.

می‌کند و برای خوش‌خدمتی هرچه بیشتر در بین راه کاخ نیاوران تا نخست‌وزیری، بسیاری از اوامر ملوکانه را با تلفن اتومبیل نخست‌وزیری به مراجع مربوطه ابلاغ می‌نماید و یکی‌دو ساعت بعد اجرای تمامی اوامر را به‌عرض می‌رساند. شاه چنین سرعت‌عملی را در اجرای دستورات خود از هیچ نخست‌وزیری ندیده بود.»[1] طبیعی است که بشر علاقه‌مند است همگان از او فرمان‌برداری کنند؛ زیرا لذت سلطه بالاترین لذت است اما فرهنگ و ساختار است که شأن، مقام، منزلت، کارکرد و شرح وظایف هر فردی را مشخص می‌کند و به‌طور خودکار تملق و چاپلوسی را از صحنه حذف می‌نماید. در تاریخ سیاسی معاصر ایران، میان مدت‌زمان صدارت یک فرد و تملق و چاپلوسی و بی‌شخصیتی او ارتباط مستقیمی وجود دارد. عموم افراد صاحب شأن و خدمت‌گزار و صاحب فکر و عقیده که امیرکبیر مظهر آنها بود، مدت‌زمان کوتاهی مدیریت و وزارت کرده و خیلی سریع حذف شده‌اند. مدیریت جدید کاربردی و علمی و مبتنی بر اسلوبهای عقلی با این نوع فرهنگ تطابق ندارد. عقل جمعی بر مواد خام، استدلال، مطالعه و نظر تخصصی بنا نهاده شده است. قضاوت و مدیریت فرد، بر اهلیت و تبعیت استوار است و به مواد خام و قضاوت اهمیتی نمی‌دهد. تدبیر جمعی در تاریخ ایران بدین‌صورت سابقه‌ای ندارد. درمیان عشایر و ایلات، بالاترین سطح اندیشه، روشهای حفظ امنیت بوده است و جمعی در راستای آن تدبیر فردی عمل کرده‌اند. اگر تدبیری عقلی درکار بود، عموماً محدود به شخص می‌شد و ایجاد نهاد و گماردن افراد در سمتهای خاص برای پیشبرد اهداف مجموعه آن نهاد چه در صحنه‌های سیاسی و چه در چارچوبهای اقتصادی و اجتماعی سابقه قابل‌توجهی ندارد. درطول صدارت هویدا، شاه پایه‌های حکومت دیکتاتوری خود را محکم‌تر کرد. هرچه بر درآمدهای مالی ایران افزوده

---

۱. همان، ص۷۴۴.

می‌شد، گرایش شاه به حکومت فردی افزایش می‌یافت. شاه ازطریق اطرافیان خود مطلع شده بود که شرکت نفت انگلستان ۱۷درصد از سهام خود را خواهد فروخت، ولی بعداً نیز اعلام کرده بود که این سهام را به یک خریدار نخواهد داد. به‌رغم این مسئله، شاه دستور داد که شرکت ملی نفت ایران درخواستی را با یک چک ۲۰۰ میلیون‌دلاری ارسال نماید. یکی از رؤسای شرکت نفت انگلستان در این رابطه می‌گوید:

> این را می‌گویند حماقت مطلق. هیچ دیوانه‌ای این کار را نمی‌کند. چقدر خودخواه و مغرور است. توی قصرش محبوس است و اطلاعاتش را درمورد جهان خارج ازطریق کسانی که به ملاقاتش می‌روند کسب می‌کند و البته هیچ‌کس هم واقعیات را به او اطلاع نمی‌دهد.[1]

ازآنجا که فضای بسته معاشرتی جهل ایجاد می‌نماید، شخصی که در این ساختار بسته عمل می‌کند به‌شدت آسیب‌پذیر و جوّپذیر می‌شود. هنگامی که فرد، عقل کل محسوب شود و تمامی مسایل به فرد منتهی گردد و عقل جمعی و تصمیم‌گیری جمعی وجود نداشته باشد، مواد خام متنوع و استدلال برای تصمیم‌گیری نیز تعطیل می‌شود. ساختار استبدادی به پاسخگویی فرد اهمیت نمی‌دهد؛ زیرا در رأس هرم عقل مرکزی، فردی نشسته است. در نظام عشیره‌ای، در مقیاس محدودتری، خان عقل کل است و تمامی مسایل به او ختم می‌شود. قضاوت او نهایی است و دیگران باید تسلیم شوند. ازاینجا می‌توان به تطابق قابل‌توجه محتوای نظام عشیره‌ای با سلطنت مطلق پی‌برد. هرچند به‌لحاظ شکلی این دو نظام با یکدیگر تفاوتهای جدی دارند، ولی از نظر محتوایی، فردمحور، متمرکز، زورگو، بی‌اعتماد و از استدلال و خرد جمعی گریزان هستند و تنها روش نظامی و خشونت را برای حل‌وفصل اختلافات و

---

۱. همان، ص‌ص۷۴۵-۷۴۴.

تضادها جایز می‌شمارند. ازآنجا که عقل جمعی درکار نبود، تلقیات شاه نهایی بود. شاه تصور می‌کرد هر کاری را ازطریق پول می‌توان انجام داد. درعرض ۵ سال، ۹۳میلیارد دلار کالای خارجی خریداری شد. کشتیها در بنادر ایران تا ۲۵۰روز برای تخلیه کالای خود انتظار می‌کشیدند و دولت ایران مجبور می‌شد، سالانه حدود یک میلیارد دلار خسارت این تأخیر را پرداخت کند. میوه‌های فاسد شده در خلیج فارس خالی می‌شد و بعد از آنکه کالاها تخلیه می‌شد، کامیون کافی برای حمل‌ونقل وجود نداشت، جاده‌های ایران برای تردد این کامیونها باریک بود و راننده کافی هم در دسترس نبود.[1] هزینه‌های سرسام‌آور دولت برای توسعه صنعتی، تنگناهای فراوان فیزیکی و عمرانی ایجاد کرد و دولت نتوانست در کوتاه‌مدت این مشکلات را رفع نماید. شاه برای آنکه نیروی ماهر مورد نیاز سیستم اقتصادی را تامین کند، از کشورهای غربی نیروی ماهر وارد کرد و حقوقهای کلان به آنان پرداخت نمود. این وضعیت، کارگران ایرانی را دچار مشکل روانی، اجتماعی و سیاسی کرد و آنها این تفاوتها را وابستگی به بیگانگان و تعجیل غیرعاقلانه در رشد و توسعه کشور می‌دانستند. حضور همه‌جانبه غربی‌ها در کشور، زمینه‌های تضاد فرهنگی را فراهم کرد که درنهایت مشروعیت سیاسی حکومت را متزلزل نمود. فرهنگ سیاسی دوره پهلوی دوم همانند پهلوی اول، به‌واسطه فقدان ساختارهای سالم و قانونی و عدم توانایی نظام سیاسی در تربیت عقلایی سیاستمداران به استبداد شاهنشاهی انجامید و در یک قالب و شرایط دیگر تاریخی، همان رفتار استبدادی تکرار شد. استدلال‌گریزی، سلسله‌مراتب مبتنی بر خویشاوندی، عدم تحمل دیدگاههای متفاوت، نقدگریزی، روحیه سلطه و نگرانی از امنیت محیطی، بی‌اعتمادی، ضعف در فهم پیچیدگیهای اقتصادی و فرهنگ حفظ وضع موجود و نگرانی از تغییر در حوزه اندیشه،

---

۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، پیشین، ص۳۲۸.

مشتقاتی فرهنگی هستند که ریشه در تاریخ جامعه عشیره‌ای ایران دارند و در نظامهای سیاسی مختلف تا انقراض پهلوی تبلور پیدا کرده‌اند.

نتیجه

در این فصل برآن بودیم که ریشه‌های فرهنگ سیاسی ایران را بشکافیم. دراین‌راستا، نظام و فرهنگ عشیره‌ای را مبنا قرار داده‌ایم و آن را مهم‌ترین داده در شکل‌گیری رفتار و فرهنگ سیاسی ایرانیان قلمداد نموده‌ایم. در تشریح چگونگی اثرگذاری فرهنگ عشیره‌ای بر نظامهای سیاسی ایران و فرهنگ سیاسی نخبگان و عامهٔ کشور، از این پایهٔ علمی بحث را پیش گرفتیم که انسان به‌شدت تحت تأثیر محیط به واسطهٔ خود می‌باشد. انسان خمیره‌ای است که نظام سیاسی و فرهنگ عمومی، او را به شکل خاصی پدید می‌آورد. انسانها از محیط خود نمی‌توانند گریزان باشند و ژن انباشته شده در نسل آنان نیز، فشارهای محیطی را می‌پذیرد و خمیره انسانی می‌تواند برای مدتهای طولانی دوام داشته باشد و درشرایطی که موتور محرکه نیرومندی فراهم آید، تحولی درآن صورت می‌گیرد. فرهنگ عشیره‌ای بنابه انباشته‌های محیطی خود خمیره‌ای خاص در عامه مردم و نخبگان سیاسی ایجاد می‌کند که شرح آن در فصول مختلف این تحقیق بیان گردید.

مبنای زندگی عشیره‌ای، در سلسله‌مراتب مبتنی‌بر خویشاوندی و ریش‌سفیدی و سن است که می‌تواند انسجام درونی ایل را حفظ کند. در اینجا، فردیت به‌معنای سنتی و حتی منفی آن(در مقام مقایسه با فردیت به‌معنای خلاقیت و اندیشه مستقل فردی) حاکم است. این تلقی از فرد که عمدتاً یک موجود وفق‌گیرنده با شرایط است، با معنای فرد در نظام پادشاهی تطابق دارد. در عشیره، همه چیز خان است و در نظام پادشاهی جز پادشاه، وجود دیگری اعتبار ندارد و همگان در اختیار او می‌باشند و به طفیل وجود او،

حیات دارند. دراین چارچوب اجتماعی، فردیت به‌معنای رشد و عقلانیت فردی تعطیل می‌شود، منطقی بالاتر از فرد وجود ندارد. حکومت در اختیار فرد است، نه اینکه فرد به‌عنوان یک عنصر مدیریتی در خدمت حکومت باشد. خواسته‌ها، علایق و منافع فرد نیز شناور است و تابع مزاج و حالتهای اوست؛ سنت و قانون و قاعده و اندیشه‌های«مکتوب» راهنمای رفتار او نیست و هر لحظه براساس منافع خود می‌تواند سکوی حکومت و سلطنت را تغییرجهت دهد. این تلقی از فرد با وجود ورود عقلانیت اداری، اجتماعی و اقتصادی، سالها در جامعه ایرانی تداوم یافت و زمینه‌ساز تحول کیفی نشد. منطق شناور فرد، فرصت رشد انباشته شده را نمی‌دهد و مانع نهادسازی می‌گردد؛ زیرا نهادسازی و قواعد مکتوب و رفتار قاعده‌مند، نقش فرد را تقلیل می‌دهد و نقش خان و پادشاه را به‌شدت متزلزل می‌کند و قواعدی فراتر از تمایلات فردی ایجاد می‌نماید. این فرهنگ نیز سالها در ایران با وجود کاهش جدی نقش عشایر در حکومت و نظام سیاسی تداوم پیدا نمود.

مشتقات دیگر فرهنگ عشیره‌ای، تلقی فوق از جامعه، فرد، زندگی و سیاست را تقویت می‌کند. بافت اقتصادی عشیره‌ای مبتنی‌بر کشاورزی و دامداری است و با عقلانیت جدید اقتصادی تضاد دارد. تمرکز قدرت و ایلات دیگر را زیر چتر فرهنگی و سیاسی یک ایل درآوردن، فرهنگ استدلال‌زدایی را رواج می‌دهد و مجموعه ایل فراتر از«حفظ امنیت» نمی‌تواند بیندیشد. کسب ثروت، هم به‌دلیل مزیت ذاتی آن و هم به‌دلیل برتری بر دیگران، نوعی فرهنگ غارت را نهادینه می‌کند و ارزش ایلیاتی تلقی می‌گردد. نحوه استفاده از این ثروت، صرفاً تقسیم آن است و نه بازسازی و اعمال فرهنگ انباشتگی بر آن. ثروت تأمین می‌شود، تقسیم می‌شود و چارچوب را حفظ می‌کند و سپس فرصت دیگری برای تأمین ثروت جدید، یا پدید می‌آید یا باید آن را پدید آورد. نتیجه این فرایند بدانجا منتهی می‌شود که حیات بشری در سطح

امنیت متوقف می‌گردد و فراتر از آن حرکت نمی‌کند. چون مبنای ارتباط خویشاوندی است، طرح استدلال در ارتباطات فردی و اجتماعی بی‌معنا قلمداد می‌شود و بدین‌سان فرایند کشورسازی و ملت-کشوری در ایران، هم به‌تأخیر می‌افتد و هم زمانی که مقدمات آن در دوره پهلوی اول فراهم می‌آید، از تشکیل پوسته ظاهری فراتر نمی‌رود، فرایند کشور- ملت‌سازی از حد احساس و تعلق عاطفی و سرزمینی به یک هویت معنادار و نهادینه شده که در وجدان ناخودآگاه هر فردی حضور داشته باشد، ارتقا پیدا نمی‌کند. نوعی عقلانیت و نهادسازی است که فرایند کشور- ملت‌سازی را معنادار می‌کند و اهتمام عموم را به پیشرفت فرهنگی و مادی تبدیل می‌نماید. تأخیر در نهادسازی کشور- ملت نشان می‌دهد که رسوبات فرهنگ عشیره‌ای فوق‌العاده قوی است و به‌راحتی متحول نمی‌شود. درغرب، سنتهای غیرعقلانی با موتور عقلانیت بخش خصوصی متحول شد. در ایران موتور عقلانیت در دوره قاجار و پهلوی اول و دوم پدید نیامد. از زمانی که مبانی عصر جدید مطرح شد، ایران از نخستین کشورهایی بود که به آن توجه کرد. حتی قبل از ژاپن و ترکیه، تحولات اروپایی به‌طور غیرمستقیم در حوزه اندیشه فرهنگی و سیاسی ایرانیان اثر گذاشت. عصر جدید بر پایه توانایی فرد استوار شد. طبیعی است که فرد بدون آموزش و فهم استدلال و عرضه آن، نمی‌تواند توانا شود. مواد خام، مطالعه، مباحثه علمی و منطق عقلی جایگزین خویشاوندی، امنیت قومی و منافع شناور فردی شد. بهره‌برداری از تواناییها محتاج ساختار بود و نمی‌توانست در عالم شناوری عمل کند و بدین‌صورت، این فرهنگ جدید هرچند با اسلوب سخنرانی، ترجمه و آرزوهای گوناگون وارد ایران شد، ولی چارچوبی که بتواند آن را بومی کند و به عقلانیت جمعی بکشاند و توسعه عمومی ایجاد کند، فراهم نیامد. از لحاظ اقتصادی نیز، عقلانیت از زندگی شهری و به‌خصوص صنعتی به‌دست می‌آید و نه زندگی مبتنی بر کشاورزی

سنتی و دامداری. فهم منافع ملی، منافع عامه، اهداف ملی و برنامه‌ریزی ملی در قالب عقلانیت جمعی قابل تفسیر است و با پایه‌های تلقی عشیره‌ای از حیات منافات ریشه‌ای دارد.

تداوم فرهنگ عشیره‌ای در نظامهای سیاسی ایران باعث به‌تأخیر افتادن تلقیات جمعی از منافع و اهداف ملی شد و فرهنگ حذف و بی‌اعتمادی و عدم توانایی در ایجاد ارتباطات استدلالی را رواج داد. زندگی جدید، خروج از حد غریزه و ورود به پیوندهای استدلالی است و معضل امنیت را خیلی سریع حل می‌کند. زنگی عشیره‌ای به‌واسطه ساختاری که با آن پیوند دارد، درحد حفظ امنیت و وضع موجود باقی می‌ماند. وحدت ملی که در اروپا، ژاپن و حتی در کشورهای آسیای جنوب شرقی در دهه‌های اخیر حاصل شد، فراتر از احساس تعلق به زبان و آداب و رسوم و احساسات قومی و ملی بود. وحدت و انسجام ملی در این کشورها به‌معنای تلقی مشترک عقلی از خود و محیط بیرونی است. به‌عبارت‌دیگر، از تعلقات احساسی به سطح تعلقات فکری می‌رسد. اینکه محتوای این ارتقای فکری چیست، بحث دیگری است که مجال جداگانه‌ای می‌طلبد. پهلوی اول و پهلوی دوم، به‌طور مصنوعی و بر پایه‌های شناور خواستند این هویت را ایجاد کنند که در عمل شکست خوردند. ایجاد یک نظام فکری منسجم، محتاج تحول فکری و عقلی است که با سازماندهی نوین تطابق داشته باشد. نظامهای مبتنی بر فرد قاجاریه و سلسله پهلوی، تضاد اصولی با این‌گونه تکامل داشتند. تاریخ سیاسی پرتلاطم ایران نیز فرصت رشد و تحول فکری را فراهم ننمود، زیرا تحول فکری به آرامش سیاسی نیاز دارد. لذتی که افراد از قدرت سیاسی نامحدود می‌برند، باعث شد که فردمحوری با تاکتیکهای گوناگون تداوم پیدا کند. فرهنگ عشیره‌ای، فرهنگ فردمحوری و فرهنگ پادشاهی با فرهنگ عقلانیت قابلیت تطابق ندارد و هرگونه کوششی برای تلفیق آنها پاسخ پایداری عرضه نمی‌کند. در جوامعی که تعدد دیدگاه و

مرام فکری وجود دارد، شکل‌گیری یک فرهنگ سیاسی معقول تابع ساختاری خواهد بود که بتواند از هر یک به تناسب توافق عمومی بهره‌برداری کند. هنگامی که ساختار و قاعده‌مندی رفتارها و روابط وجود نداشته باشد، تمایلات فردی می‌تواند حوزه فرهنگ و سیاست را به هرسو بکشاند. ایجاد تحول در نهادها، ساختارها و سنتها تابع تعریف جدیدی از زندگی خواهد بود که سلسله پهلوی به‌صورت شکلی و تبلیغاتی بدان متوسل شد و به‌دلیل تضادهای ذاتی سیستم با عقلانیت فرهنگی- سیاسی نتوانست آن را حتی در منزل اول عقلانیت یعنی تحمل دیدگاههای مختلف و حذف فردیت وارد نماید. فهم‌مشترک از وضعیت جهانی توسط نخبگان، چین را در عرصه جدیدی در ثلث سوم قرن بیستم قرار داد. اضطرار در تحول وضعیت داخلی و علاقه به قدرت‌یابی- حداقل در منطقه آسیایی- نیز از عوامل دیگری هستند که چین را متحول نمودند. آنچه روشن است، درجوامع ضعیف، تشکیلات حکومتی است که می‌تواند با درایت، فرایند عقلانیت را راه‌اندازی کند. تشکیلات حکومتی دوره قاجار و پهلوی از پویایی، ثبات و مشروعیت لازم برای چنین تحولی برخوردار نبودند. نفوذ بیگانگان در این دو نظام حکومتی نیز فرصت استقلال فکری و سیاسی فراهم نیاورد. درنهایت، تحول در فرهنگ سیاسی جوامع سنتی تابع نگرانیهای جدی نخبگان از وضعیت درونی و شرایط بیرونی خواهد بود که مجموعه حکومتی را در راستای یک اجماع‌نظر کلان قرار دهند. فقدان یا ضعف این روحیه در عهد قاجاریه و دوره پهلوی، زمینه‌های تحول از فرهنگ سیاسی عشیره‌ای به فرهنگ سیاسی مبتنی بر استدلال و عقل جمعی را ایجاد نکرد و ژن استبداد بدون آنکه تربیتی برای تغییر آن صورت پذیرد، در نظامهای مختلف سیاسی تا اواخر سلسله پهلوی ادامه یافت.

فصل چهارم
ارزیابی داده‌های میدانی

جهت فهم عینی وضعیت فرهنگ سیاسی در جامعه فعلی ایران و بارورکردن نتایج این تحقیق، پرسش‌نامه‌ای با ۲۱ پرسش تنظیم شده و برای ۱۵۰۰ نفر افراد دانشگاهی و اجرایی در کل کشور ارسال گردید. خوشبختانه این کار میدانی با استقبال بسیاری روبه‌رو شد و دقیقاً ۹۰۰ پرسشنامه یا ۶۰ درصد از کل ۱۵۰۰ پرسشنامه ارسال‌شده برگردانده شد. این پرسشنامه‌ها ازطریق نرم‌افزارspss مورد ارزیابی قرار گرفت و از جدولهای توزیع فراوانی یک‌بعدی و دوبعدی بهره‌برداری گردید. همچنین به‌منظور تجزیه و تحلیل هریک از جدولها، آمار توصیفی در جدولهای یک‌بعدی و آمار استنباطی در جدولهای دوبعدی قرار داده شد. در جامعه آماری این افکارسنجی، از ۹۰۰ نفر تنها یک نفر سن خود و پنج نفر رشته تحصیلی خود را ذکر نکرده‌اند. جنسیت، سطح تحصیلات و حرفه را همه پاسخ‌دهندگان درج نموده‌اند. از ۹۰۰ نفر پاسخ‌دهنده، ۷۹۰ نفر مرد و ۱۱۰ نفر زن بودند که به‌ترتیب شامل ۸۷/۸ و ۱۲/۲ درصد می‌شود. گروه سنی پاسخ‌دهندگان به این صورت است: ۲۹-۲۰ ساله ۴۵/۷ درصد، ۳۹-۳۰ ساله۱۶/۴ درصد، ۴۹-۳۰ ساله۲۲/۷ درصد و بالای ۵۰ سال۱۵/۱ درصد. از نظر سطح تحصیلات، ۳۴ درصد در سطح

کارشناسی، ۳۵ درصد در سطح کارشناسی ارشد و ۳۱ درصد در سطح دکتری هستند. از نظر رشته تحصیلی ۱۲/۷ درصد علوم تجربی، ۷۶/۸ درصد علوم‌انسانی، ۸/۶ درصد ریاضی‌فیزیک و ۱/۴ درصد زبانهای خارجی بودند. درنهایت، از نظر حرفه ۵۷/۲ درصد افراد خود را علمی، ۲۴/۲ درصد اجرایی، ۱۲/۲ درصد علمی- اجرایی، ۳/۹ درصد خصوصی و ۲/۴ درصد خود را علمی-اجرایی- خصوصی تعریف کردند. یک نمونه از پرسشنامه در ضمیمه یک و جدولهای آماری کلیه سؤالهای پرسشنامه، در ضمیمه دو این کتاب آورده شده است. در زیر، به‌ترتیب ابتدا سؤالها را مطرح کرده و سپس نتایج آن را بررسی می‌نماییم.

سؤال(۱): چرا ما در رفتار، افکار، تعهدات و وظایف خود قاعده‌مند نیستیم؟ (معمولاً افکار ما بیش از اندازه منعطف و سیال است و قبل از شناخت نسبت به موضوع دست به اقدام می‌زنیم؟

☐چون نسبت به افراد و محیط زندگی به‌شدت بی‌اعتماد هستیم.

☐چون به‌طور تاریخی، ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نداشته‌ایم.

☐چون فرهنگ عمومی ما، قابل پیش‌بینی‌بودن را ضعف تلقی می‌کند.

☐هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۱ نفر یا ۹۷/۹ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. دو پاسخ عمده به این سؤال وجود دارد: ۴۸/۷ درصد به گزینه دوم یعنی فقدان ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اشاره‌کرده‌اند و ۲۰ درصد به گزینه اول یعنی بی‌اعتمادی به افراد و محیط زندگی. به عبارت دیگر، حدود ۶۹ درصد جامعه‌آماری، دو مفهوم کلیدی بحث فرهنگ سیاسی یعنی ثبات و اعتماد را علل سیال بودن رفتار، افکار، و تعهدات و وظایف دانسته‌اند. به‌نظر می‌رسد محیط بیرون از افراد و ساختارها، ملاک ارزیابی

پاسخ‌دهندگان است. اگر در حوزه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ثبات باشد، افراد هم باثبات می‌شوند. فراز و نشیبهای فراوان و امواج متعدد اجتماعی و اقتصادی، انسانها را نیز دچار تلاطم‌های خود می‌کند. ثبات در افکار و نظریه‌های مدیریت اجتماعی و اقتصادی، ثبات در ساختارها را به‌دنبال می‌آورد و نتیجه‌آن انسانهایی می‌شوند که می‌توانند مسیر زندگی را با اطمینان بیشتری نقاشی و ترسیم کنند. در پاسخ به این سؤال، جالب توجه این است که ۴۴/۹ درصد زنان و ۴۹/۲ درصد مردان، گزینه بی‌ثباتی را انتخاب کرده‌اند و ۴۲ تا ۵۷ درصد گروههای سنی نیز به این گزینه اشاره نموده‌اند. از سوی دیگر، ۴۷ تا ۵۲ درصد همه رشته‌های تحصیلی، گزینه بی‌ثباتی را اولویت دانسته‌اند. ازنظر حرفه نیز، ۳۸ تا ۴۸ درصد، بی‌ثباتی را مهم‌ترین عامل سیال‌بودن افکار و رفتار تلقی کردند(جدولهای ۵-۱).

سؤال(۲): چرا ما نمی‌توانیم در انجام کارها درازمدت بیندیشیم و معمولاً در دستیابی به اهداف عجله می‌کنیم؟

□ چون به آینده اطمینان نداریم و جامعه را بی‌ثبات می‌دانیم.

□ چون کار دنیا را کوتاه‌مدت می‌دانیم و ارزشی برای آن قائل نیستیم.

□ چون به دلایل فرهنگی و اقتصادی، اعتقادی به کار تدریجی و زحمت فراوان نداریم.

□ هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۹۵ نفر یا ۹۹/۵ درصد به این سؤال پاسخ دادند. تقریباً نیمی از پاسخ‌دهندگان مجدداً بی‌ثباتی و عدم اطمینان به آینده را گزینش کردند. حدود ۴۰ درصد نیز عدم اعتقاد به کار فراوان و تدریجی را منشاء درازمدت نبودن امور دانستند. به‌نظر می‌رسد عامل بی‌ثباتی در نظام فکری و تحلیلی افراد بسیار تعیین‌کننده است که نیمی از پاسخ‌دهندگان را

به‌خود جلب کرده است. تساوی دیدگاههای زنان و مردان نیز به‌طوری‌که ۴۹درصد زنان و ۴۸ درصد مردان به بی‌ثباتی رأی داده‌اند، حائز اهمیت است. پاسخ‌گروههای سنی به‌این‌ترتیب است: ۲۹-۲۰ ساله ۴۶ درصد، ۳۹-۳۰ ساله ۵۳ درصد، ۴۹-۴۰ ساله ۴۴ درصد و بالای ۵۰ سال ۵۲ درصد. تحلیل مشترک اکثریت در رابطه با بی‌ثباتی نیز جالب توجه است؛ از نظر تحصیلات، ۴۶ درصد سطح کارشناسی، ۴۶ درصد کارشناسی ارشد و۵۱ درصد در سطح دکتری بودند. درصد رشته‌های تحصیلی مختلف به عدم اطمینان از آینده بین ۴۵ تا ۶۱ درصد نوسان دارد. همین‌طور در میان مشاغل گوناگون، آمار بین ۴۵ تا ۵۰ درصد در نوسان است. اگر عدم اطمینان به آینده صرفاً دیدگاه گروه سنی ۲۹-۲۰ ساله بود و یا در مشاغل خاص خود را نشان می‌داد، به تفسیر متفاوتی نسبت به دیدگاههای مختلف در جامعه پی‌می‌بردیم، اما فراگیر بودن گروهها و مشاغل و سطح تحصیلات در دو سؤال اول نسبت به عامل بی‌ثباتی و عدم اطمینان به آینده، حائز اهمیت تحلیلی است(جدولهای ۱۰-۶).

سؤال(۳): چرا در فرهنگ ما فرد مهم‌تر از فکر است؟

- ☐**چون هنوز نظام اجتماعی منسجمی ایجاد نکرده‌ایم.**
- ☐**چون درمجموع زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.**
- ☐**چون افراد احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.**
- ☐**هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۳ نفر و یا ۹۸ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. بیش از ۵۰ درصد پاسخ‌دهندگان، فقدان نظم اجتماعی منسجم را مهم‌ترین دلیل اولویت فرد بر فکر، اندیشه و تعقل دانسته‌اند. حدود ۳۳ درصد نیز احساساتی و عاطفی بودن ایرانیان را ملاک اصلی در تقدم فرد به فکر تفسیر

نمودند. همانند دو سؤال گذشته، ۴۹ درصد زنان و ۵۰ درصد مردان، فقدان نظام اجتماعی منسجم را گزینه کردند. بین تقریباً ۴۰ تا ۶۰ درصد درسطوح مختلف کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری، مشکل اصلی را در فقدان نظام اجتماعی منسجم قلمداد کردند. در تخصصهای مختلف نیز، درصد همین گزینه بین ۳۸ تا ۵۹ درصد می‌باشد. در حرفه‌های مختلف، گزینه فقدان نظام اجتماعی منسجم بین ۴۲ تا ۵۹ درصد است. وزن داده‌شده به گزینه فقدان نظام اجتماعی منسجم، حاکی از این باور است که افراد محیط بیرونی را مشکل اصلی در تقدم فرد به فکر تجزیه و تحلیل می‌کنند (جدولهای ۱۵-۱۱).

سؤال(۴): آیا قائل به این مسئله هستید که ما ایرانیان در معاشرت منطقی، معقول و دو طرفه با یکدیگرمشکل داریم؟

□خیلی زیاد

□ زیاد

□کم

□خیلی کم

□ قبول ندارم

□ نظری ندارم

۹۰۰ نفر کامل به این سؤال پاسخ دادند و از میان آنها، ۷۰ درصد خیلی زیاد و زیاد را انتخاب کردند. این وزن تقریباً میان زنان و مردان مساوی است: ۷۰ درصد مردان و ۷۱ درصد زنان. پاسخ گروههای سنی به این ترتیب است: ۲۹-۲۰ ساله ۶۷ درصد، ۳۹-۳۰ ساله ۶۳ درصد، ۴۹-۴۰ ساله ۶۹ درصد و ۵۰ ساله به بالا ۷۱ درصد. در مقطع تحصیلی، آمار از ۷۰ تا ۷۲ درصد است، در سطوح تخصصی از ۵۷ تا ۸۵ درصد و در مشاغل گوناگون

بین ۵۲ و ۷۳ درصد. جالب توجه اینکه، مشاغل خصوصی، درصد مشکل معاشرت را نسبت به دیگران کمتر دانسته‌اند، ۵۲ درصد مشکل معاشرت را خیلی زیاد و زیاد دانسته‌اند و در بخش اجرایی، همین مسئله را تا ۷۳ درصد مطرح نموده‌اند. پاسخهای داده شده به این سؤال حکایت از مشکل اساسی تعامل و معاشرت معقول و دوطرفه میان ایرانیان می‌کند، به‌طوری که حتی در سنین بالاتر هم این قضاوت وجود دارد و جنسیت و سطح تحصیل و رشته تحصیلی هم در آن اثری ندارد. از این سؤال و پاسخهای داده شده به آن، موضوع شنیدن و بادقت شنیدن سخن دیگران و همین‌طور خود را جای دیگران قرار دادن و فهم مسایل آنها از منظر خودشان مطرح می‌گردد، که عموماً رعایت این مسایل در میان ایرانیان ضعیف است؛ شاید به این دلیل که تنش و اختلاف میان ایرانیان حتی در میان آنهایی که در خارج از کشور زندگی می‌کنند، فراوان است. رعایت نکردن حقوق دیگران و برای آنها جا باز نکردن از مشتقات این موضوع است. پی‌آمد این رفتار، بدبینی، لجبازی، کینه‌توزی، تلافی، قهر، فاصله‌گرفتن و بدگویی است. مطالعه تاریخ قاجار و خاطرات دوران پهلوی، حاکی از شدت‌گرفتن تدریجی این‌گونه رفتارهاست. چه در سطح اجتماعی و چه در سطح سیاسی، بروز این‌گونه فرهنگ موجبات ازهم‌گسیختگی و شکل نگرفتن یک نظام اجتماعی منسجم خواهد بود (جدولهای ۲۰-۱۶).

سؤال(۱-۴): اگر زیاد و خیلی زیاد، کدام دلیل را از همه مهم‌تر می‌دانید؟

- ☐ **چون بسیاری از ما، مفهوم صحیحی از خودمان نداریم و بیشتر با احساس و غریزه با یکدیگر معاشرت می‌کنیم.**
- ☐ **چون هنر گوش‌کردن به دیگران و یادگیری ما ضعیف است.**
- ☐ **چون بیشتر می‌خواهیم خوش باشیم تا معاشرت کنیم.**

☐ **چون هنوز نظام اجتماعی منسجمی ایجاد نکرده‌ایم.**

☐ **چون درمجموع، زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.**

☐ **چون افراد احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.**

☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۶۶۶ نفر و یا ۷۶ درصد به این سؤال، پاسخ داده‌اند. جالب توجه اینکه در پرسشنامه، دو سؤال ادامه‌دار(۱-۴ و ۱-۷) وجود دارد و به‌ترتیب ۷۴ و ۶۸ درصد پاسخ‌دهندگان به آنها جواب داده‌اند. بقیه سؤالات بین ۹۶ تا ۱۰۰ درصد پاسخ داده شده‌اند. شاید در رابطه با ۱-۴، شش‌گزینه بودن پاسخ است که زمان بیشتری برای مطالعه می‌طلبد. درعین‌حال، ۷۴ درصد توجه لازم را مبذول داشته‌اند. دو گزینه مورد توجه پاسخ‌دهندگان قرار گرفته است: نداشتن مفهوم صحیحی از خود و احساسی‌بودن معاشرت(۳۴درصد)، و مشکل گوش نکردن(۲۴ درصد). به‌عبارت دیگر، ۵۸ درصد تمرکز را بر این دو گزینه گذاشته‌اند. همانند گذشته، به‌ترتیب ۶۰ درصد زنان و ۵۷ درصد مردان به این دو گزینه رأی داده‌اند. تقسیم سنی این گزینه به این صورت است: ۲۹-۲۰ ساله ۶۱ درصد، ۳۹-۳۰ ساله ۶۱ درصد، ۴۹-۴۰ ساله ۵۵ درصد و بالای ۵۰ ساله ۵۰ درصد. سطوح تحصیلات در این سؤال به این ترتیب است: سطح کارشناسی ۵۹ درصد، سطح کارشناسی ارشد ۶۴ درصد و سطح دکتری ۵۰ درصد است. در رشته‌های مختلف تحصیلی، این آمار از ۳۳ تا ۶۲ درصد است. گروه ریاضی-فیزیک و زبانهای خارجی به‌ترتیب ۳۲ و ۲۵ درصد، فقدان نظام اجتماعی منسجم را بااهمیت قلمداد کرده‌اند. در مشاغل مختلف، این آمار ۳۴ تا ۶۲ درصد را نشان می‌دهد؛ هرچند گزینه فقدان نظام اجتماعی منسجم مورد توجه مشاغل در این سؤال بوده است. شاید بتوانیم چنین نتیجه بگیریم که پاسخ‌دهندگان به این سؤال به دو گروه تقسیم می‌شوند: آنهایی که مشکل را

در خود افراد می‌دانند(۵۸ درصد) و آنهایی که مشکل را در محیط بیرونی می‌دانند(۳۴درصد). در هر صورت، در پاسخهای داده شده به این سؤال، توجه به خود و خود اکتشافی مشهود است تا نظام اجتماعی نیز به نوبه خود اصلاح گردد(جدولهای ۲۵-۲۱).

سؤال(۵): چرا ما تفاوتهای یکدیگر را کمتر می‌پذیریم و بر کسی که دیدگاهش با ما متفاوت است القاب می‌گذاریم؟

□چون معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.

□چون نیاموخته‌ایم برای انسانهای دیگر احترام و منزلت قائل شویم.

□چون روحیه و ژن استبدادی ما باعث می‌شود تا همه را مانند خودمان بخواهیم.

□هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۹۱ نفر یا ۹۹ درصد به این پرسش پاسخ داده‌اند. تقریباً ۷۸ درصد پاسخ‌دهندگان، دو گزینه عمده را برشمرده‌اند: ۵۵ درصد احترام قائل نبودن برای دیگران، و ۲۳ درصد روحیه خودخواهی و استبدادی. در این میان و در رابطه با گزینه اصلی یعنی احترام قائل‌نبودن برای دیگران، ۵۵ درصد مردان و ۵۱ درصد زنان ازجمله پاسخ‌دهندگان بوده‌اند و حتی در رابطه با گزینه دوم، ۲۳ درصد مردان و ۲۳ درصد زنان نیز به این گزینه تمایل نشان داده‌اند. این آمار نشانگر این نکته است که جنسیت در انتخاب گزینه نقشی نداشته است. در میان چهار گروه سنی، درصد گزینه احترام قائل نبودن برای دیگران از ۴۹ تا ۶۶ درصد است و در رابطه با گزینه روحیه استبدادی، ۱۶ تا ۲۷ درصد نوسان وجود دارد. نکته جالب توجه در گروههای سنی این است که با افزایش سن، میزان افرادی که معتقدند ما برای دیگران احترام قائل نیستیم، از ۴۹ به ۵۷ و ۶۶ درصد

افزایش می‌یابد. در سه مقطع تحصیلی از کارشناسی به دکتری، میزان افرادی که فقدان احترام برای دیگران را گزینش کرده‌اند از ۴۷ به ۶۰ درصد است. در رابطه با رشته تحصیلی، آمار از ۵۳ تا ۶۱ درصد را نشان می‌دهد. در نهایت، در همه گروههای شغلی، درصد کسانی که موضوع عدم احترام برای هم‌نوع را مطرح کرده‌اند، بین ۵۳ تا ۷۲ در نوسان است. بار دیگر، در ارزیابی پاسخهای داده‌شده به این پرسش، مشخص می‌شود که متغیرهای مختلف جنسیت، تحصیلات و حرفه در فراوانی انتخاب اثری نداشته است و نوعی استنباط مشترک از این موضوع و علت آن وجود دارد(جدولهای ۳۰-۲۶).

سؤال(۶): چرا ما در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم و معمولاً نسبت به افراد قضاوت دوگانه پیش‌رو و پشت‌سر داریم؟

☐چون ویژگیهای منفی افراد را بیش از ویژگیهای مثبت مورد توجه قرار می‌دهیم.

☐چون رشد دیگران را دلیل بر شکست و ضعیف‌شدن خود می‌دانیم.

☐چون در رابطه با گفتار و عمل دیگران، فکر و دقت نمی‌کنیم.

☐هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۷۹ نفر و یا ۹۷/۷ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. دو پاسخ عمده وجود دارد: توجه به ویژگیهای منفی افراد(۳۰ درصد)، و مشکل داشتن با رشد دیگران(۲۷ درصد). ۳۱ درصد مردان و ۳۰ درصد زنان گزینه توجه بیشتر به ویژگیهای منفی افراد را انتخاب کرده‌اند، و ۲۸درصد مردان و ۳۰ درصد زنان گزینه مشکل داشتن با رشد دیگران را ملاک قرار داده‌اند. در همه گروههای سنی، گزینه اول میان ۲۷ تا ۳۳ درصد و گزینه‌دوم ۲۰ تا ۳۳ درصد است، به‌طوری که هرقدر سن افراد بالاتر

می‌رود، رشد دیگران را بهتر قبول می‌کنند. سطح تحصیلات در گزینه اول نقش خاصی ایفا نکرده به‌طوری که طیف درصد از ۲۶ تا ۳۲ است، اما در رابطه با رشته‌های تحصیلی، در علوم تجربی و علوم انسانی به ترتیب ۲۸ و ۳۳ درصد افراد، گزینه ویژگیهای منفی را انتخاب کرده‌اند اما در رشته ریاضی- فیزیک، تنها ۱۹ درصد و در زبانهای خارجی ۱۵ درصد، این گزینه را مورد توجه قرار داده‌اند. در عین حال، ۲۱ درصد گروه ریاضی- فیزیک و ۳۸ درصد گروه زبانهای خارجی، گزینه مشکل داشتن با رشد دیگران را مطرح کرده‌اند. درمشاغل گوناگون، فراوانی پاسخها تقریباً به‌طور مساوی میان دو گزینه اصلی یعنی توجه به ویژگیهای منفی و مشکل با رشد دیگران، قابل مشاهده است. رویکرد کلی پاسخ‌دهندگان به این سؤال نشانگر خصلت منفی‌بافی و توجه بیش‌از حد به ویژگیهای منفی افراد در میان ایرانیان است(جدولهای ۳۵-۳۱).

سؤال(۷): آیا به نظر شما ما از تضعیف و تخریب دیگران لذت می‌بریم؟

□خیر

□آری

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۹۷ نفر یا ۹۹ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. ۶۷ درصد پاسخ مثبت داده‌اند و ۳۲ درصد گزینه منفی را انتخاب کرده‌اند. ۶۸ درصد مردان و ۶۱ درصد زنان پاسخ مثبت را برگزیده‌اند و در همه گروههای سنی، درصد میان ۶۸-۶۲ در نوسان است. در سطوح تحصیلات، آمار میان ۶۶ تا ۷۰ درصد را نشان می‌دهد و در رشته‌های مختلف تحصیلی، ۶۱ تا ۶۹ درصد پاسخ‌دهندگان تضعیف و تخریب دیگران را نوعی لذت برشمرده‌اند. در مشاغل مختلف، میزان پاسخ‌دهندگان به گزینه مثبت میان ۵۹ تا ۷۰ درصد است. در این پرسش نیز، فراوانی قابل‌توجهی به پاسخ مثبت و بدون توجه

به جنسیت، سن، تحصیلات و شغل مشاهده می‌شود(جدولهای ۴۰-۳۶).

سؤال(۱-۷): اگر آری، کدام دلیل را مهم‌تر می‌دانید؟

☐چون نسبت به یکدیگر تعلق خاطر هم‌وطنی و هم‌شهری نمی‌کنیم.

☐چون بدی افراد را فراموش نمی‌کنیم و خیلی گذشت نداریم.

☐چون با رشد افراد مشکل داریم و اصولاً قواعد رقابت را نیاموخته‌ایم.

☐هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۶۱۷ نفر یا ۶۸ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. فراوانی در پاسخها متوجه گزینه سوم یا آشنا نبودن با قواعد رقابت و مشکل داشتن با رشد افراد است، به‌طوری که ۵۴ درصد این گزینه را انتخاب کرده‌اند. ۷۸ درصد مردان و ۸۱ درصد زنان این گزینه را مهم‌دانسته‌اند و طیف درصد در گروههای سنی بین ۷۵ تا ۸۱ است. ۷۳ تا ۸۲ درصد افراد در سطوح تحصیلاتی مختلف نیز این گزینه را برشمرده‌اند و در رشته‌های تحصیلی، درصد میان ۸۴ و ۱۰۰ قرار گرفته است. در مشاغل، ۷۷ تا ۸۴ درصد پاسخ‌دهندگان به گزینه عدم آشنایی با قواعد رقابت و مشکل‌داشتن با رشد افراد توجه کرده‌اند. به‌طور شفافی در این پاسخ، عدم آشنایی با قواعد رقابت با توجه به اینکه گزینه شماره ۳ سؤال نیز بوده‌است، خود را نشان می‌دهد(جدولهای ۴۵-۴۱).

سؤال(۸): چرا ابعاد احساسی، هیجانی و عاطفی ما نسبت به ابعاد منطقی و عقلایی شخصیت‌مان قوی‌تر است؟

☐چون وضعیت اقتصادی بی‌ثباتی داریم.

☐چون به طور تاریخی، ثبات سیاسی نداشته‌ایم.

☐چون مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما، احساساتی و هیجانی است.

☐هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۷ نفر یا ۹۸ درصد به این سؤال پاسخ‌داده‌اند. یک گزینه مسلط، یعنی مبانی احساسی و هیجانی فرهنگ ایرانی با ۷۳ درصد پاسخ‌دهندگان وجود دارد. ۷۳ درصد مردان و ۷۷ درصد زنان این گزینه را انتخاب کرده‌اند. در گروههای سنی طیف درصد میان ۶۱ تا ۷۸ قرار گرفته‌است و در سطوح تحصیلات، درصد میان ۶۷ (دکتری) تا ۷۸ (کارشناسی) مشاهده می‌شود. در میان رشته‌های گوناگون تحصیلی،آمار از ۶۱ تا ۷۴ درصد بوده و در مشاغل، طیف ۷۷-۶۷ درصد دیده می‌شود. باردیگر، فراوانی در پاسخها بدون توجه به جایگاه شغلی، سنی، جنسیتی و تحصیلی پاسخ‌دهندگان، احساسی و هیجانی‌بودن فرهنگ قابل شناسایی است(جدولهای ۵۰-۴۶).

سؤال(۹): چرا مدیران ایرانی عموماً افراد مطیع و ضعیف را به‌عنوان همکار خود انتخاب می‌کنند و معمولاً از تملق لذت می‌برند؟

☐چون تحقق اهداف مدیر مهم‌تر از تحقق اهداف کاری است.

☐چون خود مدیران عموماً افراد ضعیف و مطیعی هستند.

☐هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۹ نفر و یا ۹۸ درصد به این سؤال پاسخ‌داده‌اند. یک گزینه مسلط یعنی مدیران ضعیف و مطیع(۳۹ درصد) و گزینه دوم یعنی اولویت اهداف شخصی بر کاری(۲۲ درصد)، فراوانی ۵۷ درصد پاسخ‌دهندگان را نشان می‌دهد. ۴۱ درصد مردان و ۳۴ درصد زنان گزینه مسلط را انتخاب کرده‌اند و در گروههای مختلف سنی، طیف ۴۳-۳۸ درصد دیده می‌شود. از نظر سطوح تحصیلات، ۴۴-۳۸ درصد پاسخ‌دهندگان گزینه مسلط یعنی مدیران ضعیف و مطیع را برشمرده‌اند و در رشته‌های تحصیلی، طیف ۴۱-۳۶ درصد مشاهده می‌شود. از منظر مشاغل مختلف نیز ۴۸-۲۷

درصد پاسخ‌دهندگان گزینه مدیران ضعیف و مطیع را برگزیده‌اند. اگر گزینه دوم یعنی اولویتهای شخصی بر اولویتهای کاری را نیز ملاک قرار دهیم، گزینه مسلط حاکی از این تحلیل است که جامعه آماری، فقدان شایسته‌سالاری را مشکل اصلی مدیریت و فرهنگ مدیریت تلقی می‌کند و این وضعیت به ناکارآمدی و آسیب‌پذیریهای اجتماعی و اقتصادی می‌انجامد(جدولهای ۵۵-۵۱).

سؤال(۱۰): چرا ما به یکدیگر بی‌اعتماد هستیم و نسبت به یکدیگر حسادت قابل‌توجهی را نشان می‌دهیم، احترام ما نسبت به هم جنبه صوری دارد و معمولاً محبت و احترام ما نسبت به فرد خارجی بیشتر از هم‌وطن ایرانی است؟

□ چون ثبات فکری و رفتاری نداریم تا اعتماد و احترام تصاعدی را ایجاد کنیم؟

□ چون درخواسته‌ها و انتظارات خود، حداکثرگرا هستیم و سهمی را برای دیگران قائل نیستیم. نتیجه این رفتارها، بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی رفتاری ایجاد می‌کند.

□ چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.

□ چون آنچه ظاهراً می‌گوییم و عمل می‌کنیم با آنچه واقعاً اعتقاد داریم، متفاوت است.

□ هیچ‌کدام و توضیح.

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۶۹ نفر و یا ۹۶ درصد به این پرسش پاسخ‌داده‌اند. دو گزینه قابل مشاهده است: تفاوت بین ظاهر و باطن(۳۵درصد)، و حداکثرگرا بودن در انتظارات از دیگران(۲۳ درصد). به‌عبارت دیگر، ۵۸ درصد پاسخ‌دهندگان به این دو گزینه پاسخ داده‌اند. ۳۸درصد مردان و ۳۰ درصد زنان، تفاوت میان ظاهر و باطن را ملاک قرار داده‌اند و در گروههای سنی نیز، ۴۰-۳۳ درصد این گزینه را انتخاب کرده‌اند. از نظر سطوح تحصیلی، ۴۰-۳۸ درصد به این گزینه مسلط تمایل داشته‌اند و در رشته‌های مختلف، طیف درصد میان ۳۰ تا ۴۳ می‌باشد. در مشاغل مختلف، ۴۵-۳۶

درصد علت را تضاد میان درون و برون تفسیر نموده‌اند. دررابطه با گزینه دوم، عموم درصدها میان ۱۶ تا ۲۶ قرار گرفته است. اگر میان گزینه اول این پرسش و ماهیت پاسخهای گذشته ارتباطی برقرار کنیم، تناقضهای میان درون و برون، یک علیت جدی در نارساییهای فرهنگ سیاسی از منظر پاسخ‌دهندگان قابل ردیابی نظری است(جدولهای ۶۰-۵۶).

سؤال(۱۱): چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟

- ☐ **چون خیلی فکر نمی‌کنیم.**
- ☐ **چون با آرزوهایمان بیشتر زندگی می‌کنیم.**
- ☐ **به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی ما.**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۲ نفر و یا ۹۸ درصد به این پرسش پاسخ داده‌اند. یک گزینه مسلط یعنی حاکمیت آرزوها بر اندیشه و عمل ایرانی(۳۵درصد) مشاهده می‌شود، غرور کاذب(۲۶ درصد) و کم فکر کردن (۲۳ درصد) دو گزینه بعدی است. ۳۵ درصد مردان و ۴۳ درصد زنان به حاکمیت آرزوها رأی داده‌اند و بین ۴۱-۲۴ درصد گروههای سنی نیز این گزینه را انتخاب کرده‌اند. ۴۰-۲۶ درصد سطوح تحصیلی کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری، گزینه حاکمیت آرزوها بر اندیشه و عمل ایرانی را برگزیده‌اند و در رشته‌های مختلف تحصیلی، ۳۷-۲۸ درصد این گزینه را ملاک قرار داده‌اند. در حرفه‌های گوناگون، طیف ۴۰-۲۷ درصد در این گزینه قابل مشاهده است. غرورکاذب و کم‌فکر کردن را می‌توانیم در قالب ضعف در عقلایی بودن، تعبیر نماییم. دراین صورت، منطق مشترکی میان هر سه گزینه قابل شناسایی است: حاکمیت آرزوها، غرور کاذب و کم فکر کردن: استفاده محدود از قوای فکری برای مدیریت خود و محیط و نقش مسلط احساسات و هیجان(جدولهای ۶۵-۶۱).

سؤال(۱۲): چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟

- ☐ **چون متکی به خود نبوده و تنبل هستیم.**
- ☐ **چون حوصله زحمت‌کشیدن را نداریم.**
- ☐ **چون رعایت قانون و اهتمام و اتکاء به خود، زمان‌بر است.**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۷۸ نفر و یا ۹۷ درصد به این پرسش پاسخ داده‌اند. یک پاسخ مسلط وجود دارد: چون رعایت قانون و خوداتکایی، زمان‌بر است(۳۶ درصد). گزینه اول یعنی فقدان خوداتکایی نیز تقریباً ۲۰درصد را به خود اختصاص داده است. گزینه دوم که به مشکل بی‌علاقگی برای زحمت‌کشیدن اشاره می‌کند، ۱۸ درصد آراء را به‌خود اختصاص داده است. ۳۶ درصد مردان و ۴۰ درصد زنان به زمان‌بر بودن قانون‌گرایی و خوداتکایی اشاره کرده‌اند و در گروههای سنی، طیف درصد ۴۴-۳۰ می‌باشد. از نظر سطوح تحصیلی، ۳۳ درصد پاسخ‌دهندگان هر سه دوره تحصیلی، گزینه فوق را انتخاب کرده‌اند و در رشته‌های تحصیلی به استثنای زبانهای خارجی، از ۳۳ تا ۴۷ درصد گزینه مسلط را برشمرده‌اند. در زبانهای خارجی، ۶۰ درصد از پاسخ‌دهندگان به‌طور مساوی، فقدان خوداتکایی و بی‌علاقگی به زحمت و اهتمام را برگزیده‌اند. از منظر مشاغل، ۵۷-۴۲ درصد، گزینه مسلط را انتخاب کرده‌اند. به‌طور تلویحی، آنچه از مجموع گزینه‌ها در این پرسش قابل استنباط است، اهمیت نگرش کوتاه‌مدت، سریع به پاسخ رسیدن و بی‌حوصلگی برای کار درازمدت می‌باشد که در امتداد منطقی گزینه‌ها در پرسشهای قبلی است(جدولهای ۷۰-۶۶).

سؤال(۱۳): چرا ما در حل اختلافها با یکدیگر مشکل داریم و معمولاً بحثهای ما به مشاجره ختم می‌شود؟

- ☐ **چون حداکثرگرا هستیم و حاضر به سهم‌دادن به طرف مقابل نیستیم.**
- ☐ **چون در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.**
- ☐ **چون اصولاً برای انسانها و هم‌وطنان خود چندان ارزشی قائل نیستیم.**
- ☐ **چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۹۳ نفر و یا ۹۹ درصد به این پرسش پاسخ داده‌اند. دو گزینه که در رقابت با هم به‌طور مساوی انتخاب شده‌اند، گزینه‌های دوم و چهارم هستند. گزینه دوم به مشکل‌گوش نکردن و گزینه چهارم بـه اولویـت زور بر استدلال تکیه می‌کنند. ۵۸ درصد پاسخ‌دهندگان به‌طور مـساوی ایـن دو گزینه را انتخاب کرده‌اند. در گزینه مـشکل گـوش‌نکـردن بـه ترتیـب ۲۸ درصد مردان و ۳۶ درصد زنان و در گزینه اولویت زور بر استدلال، ۲۹ درصد و ۲۵ درصد، تفکیک را نشان می‌دهد. در رابطه با گروههـای سـنی، اولویـت زور بر استدلال را ۲۷ درصد به‌طـور عمـومی بـه اسـتثنای بـالای ۵۰ سـال انتخاب کرده‌اند. در گروه بالای ۵۰ سال تقریباً ۴۰ درصد پاسخ‌دهنـدگان در این گروه سنی قرار دارند. به‌نظر می‌رسد تراکم تجربه و فرآیندهای یادگیری، این درصد را افـزایش داده‌اسـت. در رابطـه بـا گزینـه دوم، طیـف درصـد در گروههای سنی، ۳۴-۲۰ می‌باشد. در سطح تحصیلات، ۳۰-۲۸ درصد هر سه گروه تحصیلی، گزینه اولویت زور بر استدلال را برشمرده‌انـد و طیـف درصـد نسبت به گزینـه دوم، ۳۳-۲۹ اسـت. از نظـر رشـته‌هـای تحـصیلی، ۳۶-۲۶ درصد به استثنای زبانهای خارجی قابـل مـشاهده اسـت. در رشـته زبانهـای خارجی، تنها ۱۵ درصد پاسخ‌دهنـدگان، گزینـه اولویـت زور بـر اسـتدلال را انتخاب کرده‌اند و ۴۶ درصد مشکل گوش‌نکردن را مسئله اصلی در عدم حل و فصل اختلافها تفسیر نموده‌اند. گزینه گـوش‌نکـردن در رشـته‌هـای دیگـر، ۳۴-۲۶ درصد را در بر می‌گیرد. از نظر حرفه، ۳۰-۲۲ درصد گزینـه اولویـت

زور بر استدلال و ۴۸-۲۲ درصد گزینه مشکل گوش نکردن را برگزیده‌اند. جالب توجه اینکه ۴۸ درصد کسانی که در بخش خصوصی کار می‌کنند، با توجه به اهمیت فرد و خلاقیت فردی در این نوع حرفه‌ها، مشکل گوش‌نکردن را مسئله اصلی در عدم حل‌وفصل اختلافها تعبیرکرده‌اند. در واقع، می‌توان از ماهیت گزینه‌ها این استنباط را مطرح کرد که ایرانیان در فهم یکدیگر و جا باز کردن برای منافع، سلیقه‌ها و افکار یکدیگر مشکل دارند(جدولهای ۷۵-۷۱).

سؤال(۱۴): چرا ما افراد را در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم تا هویت فردی آنان؟

☐ **چون در باطن معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند بلکه به‌شدت تحت تأثیر محیط هستند.**

☐ **چون نگاه ما به انسانهای دیگر عمدتاً ابزاری است.**

☐ **چون خودمان رشد پیدا نکرده‌ایم تا برای دیگران ارزشی قائل باشیم.**

☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۶۴ نفر و یا ۹۶ درصد به این پرسش پاسخ داده‌اند. دو گزینه عمده توسط پاسخ دهندگان انتخاب شده است: فقدان رشد شخصی(۲۸ درصد)، و نگاه ابزاری به انسانهای دیگر(۲۵ درصد). به‌عبارت دیگر، ۵۳ درصد به این دو گزینه تمایل نشان داده‌اند. ۳۰ درصد مردان و ۲۰ درصد زنان فقدان رشد شخصی را برشمرده‌اند که حاکی از اعتماد به‌نفس بیشتر نزد زنان نسبت به مردان است. در رابطه با نگاه ابزاری، به‌طور مساوی ۲۶ درصد از مردان و ۲۶ درصد از زنان به این گزینه روی آورده‌اند. نسبت به هر دو گزینه، طیف درصد در گروههای سنی از ۳۸-۲۳ می‌باشد. از نظر سطح تحصیلات نیز، ۳۰-۲۵ درصد در دو گزینه و در سه سطح تحصیلی و درمجموع ۵۵ درصد به دو موضوع فوق اشاره کرده‌اند. از نظر

رشته‌های تحصیلی، ۳۱-۲۳ درصد به فقدان رشد شخصی و ۲۹-۱۵ درصد ابزاری‌بودن انسانها را برگزیده‌اند. بار دیگر، گروه زبانهای خارجی، ۱۵ درصد این گزینه و ۲۳ درصد گزینه بی‌ارزش قلمداد کردن انسانهای دیگر را برشمرده‌اند. از منظر حرفه، ۳۳-۲۷ درصد از مشاغل به گزینه عدم رشد شخصی و ۳۰-۲۳ درصد به استثنای بخش خصوصی، به ابزاری بودن انسانها گرایش نشان داده‌اند. تنها ۱۸ درصد بخش خصوصی، این گزینه را بااهمیت می‌داند. همانند کسانی که رشته آنها زبانهای خارجی است، ۳۴ درصد بخش خصوصی به بی‌ارزش بودن انسان در فرهنگ عمومی اشاره کرده‌اند. شاید به‌طور تلویحی آنچه که در پاسخها حائز اهمیت است، فقدان فردگرایی مثبت و کمبود فرصتها و شرایط و ساختارهای لازم برای رشد فردی است. چنانچه به تناسبی که یک فرد زمینه‌های پرورشی و رشد خود را فراهم کرده‌باشد، برای دیگران نیز ارزش قائل شده و استقلال آنها را محترم می‌شمارد(جدولهای ۸۰-۷۶).

سؤال(۱۵): چرا ما در قبول یکدیگر و سهیم شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟

- ☐ **چون منافع ما از بین می‌رود.**
- ☐ **چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست بلکه تحقق اهداف فردی است.**
- ☐ **چون ما ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.**
- ☐ **چون نوع‌دوستی و احترام به انسانهای دیگر به ما آموزش داده نشده است.**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۹ نفر و یا ۹۸ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. یک پاسخ مسلط در این سؤال قابل مشاهده است: اولویت اهداف فردی بر اهداف جمعی(۵۵ درصد). ۵۵ درصد مردان و ۶۲ درصد زنان این گزینه را

انتخاب کرده‌اند. طیف ۵۹-۵۴ درصدی نیز در همه گروههای سنی این گزینه را برشمرده‌اند. ۶۰-۵۲ درصد هر سه سطح تحصیلی نیز اولویت اهداف شخصی بر اهداف جمعی را مهم‌ترین علت در عدم تمایل افراد برای سهیم شدن در قدرت دانسته‌اند. ۵۷-۴۶ درصد همه رشته‌های تحصیلی، گزینه فوق را انتخاب کرده‌اند. از منظر مشاغل، ۶۰-۵۰ درصد همه حرفه‌ها این گزینه را بااهمیت دانسته‌اند. به‌طور طبیعی، ضعیف بودن فرهنگ جمعی، مورد توجه عموم پاسخ‌دهندگان مستقل از جنسیت، سن، تحصیلات و شغل بوده‌است(جدولهای ۸۵-۸۱).

سؤال(۱۶): چرا ما در سیستم‌سازی، اجرای کار جمعی، ایجاد تحزب، هدف‌گذاری جمعی و وفاداری به اهداف جمعی مشکل داریم؟

- ☐ **چون زندگی ما جدی نیست و درازمدت نمی‌اندیشیم.**
- ☐ **چون نظام اجتماعی باثباتی نداریم.**
- ☐ **چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.**
- ☐ **چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۷۸ نفر و یا ۹۷ درصد پاسخ‌دهندگان به این پرسش جواب داده‌اند. یک‌سوم پاسخ‌دهندگان، بی‌ثباتی نظام اجتماعی(۳۱درصد،) و مشکل رقابت و رشد دیگران(۲۳ درصد) را انتخاب کرده‌اند. به‌عبارت دیگر، ۵۵ درصد دو عامل اجتماعی و فردی را برگزیده‌اند. اگر اکثریت را مبنا قرار دهیم، مشکل رفتار فردی را نیز متوجه فقدان ساختارهای اجتماعی می‌توانیم تلقی کنیم. ۳۱ درصد مردان و ۳۴ درصد زنان بی‌ثباتی نظام اجتماعی را اولویت داده‌اند. در گروههای سنی، ۳۵-۲۷ درصد گزینه فوق را انتخاب کرده‌اند. از نظر تحصیلات، ۳۳-۳۰ درصد

دارندگان کارشناسی تا دکتری نیز بی‌ثباتی اجتماعی را بااهمیت قلمداد کرده‌اند. در رشته‌های مختلف تحصیلی، ۳۸-۳۰ درصد طیف پاسخ‌دهندگان را نشان می‌دهد. از نظر حرفه، ۳۶-۲۷ درصد عموم مشاغل، این گزینه را برشمرده‌اند. بی‌ثباتی نظام اجتماعی، در امتداد منطقی انتخابهای گذشته پاسخ‌دهندگان این پرسشنامه قرار دارد(جدولهای ۹۰-۸۶).

سؤال(۱۷): اصولاً تا چه‌اندازه اعتقاد دارید دلیل اینکه ما ایرانیان نمی‌توانیم سیستم‌سازی کنیم به شخصیت استبدادی ما مربوط می‌شود؟

- ☐ **خیلی زیاد**
- ☐ **زیاد**
- ☐ **کم**
- ☐ **خیلی کم**
- ☐ **قبول ندارم**
- ☐ **نظری ندارم**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۹۰۰ نفر و یا ۱۰۰ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. ۶۵ درصد خیلی زیاد و زیاد را گزینش کرده‌اند و از این رو، پاسخ مسلطی نسبت به این سؤال وجود دارد. ۶۵ درصد مردان و ۶۳ درصد زنان این دو گزینه مسلط را انتخاب کرده‌اند. در میان گروههای سنی، طیف درصد از ۶۲ تا ۶۹ می‌باشد و قابل توجه اینکه تقریباً ۷۰ درصد افراد بالای ۵۰ سال این دو گزینه را برشمرده‌اند. از نظر سطح تحصیلات، ۶۶-۶۳ درصد دارندگان مدارک کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری، گزینه‌های خیلی زیاد و زیاد را انتخاب کرده‌اند. در رشته‌های مختلف، طیف ۷۶-۴۷ درصد برای دو گزینه فوق قابل مشاهده است. از نظر مشاغل نیز، به استثنای بخش خصوصی، بقیه طیف ۷۱-۶۴ درصد را نشان می‌دهد. تنها ۴۰ درصد از بخش خصوصی رابطه‌ای میان شخصیت استبدادی و ناتوانی در سیستم‌سازی برقرار می‌کند(جدولهای ۹۵-۹۱).

سؤال(۱۸): کدام مسئله زیر را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟

- ☐ **فقدان فرهنگ عقلایی**
- ☐ **توزیع غیرعادلانه ثروت**
- ☐ **مشکل توزیع قدرت**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۶۸ نفر و یا ۹۶ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. پاسخ مسلط دراین پرسش فقدان فرهنگ عقلایی(۵۸ درصد) است. ۵۹ درصد مردان و ۵۵ درصد زنان به این گزینه روی آورده‌اند و ۵۵ تا ۶۰ درصد گروههای سنی نیز این گزینه را انتخاب کرده‌اند. این گزینه در سطوح مختلف تحصیلی، طیف ۶۰-۵۷ درصد و در رشته‌های تحصیلی، ۵۹-۵۰ درصد را نشان می‌دهد. ۶۲-۵۷ درصد مشاغل مختلف نیز فرهنگ غیرعقلایی را مهم‌ترین مشکل جامعه ایرانی قلمداد کرده‌اند(جدولهای ۱۰۰-۹۶).

سؤال(۱۹): به اعتقاد شما دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی ایرانیان را بی‌تحرک و غیرمنطقی می‌کند؟

- ☐ **خیلی زیاد**
- ☐ **زیاد**
- ☐ **کم**
- ☐ **خیلی کم**
- ☐ **نظری ندارم**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۹۰۰ نفر و یا ۱۰۰درصد به این پرسش پاسخ داده‌اند. ۷۴ درصد خیلی زیاد و زیاد را مهم‌ترین گزینه‌ها دانسته‌اند. ۷۴ درصد مردان و ۷۴ زنان، گزینه‌های فوق را انتخاب کرده‌اند. ۷۹-۷۰ درصد همه گروههای سنی نیز دو گزینه فوق را برشمرده‌اند. از نظر سطح تحصیلات،

طیف درصد نیز ۷۵-۷۳ می‌باشد. در رشته‌های مختلف تحصیلی، گروه زبانهای خارجی ۶۰ درصد و سایر گروهها بین ۷۸-۷۴ درصد دو گزینه خیلی زیاد و زیاد را انتخاب کردند. در میان مشاغل، بخش خصوصی ۶۲ درصد مشکل بی‌تحرک و غیرمنطقی بودن فرهنگ سیاسی را در اقتصاد دولتی می‌داند و در سایر مشاغل، طیف شامل ۷۵-۷۲ درصد می‌شود. طبیعی است که خلاقیت بخش خصوصی، زمینه استقلال فکری و رفتاری آنها را فراهم ساخته و کمتر متوجه رابطه میان اقتصاد دولتی و فرهنگ سیاسی غیرعقلایی هستند. پاسخ به این پرسش حاکی از این مفهوم است که نهاد اقتصاد چه پی‌آمدهای تعیین‌کننده‌ای بر فرهنگ و جامعه به‌جای می‌گذارد(جدولهای ۱۰۵-۱۰۱).

سؤال(۲۰): چرا عموماً ما ایرانی‌ها علاقه‌مندیم که در افکار، گفتار و رفتار، مبهم باشیم؟

- ☐ **چون احساس امنیت نمی‌کنیم.**
- ☐ **چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.**
- ☐ **چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح.**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۸۳ نفر و یا ۹۸ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. جواب مسلط در این پرسش، احساس ناامنی است(۴۹درصد). ۴۹درصد از زنان و ۴۹ درصد از مردان این گزینه را انتخاب کرده‌اند. ۵۹-۴۴ درصد از همه گروههای سنی نیز به این گزینه روی آورده‌اند. جالب توجه اینکه به‌تناسب افزایش سن، درصد نیز در گروه سنی ارتقاء می‌یابد، به‌طوری‌که ۴۴ درصد گروه سنی ۲۹-۲۰ ساله و ۵۱ درصد گروه سنی بالای ۵۰ سال به این گزینه توجه کرده‌اند. از نظر سطح تحصیلات، ۵۶-۴۵ درصد هر سه

سطح تحصیلی نیز این گزینه را بااهمیت شمرده‌اند. از لحاظ رشته‌های تحصیلی، ۵۶-۴۴ درصد احساس ناامنی را مهم‌ترین دلیل ابهام ایرانیان دانسته‌اند. در رابطه با حرفه، ۵۱-۴۶ درصد طیف گروهی است که در همه حرفه‌ها، احساس ناامنی را ابهام‌گویی و رفتار مبهم تعبیر نموده‌اند(جدولهای ۱۱۰-۱۰۶).

سؤال(۲۱): در وجود مشکلات فرهنگی - اجتماعی فوق، وزن اصلی تقصیر را به کدام عامل زیر اطلاق می‌کنید؟

- ☐ **فرهنگ عمومی ضعیف (شامل آموزش و پرورش)**
- ☐ **بی توجهی تربیتی خانواده**
- ☐ **نابسامانیهای اقتصادی**
- ☐ **هیچ‌کدام و توضیح**

از مجموع ۹۰۰ نفر، ۸۶۸ نفر و یا ۹۶ درصد به این سؤال پاسخ داده‌اند. پاسخ مسلط فرهنگ عمومی ضعیف(۵۱ درصد) است. ۵۵ درصد مردان و ۴۳ درصد زنان این گزینه را انتخاب کرده‌اند. ۶۲-۴۶ درصد در همه گروههای سنی نیز به این گزینه تمایل نشان داده‌اند. ۶۱-۴۸ درصد در سه سطح تحصیلاتی گزینه فرهنگ عمومی ضعیف را برشمرده‌اند. ۵۹-۴۱ درصد رشته‌های مختلف تحصیلی نیز به این گزینه توجه کرده‌اند. در نهایت، ۴۱ درصد بخش خصوصی گزینه فرهنگ عمومی ضعیف و ۲۰ درصد نابسامانیهای اقتصادی را اصل دانسته‌اند. اما در مشاغل دیگر، طیف درصد در اطلاق مشکلات به فرهنگ عمومی ضعیف از ۵۱ تا ۷۲ درصد است. توجه خاص پاسخ‌دهندگان به مسایل فرهنگی و در راستای پاسخها و گزینه‌های قبلی در این پرسشنامه است(جدولهای ۱۱۵-۱۱۱).

به جز سؤالهای ۱-۴ و ۱-۷ که دو سؤال ادامه‌دار هستند و به‌ترتیب ۷۴ و

۶۸ درصد پاسخ‌دهندگان به این دو پرسش جواب داده‌اند، در تمامی موارد دیگر یعنی ۲۱ سؤال دیگر، درصد پاسخ‌دهندگان ۹۶ الی ۱۰۰ درصد است. از آنجا که در طرح تحقیق این کتاب و در فرمول تعیین حجم نمونه، T یا ضریب اطمینان، ۹۵ درصد منظور شده است، بنابراین هرگاه Sig بین ۰/۰۰۰ و ۰/۰۵ باشد، رابطه میان متغیرها برقرار بوده و بیشتر از این مقدار (یعنی بیشتر از ۰/۰۵) رابطه برقرار نیست. چون درصد پاسخ‌دهندگان بالای ۹۶ درصد است، ضریب اطمینان نسبت به پاسخها برقرار می‌باشد. نکته حائز اهمیت در پاسخهای به این پرسشنامه، دقت و حوصله و علاقه‌مندی پاسخ‌دهندگان به متن، سؤالها و گزینه‌هاست و نکته به‌مراتب بااهمیت‌تر، تلقیات مشترکی است که درمیان ۹۰۰ نفر از مسایل فرهنگ سیاسی ایران وجود دارد. این تلقیات مشترک همچنان که آمار به ما معرفی می‌کند، دارای نظریه کانونی، استنباطهای نزدیک به هم و نوعی اجماع از ریشه‌های پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در ایران امروز است. متغیرهایی مانند جنسیت، سن، سطح تحصیلات، رشته تحصیلی و حرفه، تغییرات چندانی در این استنباطها و تلقیات به‌جای نگذاشته است. در فصل بعدی و نتیجه‌گیری به تبیین یک مدل علّی از تحلیل محتوای این کار میدانی در قالب نظری و تاریخی که در فصول گذشته ارایه‌کرده‌ایم، مبادرت خواهیم ورزید.

فصل پنجم
نتیجه‌گیری

نکته شگفت‌انگیز تحقیق پیرامون فرهنگ سیاسی ایران، تداوم ویژگیهای اصلی این فرهنگ طی چند قرن تاریخ کشور است. بین آنچه در مباحث تاریخی فصل سوم و نتایج پرسشنامه فصل چهارم آمده‌است، تقارن قابل‌توجهی مشاهده می‌شود. از پاسخهای ۹۰۰ نفر در پرسشنامه‌ها، سه گروه رفتارشناسی شامل:۱. سطح فرد؛ ۲. سطح ماهیت روابط میان شهروندان؛ و ۳. سطح ساختارها، قابل استخراج است که هر گروه به‌ترتیب عبارتند از:

۱. سطح فرد:

- منفی‌بافی
- غرور کاذب
- کم فکر کردن
- ضعف در هنر گوش کردن به دیگران
- کم حوصلگی در تحلیل و شناخت
- احساسی و هیجانی بودن فرد
- تفاوت قابل توجه میان ظاهر و باطن
- فرصتهای بسیار محدود برای رشد فرد

۲. سطح ماهیت روابط میان شهروندان:

- بی‌اعتمادی
- ضعف در فراگیر شدن شایسته‌سالاری
- احترام قائل نبودن واقعی برای دیگران
- نگاه ابزاری به دیگران
- ضعف در پی‌گیری اهداف جمعی
- آشنا نبودن با قواعد رقابت
- نپذیرفتن تفاوتهای یکدیگر
- ظرفیت محدود در فهم منافع و خواسته‌های دیگران
- اولویت خواسته‌های فردی برخواسته‌های جمعی
- تمایل به آزار، تحقیر و تخریب دیگران

۳. سطح ساختارها:

- فرهنگ عمومی غیر عقلایی
- دولتی بودن نظام اقتصادی
- بی‌ثباتی نظام اجتماعی

اگر بخواهیم بین سه سطح تحلیل فوق رابطه علت و معلولی برقرار کنیم، طبیعی است که سطح تحلیل سوم یا ساختارها را باید علت و دو سطح تحلیل دیگر را معلول تلقی کنیم. به‌عبارت دیگر، اینکه ایرانیان ظرفیت فهم تفاوتهای یکدیگر را ندارند، امری است اجتماعی و آموزشی و در صورتی که اهمیت انسانی و عقلایی چنین خصلتی احراز گردد، می‌توان با آموزش از دوره دبستان و حداکثر در دوره راهنمایی، فرد را متحول کرد تا به‌جای آنکه خودخواه، خودمحور و مغرور بار آید، خواسته‌ها، منافع و حقوق دیگران را رعایت بنماید. همچنین، فرد بیاموزد که هر انسانی دارای ویژگیهای مثبت و منفی بوده و باید هر دو وجه را در ارزیابی شخصیت دیگران مدنظر قرار داد.

اینکه شهروندان ایرانی از کودکی می‌آموزند با پنهان ساختن خواسته‌های واقعی، افکار، داراییها و ارتباطات خود، به‌تدریج از یک شخصیت مخفی درونی و یک شخصیت ظاهرالصلاح بیرونی برخوردار شوند، امری ژنتیک نیست بلکه نتیجه وضع اجتماعی و ساختارهای عمومی است، کما اینکه ایرانی مقیم آلمان یا فرانسه یا ژاپن این‌گونه رفتار نمی‌کند و دارای یک شخصیت است و همه او را با همان شخصیت واحد می‌شناسند؛ زیرا معرفی افکار و گرایشهای واقعی فرد در آن جوامع پی‌آمد اجتماعی و امنیتی ندارد. اینکه شهروند ایرانی عموماً احساسی و هیجانی است و حوصله دقت و فکر در پدیده‌های اطراف خود را ندارد و با چند مشاهده و خیلی سریع به استنتاج می‌رسد و پس از چند ساعت آن را مجدداً تغییرمی‌دهد، به‌طور طبیعی نتیجه نوع و ماهیت تربیت خانوادگی و نظام آموزشی است. تاریخ نظام آموزشی در ایران به‌وضوح گویای این واقعیت است که مبنای دانش و تحصیل، ریاضیات، علوم پایه، مهندسی و پزشکی بوده است. این برخلاف روندهای کشورهای صنعتی است که از اواسط قرن نوزدهم، مدیریت، حقوق، جامعه‌شناسی و اقتصاد اولویت یافتند و با مطالعات عمیق در مورد انسان و زندگی اجتماعی او، بنیانهای باثباتی را در طراحیهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ارایه دادند. شاید دلیل اولویت مهندسی و پزشکی بر علوم انسانی در ایران، مصر و پاکستان، مقدم بودن عناوین تحصیلی و فیگور بر دانش است که البته به ریشه‌دار بودن نظامهای پادشاهی استبدادی منتهی می‌شود. یکی از گرفتاریهای بزرگ جامعه ایرانی که با گذشت زمان نیز تشدید شده، حاکمیت مدیریتی و تصمیم‌گیری مهندسان و پزشکان در صحنه‌های اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. فقدان آشنایی این طیف گسترده از تحصیل‌کرده‌ها با پیچیدگیهای نظری و رفتاری در علوم انسانی همراه با خصلت عمیق ایرانی در تمایل به «بافتن» تحلیل، باعث شده است تا دیدگاهها با اوضاع روز

مطابقت یافته و در واقع شناخت پدیده‌های عمیق انسانی و اجتماعی لوث گردد. به‌عنوان مثال، کسی که بیش از دوازده سال در بهترین دانشگاههای جهان «علم اقتصاد» خوانده است، باید ساعتها و روزها وقت صرف کند و از کلاسهای پایه سال اول مدد گیرد تا مهندس برقی را که هم اکنون در سمت تصمیم‌گیریهای اقتصادی قرارگرفته است، اقناع کند. مثال دیگر اینکه، دانش آموخته‌ای که بیش از ده سال علم سیاست یا علم روابط بین‌الملل خوانده و به تراکم شناختی دست یافته است، باید یک چشم‌پزشک را که در مقام تصمیم‌گیریهای سیاست خارجی قرار گرفته است، اقناع کند. این مثالها حکایت از آشفتگی ساختاری دارد و ترتب، هرم، سامان، نظم و منطق تصمیم‌گیریها را مختل می‌نماید.

در واقع، اگر هر یک از خصلتهای سطح تحلیل فرد مانند غرور کاذب، کم فکر کردن، عدم رشد فردی و غیره را مورد مطالعه دقیق قرار دهیم، در نهایت به دو عامل ***ساختارها*** و ***نظام آموزشی*** دست می‌یابیم که فرضیه «ت» تحقیق را در بر می‌گیرد. به‌عبارت دیگر، هر یک از خصلتهای منفی در عرصه فرهنگ سیاسی قابل اصلاح هستند، مشروط به اینکه ابتدا منفی بودن آنها تشخیص داده شود و سپس در نظام آموزشی و فضای ساختارهای عمومی جامعه به‌تدریج تغییر یابند. به‌همین دلیل است که ***ماهاتیر محمد*** در مالزی و ***چوئن‌لای*** و ***دنگ شاپینگ*** در چین به‌جای آنکه کار سیاسی‌کنند و در پی بیانیه‌های سیاسی و به‌راه انداختن تظاهرات باشند، کار عمیق فرهنگی و اقتصادی کرده‌اند تا ساختارهایی بنا کنند که جامعه مدنی، عقلانیت فرهنگی و استقلال مالی جامعه از حکومت تحقق بیابد. در مقام مقایسه با کار فرهنگی و ایجاد بنیانهای اقتصادی، ایرانیان علاقه قابل‌توجهی به کار سیاسی دارند. شاید دو دلیل برای این گرایش قابل ذکر باشد: ۱. نمایش در کار سیاسی بیشتر است و فرصت مطرح شدن، در صحنه بودن، بهره‌برداری از امکانات و

ظاهرشدن در رسانه‌ها را فراهم می‌کند؛ و ۲. کار فرهنگی و اقتصادی در درازمدت و یا در میان‌مدت نتیجه می‌دهد و ایرانی حوصله کار درازمدت را ندارد و خلقیات او عمدتاً نگاه به پدیده‌ها و مسایل در کوتاه‌مدت است. اصولاً ذهن ایرانی دچار پرش است و تمرکز را برنمی‌تابد. ایرانی حوصله ندارد سی‌سال بر موضوع یا مسئله‌ای تمرکز کند تا پاسخ گیرد. ایرانی حوصله ندارد که خصلت منفی خود را تشخیص دهد و هشت سال وقت گذارد و به‌تدریج آن را از شخصیت خود بزداید. بدون تردید، ایرانیان یکی از نادر ملتهای باهوش و بااستعداد جهان هستند، ولی گرچه هوش لازم است اما کافی نیست. استعداد همراه با فکر، تدبیر، اهتمام، برنامه‌ریزی و رهیافتهای کلان سیستمی و درازمدت تبدیل به کارهای بزرگ می‌شود. ایرانی باهوش زمانی که در ساختار آلمانی یا ژاپنی قرار می‌گیرد، موفق و برجسته می‌شود و دیگر نیازی ندارد به ارتباطات، تعریف‌کردن‌های ناشایسته، رفتارهای چندگانه، مخفی‌کاری و رشد مبتنی بر اتصالات تکیه زند. ایرانی مقیم آلمان در ساختاری قرار می‌گیرد که با هوش قابل‌توجه خود به‌سرعت می‌آموزد که برای رشد باید فکر را به‌کار انداخت، رقابت کرد، ناقد را تخریب نکرد، بدگویی ننمود و درازمدت اندیشید. این همان ایرانی است که ده سال قبل در ساختاری دیگر از اتومبیل خود زباله به خیابان پرت می‌کرد، در ادارات رشوه می‌داد، به مدیران تملق می‌نمود، به‌عنوان مرئوس دائماً بیعت می‌کرد و ساعتهای قابل‌توجهی از روز را صرف زیر نظر گرفتن کارهای دیگران، بدگویی، دشنام و تخریب آنان می‌گذراند. ساختار آلمانی به ایرانی متولد ایران می‌آموزد که او مسئول زندگی خود است و سرنوشت را خود رقم می‌زند و تغییر در وضعیت او نتیجه تغییر در اندیشه و نفس اوست. در فرهنگ آلمانی، اگر کسی به‌طور غیرواقعی و نامعقولی از دیگران تعریف کند، به‌سرعت طرد می‌شود. ایرانی مقیم آلمان می‌آموزد که تا شایستگی نداشته باشد، سمتی در

اختیار او نخواهند گذاشت. چنان‌که به‌واسطه شایستگی، سه نفر از مدیران اصلی دویچ بانک آلمان، آلمانی نیستند و در سیستم آنچنان اعتماد و شایسته‌سالاری وجود دارد که مدیران ارشد خود را از سه ملیت دیگر انتخاب کرده است.

سطح دوم از عوامل شکل‌دهنده فرهنگ سیاسی ایران، به روابط میان ایرانیان با یکدیگر مربوط می‌شود. نتیجه کانونی مطالعات تاریخی و پرسشنامه این تحقیق، به‌وضوح نشان می‌دهد که ایرانیان در معاشرت با یکدیگر مشکل دارند و به‌سرعت به سمت تنش، بدبینی و اختلاف سوق می‌یابند. این فضا، هم می‌تواند در سطح همسایگی باشد و هم در سطح کلان سیاست که پی‌آمدهای وسیعی را به‌همراه دارد. تحقیقات علمی نشان می‌دهد که بین هارمونی میان مردم در یک کشور و سطح توسعه‌یافتگی آنها رابطه وجود دارد. ژاپن، آلمان، هلند، سوئد و آمریکا از جمله این کشورها هستند، همان‌طوری که فصل دوم این کتاب، چنین تفاوتهایی را مورد بررسی قرار می‌دهد. به‌نظر می‌رسد که نظریه کانونی در شناخت چرایی تنش و اصطکاک قابل‌توجه میان ایرانیان از دو استوانه برخوردار باشد:۱. خودمحوری و رعایت نکردن حقوق، منافع و خواسته‌های دیگران؛ و ۲. ضعف در فرهنگ جمعی، نگاه جمعی، روح جمعی، تصمیم‌گیری جمعی و تلقی مشترک از سرنوشت جمعی. این دو استوانه، خاص ایرانیان نیست بلکه در بسیاری از جوامع در حال توسعه و حتی در ایتالیای صنعتی نیز وجود دارد. ایتالیا به‌تناسب قرابت جغرافیایی با کشورهایی مانند فرانسه و آلمان، صنعتی و دموکراتیک شد، ولی به‌واسطه فرهنگ سیاسی غیرمنسجم به همان درجه در رده‌های پایینی کشورهای صنعتی قرار گرفته است. رعایت نکردن حقوق انسانهای دیگر، ریشه عمیقی در فرهنگ کشورهای جهان سوم دارد. تاریخ طولانی نظامهای پادشاهی و استبدادی، زمینه‌ساز ازبین بردن ارزش انسان و فضایل و کرامت او

شده است. حاکمیت مطلق دولتها و نگاه رعیتی به انسان باعث نادیده گرفتن حقوق آنها شده است. به‌همین دلیل است که در جوامع جهان سومی، ریاست بر مردم مطرح است تا مدیریت مسایل و خواسته‌های آنها. همان‌گونه که در بحث دوره قاجاریه و پهلوی مطرح شد، مخالفت، اعتراض و انتقاد، حکم مسایل امنیتی پیدا می‌کردند. انتقاد چه در سطح فردی و چه در سطح جمعی، نهادینه‌شده و آموزش داده نشده است. افراد و نهادها در نظامهای شاهنشاهی و استبدادی عادت کرده‌اند تا منحصراً از آنها تعریف شود و همه آنها را مورد تأیید قرار دهند. این فرهنگ ضد توسعه، فضای جمود و منحطی را به‌ارمغان می‌آورد. در کشوری مانند برمه فقط یک طرز تفکر، یک تلویزیون، یک روزنامه و یک استنباط مرکزی وجود دارد و این ساختار، انسان ویژه خود را نیز به‌دنبال می‌آورد. قاجاریه و پهلوی نیز همین‌گونه بودند و افراد را چندشخصیتی و ظاهرالصلاح به‌وجود آوردند.

اینکه جوامع انسانی باید پلورالیستی یا کثرت‌گرا باشند، سخنی نیست که فلاسفه مغرب‌زمین خلق کرده باشند. کثرت‌گرایی یک امر بشری است و با ذات او تطابق دارد. چگونه می‌توان تصورکرد که در یک جامعه انسانی، یکسان‌سازی فکری، خلقی و رفتاری ایجاد کرد و هر فردی که از استنباط مرکزی تخطی کرد، به‌عنوان تهدید تلقی نمود؟ اینکه چاپلوسی و تملق ممیزه جامعه و فرهنگ ایرانی است، به‌دلیل حکومت نظام پادشاهی و استبدادی می‌باشد. ادبیات سیاسی دوره قاجار و پهلوی حاکی از کانونی بودن تملق برای احراز سمت، موقعیت و امکانات است. در چنین نظام اجتماعی و سیاسی، انسانها ارزش وجودی و فلسفی خود را از دست می‌دهند و صرفاً جنبه ابزاری پیدا می‌کنند و برای آنکه بقاء داشته باشند، از صنعت تملق و چاپلوسی برای دریدن فرصتها و امکانات استفاده می‌کنند. شایسته‌سالاری، رقابت، ضوابط و اعتماد به‌طور طبیعی در این‌گونه روابط اجتماعی از میان می‌رود؛ پذیرفتن

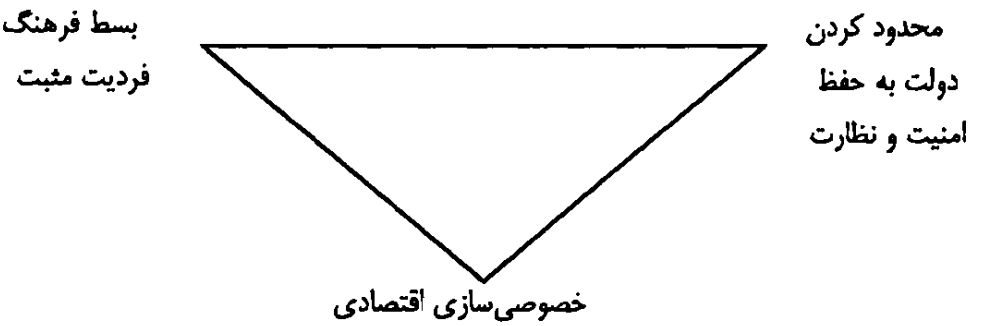
تفاوتها، احترام به حقوق دیگران و ظرفیت درک دیگران اهمیتی نخواهد داشت. محصول این فرهنگ، شبه شدن مفهوم جمع است. انسانها ظاهراً تجمع دارند ولی به‌طور واقعی، ذهنیت و منافع مشترک، آنها را به یکدیگر متصل نمی‌کند. از این رو، فرضیه «پ» این تحقیق که تناسب میان فرهنگ سیاسی منسجم و توسعه‌یافتگی است، دلالت پیدا می‌کند. توسعه یافتگی از طریق فرهنگی به‌هم پیوسته و منطقی، با هارمونی قابل توجه و اصلاح از درون و انتقادپذیری تحقق می‌یابد. فرهنگ سیاسی که به جمع‌گرایی تمایل ندارد و منافع جمع را بر منافع فرد اولویت نمی‌دهد، نمی‌تواند ثروت ژاپن و انسجام هلند و پیشرفت چین را به‌ثمر برساند. در میان ایرانیان، انسان در حد سخنرانی ارزشی فراوان دارد و توصیفی که از ارزش انسان در ایران می‌شود بدیلی در سطح جهان و در هیچ تمدنی ندارد، اما در فرهنگ خانواده، در رانندگی، نظام اداری، سیستم آموزشی و در سطوح مدیریتی، فاصله‌ای کهکشانی با محتوای سخنرانیهای عمومی و تلویزیونی دارد. در حالی که ادبیات اخلاقی و عرفانی بر زبان و تعارفات ایرانیان جاری است، آنچه در واقع مناسبات و تعامل آنها را شکل می‌دهد، تاریخ انباشته شده فرهنگ سیاسی، ضوابط ارباب و رعیتی، عشیره‌ای و استبدادی است. به‌رغم ورود ظواهر تجدد، درآمد عظیم نفت و تعامل نسبی با جهان، حاکمیت فرهنگ استبدادی بر فرهنگ عرفانی و اخلاقی همچنان حفظ شده است. هرچند افرادی، مبانی فرهنگ والای ارزشهای انسانی، اخلاق، جامعه مدنی و دموکراسی را اظهار می‌دارند، اما این ارزشها حکم عمومی پیدا نکرده و در لابه‌لای ساختارها ریشه ندوانده است. تداوم این فرهنگ سیاسی که در ابتدای این فصل با اطلاق صفت شگفت‌انگیز از آن یاد کردیم، حکایت از عمق فرهنگ سیاسی استبدادی در تاریخ ایران دارد، به‌طوری که صنعتی‌شدن محدود، تحصیلات عالیه، فراگیر شدن متون اسلامی و بمباران سخنرانیهای اخلاق و فضایل

انسانی، یارای مقابله و یا تعدیل قابل‌توجه آن را نداشته است. این وضعیت ما را به مرز سطح تحلیل سوم نتیجه‌گیری می‌آورد.

سطح تحلیل سوم و یا سطح ساختارها، دلایل اصلی سطوح تحلیل اول و دوم (فرد و مناسبات انسانها) است. عجول بودن، حوصله نداشتن، نگاه سطحی به پدیده‌ها، احساسی و هیجانی بودن - از مشتقات سطح تحلیل اول- و نگاه ابزاری و رعیتی به انسانها، بی‌اعتمادی به دیگران و نپذیرفتن تفاوتها در میان افراد- از مشتقات سطح تحلیل دوم- عموماً معلول هستند. این طیف از خصلتها و انبوهی دیگر از خصلتهای منفی، ستانده‌ها و نتایج ساختارها می‌باشند. ایرانی در بخش ناخودآگاه ذهن و شخصیت خود، این خصلتها را از خانواده، نظام آموزشی، رادیو و تلویزیون، نظام اجتماعی و اقتصادی دریافت کرده است. به‌عنوان مثال، چرا ایرانی به درجه قابل‌توجهی از«نمایش» نیاز دارد؟ خودنمایی، تظاهر، فیگور و نمایش در فرهنگهای خاورمیانه‌ای که ریشه‌های عمیق استبدادی دارند، به‌وضوح قابل مشاهده هستند. هنگامی‌که فرد در خانواده، مدرسه، تلویزیون، جامعه، نظام اداری و فضای عمومی تحقیر می‌شود، سرکوب می‌گردد، در معرض تبعیض قرار می‌گیرد، توسط افراد نالایق مدیریت می‌شود و با توجه به استعداد سرشاری که دارد نمی‌تواند در یک چارچوب قاعده‌مند شاهد شکوفایی و رشد خود باشد، به‌تدریج عقده‌های روانی و رفتارهای واکنشی و رهیافتهای حقارت‌آمیز در مناسبات اجتماعی او شکل‌گرفته و روحیه پرخاشگری می‌یابد. انسان طبیعی و نرمال کسی است که فرصت رشد داشته باشد و در اطراف خود، انصاف، امانت‌داری، اخلاق و شایسته‌سالاری را تجربه کند. درچه شرایطی انسانها علاقه‌مند به نمایش خواهند بود؟ در شرایطی که نیازهای طبیعی آنها در هر دوره زندگی مورد توجه و اشباع قرار نگرفته باشند. به‌رغم دعوت فرهنگ دینی به باطن، چرا در فرهنگهای خاورمیانه‌ای توجه به ظاهر و نمایش، تا این حد اعتبار و خریدار

دارد و انسانها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؟ در سطح تحلیل سوم بحث ما، پاسخ در ساختارها می‌باشد.

پاسخ‌دهندگان به پرسشنامه این تحقیق، سه علت ساختاری را ریشه‌های فرهنگ سیاسی غیرمنسجم که در تعارض با رشد، توسعه و سیستم‌سازی است، مطرح کردند: ۱. فرهنگ عمومی غیرعقلایی؛ ۲. دولتی بودن نظام اقتصادی؛ و ۳. بی‌ثباتی نظام اجتماعی. فرهنگ عقلایی را نظام آموزشی و رادیو و تلویزیون ایجاد می‌کنند. استقلال در معاش و منابع درآمد مستقل مردم از دولت، باعث رهایی آنها از تملق و اسارت فکر می‌شود. ثبات اجتماعی نتیجه اجماع فکری، فلسفی و سیاست‌گذاری نخبگان سیاسی یک جامعه خواهد بود. به‌عبارت دیگر، مثلث ساختار نظام آموزشی، ساختار نظام اقتصادی و ساختار نظام تصمیم‌گیری معرف تحرک و تغییر از یک طرف و یا تداوم و جمود از طرف دیگر، در فرهنگ سیاسی یک جامعه است. از سه عنصر این مثلث، به‌نظر می‌رسد خصوصی‌سازی اقتصادی مهم‌ترین عامل در اشاعه فرهنگ سیاسی عقلایی باشد. عنصر دوم، محدود کردن دولت به نظارت و حفظ امنیت و سوم بسط فرهنگ فردیت مثبت است. در زیر، به هر یک از عناصر این مثلث به صورت نظری با ذکر مصادیق می‌پردازیم.



شکل دو

خصوصی‌سازی و توسعه‌یافتگی، منحنی جی

اگر قدرت اقتصادی به‌قدرت سیاسی بپیوندد، تمرکز اجتناب‌ناپذیر می‌شود. به‌عبارت دیگر، اگر قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی تفکیک شود، قدرت سیاسی تحت نظارت قرار می‌گیرد. این جملات از ***میلتون فریدمن*** است. به‌نظر می رسد که تاریخ اندیشه سیاسی چند قرن اخیر بر دوش این جملات استوار است. چگونه می‌توان نوعی سامان اجتماعی بنا کرد تا انسان بتواند در سایه آن قوا و استعداد عظیم خود را به‌تدریج بالفعل کند؟ چگونه می‌توان از سویی خواسته‌ها و اهداف شهروندان و از سوی دیگر خواسته‌ها و اهداف نهاد دولت را از مرحله غریزه به مرحله عقلانیت صعود بخشید؟ سخن فریدمن در دهه ۱۹۶۰ میلادی و در اوج مقبولیت تفکرات سوسیالیستی مطرح شده است، در شرایطی که سرمایه و مالکیت خصوصی و در نتیجه، فضای اندیشه و فکر خصوصی مورد تهاجم مدل اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفته بود. فریدمن نیز مانند دیگر اندیشمندان جدی علوم اجتماعی در فکر تنظیم، سامان‌دهی و مدیریت قدرت سیاسی است؛ موضوعی که هم‌چنان در کوران تحولات ملی و بین‌المللی قرار دارد. درواقع، نتیجه این موضوع سیاسی مهم است: هر نوعی از نظام سیاسی به شهروند خاصی منتهی می‌شود. پس اگر مقصود، شهروند معقول، رو به رشد و عبور کرده از غریزه است، چگونه باید به قدرت و در رأس آن قدرت سیاسی سامان داد تا فضا و ساختار لازم برای رشد پدیدار شود. از این رو، مفهوم کارآمدی مرکزیت پیدا می‌کند. کارآمدی نه صرفاً به‌معنای رقم و اعداد، بلکه به‌معنای تحقق و شکوفایی استعدادهاست و در نهایت به‌معنای ایجاد فضایی است که هر فرد با فکر و تجربه و حتی سعی و خطا، به پاره‌ای از استعدادهای خود دست یابد. این سؤال کلیدی را می‌توان مطرح کرد که: چه نوع رابطه‌ای میان رشد شهروندان و ساختار دولت وجود دارد؟ در شرایط موجود بین‌المللی، ماهیت ساختار دولت با نحوه تولید ثروت در یک جامعه

ارتباط مستقیم دارد. براساس این تفکر، رشد شهروندان یک کشور در گرو تولید ثروت از طریق بخش خصوصی آن کشور است. ثروت خصوصی در نهایت به قاعده‌مند شدن رفتار دولت و تصمیم‌گیری‌های مبتنی بر منافع جامعه منجر خواهد شد که به‌نوبه خود از طریق فرآیندهای قانونی و نهادی، جایگاه مهم‌تری از دولت به شهروندان منتقل می‌شود. از تجربه مثبت ترکیه، هند و چین و تجربه منفی کوبا، کره شمالی و روسیه در این رابطه می‌توان نام برد.

فریدمن در پرورش اندیشه‌های خود می‌گوید که« تاریخ گواه مناسبی بر این اصل است که تمرکز قدرت بزرگ‌ترین تهدید برای آزادی انسان است. دولت برای تضمین آزادی افراد ضروری است، ولی در عین‌حال تمرکز قدرت در آن، آزادیهای فرد و جامعه را محدود می‌کند.» در متون مدنیّت و جامعه مدنی، گفته می‌شود که چارچوب حقوقی یک نظام سیاسی نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مدل نظری میان دولت، فرد، جامعه، تولید و ثروت، شیوه بهره‌برداری شهروندان از امکانات جامعه و استعداد خود را فراهم می‌کند. نظام حقوقی با مقررات و اصولی که تبیین می‌کند، خود می‌تواند از تمرکز قدرت جلوگیری کند و سپس مراقبتهای لازم در مرحله اجرا صورت می‌پذیرد. نظام حقوقی برای جلوگیری از تمرکز قدرت لازم است ولی کافی نیست. از عوامل دیگری که لازم است به نهادینه شدن نظام حقوقی و مقررات کمک کند، فرهنگ عمومی جامعه و ساختار تولید ثروت است. رابطه میان فرهنگ و اقتصاد ممکن است در جوامع مختلف تفاوت داشته باشد، ولی شرایط نسبتاً جهان‌شمول امروز در نظام بین‌الملل، فرهنگ را به‌شدت تحت تاثیر وضعیت اقتصادی قرار می‌دهد. در مباحث مربوط به نظام حقوقی یک جامعه، بخش مربوط به نحوه تولید ثروت، جایگاه افراد و دولت در ثروت‌اندوزی و قوانین مربوط به مالکیت، اهمیت ویژه‌ای دارند. رابطه میان

دولت و جامعه به ساختار اقتصادی مربوط می‌شود. هر قدر دولت و نظام حقوقی، وظیفه تولید ثروت و تمام مشتقات آن از قبیل: سرمایه‌گذاری، بانکداری، اشتغال و توزیع را به شهروندان واگذار کنند، به همان میزان فرصت رشد غیردولتی را تعقیب و تثبیت می‌نمایند. سپس دولت از طریق اخذ مالیات می‌تواند به مدیریت، نظارت و تامین امنیت عمومی بپردازد. این نوع رابطه مهم‌ترین دستاورد حقوقی و سیاسی عصر حاضر است که به‌تدریج در کشورهایی مانند ترکیه، کره جنوبی و آفریقای جنوبی تبلور یافته است. در غرب نیز این ارتباط نهادینه شده است. برای مثال، ۹۶درصد جمعیت شاغل امریکا برای بخش خصوصی کار می‌کنند و ۹۰درصد درآمد دولت از محل اخذ مالیات تامین می‌شود. درتمام کشورهای صنعتی، درصدها به همان صورت بالا هستند. در مقام مقایسه، در کل کشورهای اوپک اکثریت افراد توسط دولت استخدام می‌شوند و عمده درآمدهای دولتی از محل فروش نفت تامین می‌شود. این وضعیت، دولت را از جامعه مستقل می‌کند و نیاز به پاسخگویی و تعامل و حتی تغییر و اصلاح کاهش می‌یابد؛ وضعیتی که دولت رانتیه نامیده می‌شود. درنظامهای سیاسی مبتنی بر اصل رانتیه، فرد محدود می‌شود و خود را با فراساختارها تطبیق می‌دهد. هر نوع انتخاب و تصمیم و حتی اظهارنظر تحت‌الشعاع فراساختارها قرار می‌گیرد.

عصاره بحث بر این اصل مهم تاریخی مبتنی است که آزادی اندیشه و عمل و دوری از خصلتهای منفی فرهنگ سیاسی در گروی توسعه و ثروت خصوصی است. هرچند لفظ آزادی به تعریف نیاز دارد، اما وقتی یک نظام سیاسی شکل می‌گیرد، خودبه‌خود محدودیتهایی را تبیین می‌کند. آزادی به معنی حق انتخابهای متفاوت در نحوه زندگی کردن، اظهارنظر و تحلیل مسایل عمومی و ملی و تعامل داخلی و بین‌المللی است. نهاد دولت نه تنها برای تنظیم بازار آزاد کالاها و خدمات، بلکه برای سامان دادن به اختلافها و

تعارضات جامعه امری لازم و طبیعی است. به‌عبارت دیگر، دولت میانجی تعارضات در یک جامعه است و در عین‌حال خود نظام را حفظ می‌کند و منافعی فراتر از تجمیع منافع جریانها و گروههای اجتماعی ندارد. به میزانی که دولت منافعی فراتر از منافع جامعه پیدا کند، برای فعالیت شهروندان دستور کار مشخص خواهد کرد و چنین تحولی شهروندان را در طیف فعالیتهای خود محدود می‌کند. ثروت خصوصی افراد را از دولت مبری نمی‌سازد، بلکه روابط آنها را در چارچوب مقررات قرار می‌دهد، در حالی که فرد می‌تواند راههای مختلفی برای رشد فردی و ثروت‌اندوزی انتخاب کند.

رشد فردی میان تعریف دولت و نحوه تولید ثروت در آن جامعه واقع شده است. در عین حال، نحوه تولید ثروت، ماهیت دولت را مشخص می‌کند. مقررکردن قوانین حامی خصوصی‌سازی و تشویق به سرمایه‌گذاری خصوصی در دهه ۱۹۶۰ در مالزی و کره جنوبی، به ترتیباتی در این کشورها انجامید که در نهایت دولت را تابع بخش خصوصی کرد. هم‌اکنون، دولت کره جنوبی سیاستهایی را پی‌گیری می‌کند که به نفع بخش خصوصی است، همان‌طورکه در سطحی گسترده و با غلظتی بیشتر و پی‌آمدهایی قابل‌توجه‌تر، حزب کمونیست چین این رویکرد را انتخاب کرده است. این انتخاب و تصمیم دولتهای مالزی، کره جنوبی و چین ناظر بر اصل کلی‌تری است که با روندهای تمدنی جهانی سازگاری دارد: شریک شدن با بخش خصوصی در مدیریت کشور. این اتفاق در واقع از قرن شانزدهم در انگلستان شروع شد و نوعی تعامل میان سیاست و اقتصاد را نشان می‌دهد. اگر بخواهیم میان نکته اخیر و نکته‌ای که در ابتدای بحث مطرح کردیم ارتباطی برقرار کنیم، در واقع باید به اصل کارآمدی اشاره کنیم که این جابه‌جایی ساختار را به‌وجود آورده است. اعتقاد راسخ به تولید ثروت در بحث کارآمدی مستتر است. هنگامی که دولتی تولید ثروت را اصل قرار دهد، راه‌حلها و ساختارهای لازم را برای تحقق

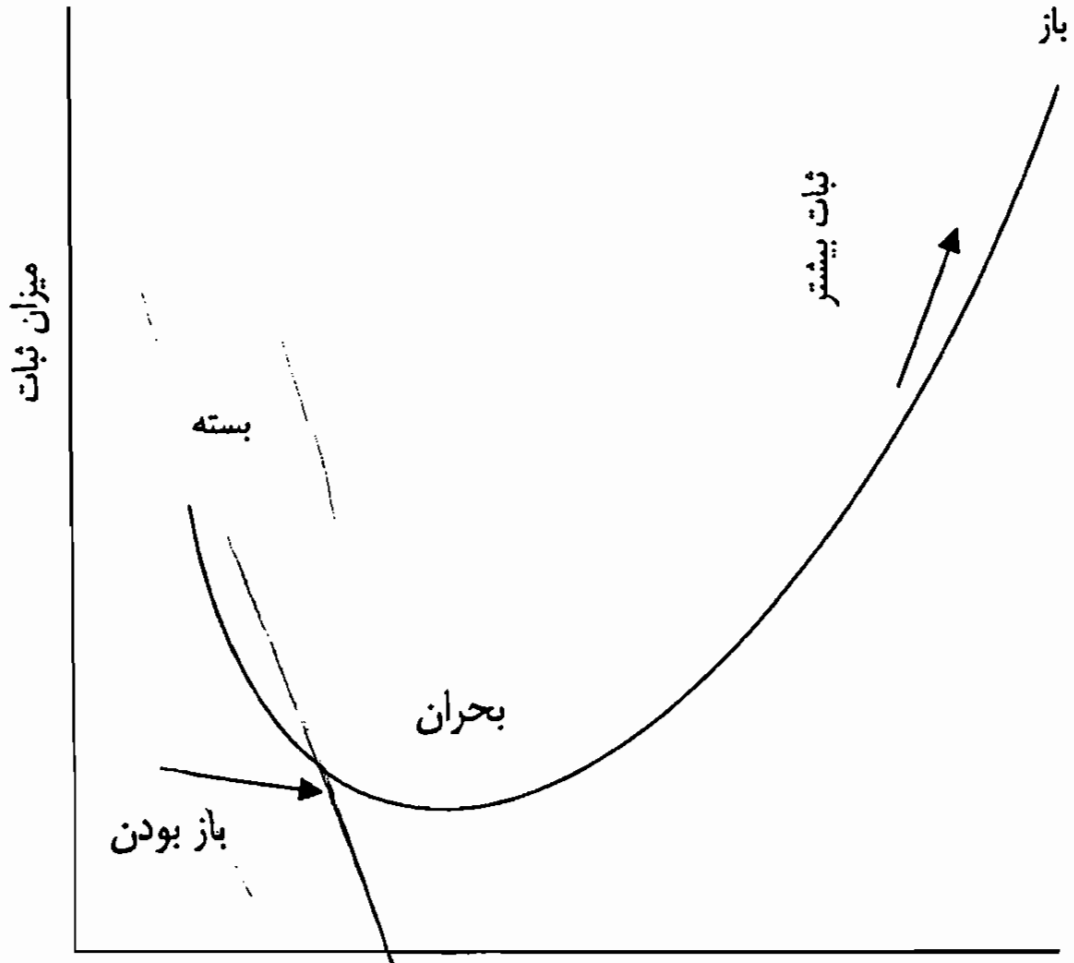
آن جستجو خواهد کرد. تجربه بشری نشان می‌دهد که دولت نمی‌تواند ثروت تولید کند و اگر در این فرآیندها وارد شود - مانند تجربه شوروی- شکست خواهد خورد. تولید ثروت با خلاقیت فردی به‌دست می‌آید و این نیز نتیجه ساختارهای مناسب، پایدار و باثبات است.

منحنی جی و تفکیک قدرت سیاسی از اقتصادی

محققی به نام *آیان برمر* در نظریه‌پردازی جدیدی تحت عنوان «منحنی جی» جلوه جدیدی از رشد و اهمیت تمرکز بر ثروت خصوصی و سپس توسعه سیاسی ارایه کرده است. مفروض برمر این است که ثبات کشورهایی مانند ژاپن، سوئد و آمریکا بر این امر مبتنی است که آنها از قرن گذشته به این سو، عمیقاً در نیروهای جهانی‌شدن ادغام شده‌اند. در این کشورها، نزاعهای سیاسی از طریق نهادهایی که از یکدیگر استقلال دارند، حل‌وفصل می‌شود و نه‌تنها مردم این کشورها بلکه مجموعه جهانی از چنین وضعیتی مطلع هستند. عنوان دوم کتاب برمر به این مسئله اشاره می‌کند که چگونه کشورها صعود یا سقوط می‌کنند. همان‌طور که در *نمودار یک* نشان داده شده است، کشورهایی که در قسمت چپ منحنی قرار دارند، کمتر باز هستند و به همین‌سان کشورهای سمت راست نسبت به نیروهای بین‌المللی بازتر هستند. هرقدرکه به طرف بالای منحنی حرکت می‌کنیم، ثبات کشورها افزایش می‌یابد. کشورهای بسته‌ای مانند کره شمالی در معرض آسیب قرار دارند، چون صرفاً با قواعد داخلی کار می‌کنند. در مقابل کشورهای باز، آنهایی‌اند که ساختارهایی هماهنگ و سازگار با نیروهای جهانی‌شدن دارند. تعامل فرهنگی، رسانه‌ای، اقتصادی و سرمایه‌گذاری، شاخصهای این سازگاری هستند. میزان باز بودن به وسعت باز بودن اندیشه‌ها، روشها و اطلاعات در درون و بیرون یک کشور را مشخص می‌کند. ثبات، دو ویژگی اصلی دارد: چگونه یک کشور این

ظرفیت را در خود ایجاد می‌کند تا ۱. شوکها را تحمل نماید و ۲. مانع ایجاد شوک شود. اما در نهایت، ثبات تابع نهادهای ثابت در یک کشور است؛ نهادهایی که هم به تولید ثروت کمک می‌کنند و هم ثروت را پس از تولید، تضمین و از آن برای شوکت ملی بهره‌برداری می‌کنند. تمام کشورهایی که باثبات هستند و با نهادهای تفکیک شدهٔ اقتصادی و سیاسی ثبات را به‌دست آورده‌اند، مبنای تولید ثروت را بخش خصوصی و خلاقیت فردی قلمداد می‌نمایند. این اصل نه‌تنها در کشورهای صنعتی اروپا، شمال آمریکا و ژاپن صدق می‌کند، بلکه تجربه جدید کشورهای تازه صنعتی شدهٔ آسیا نیز است.

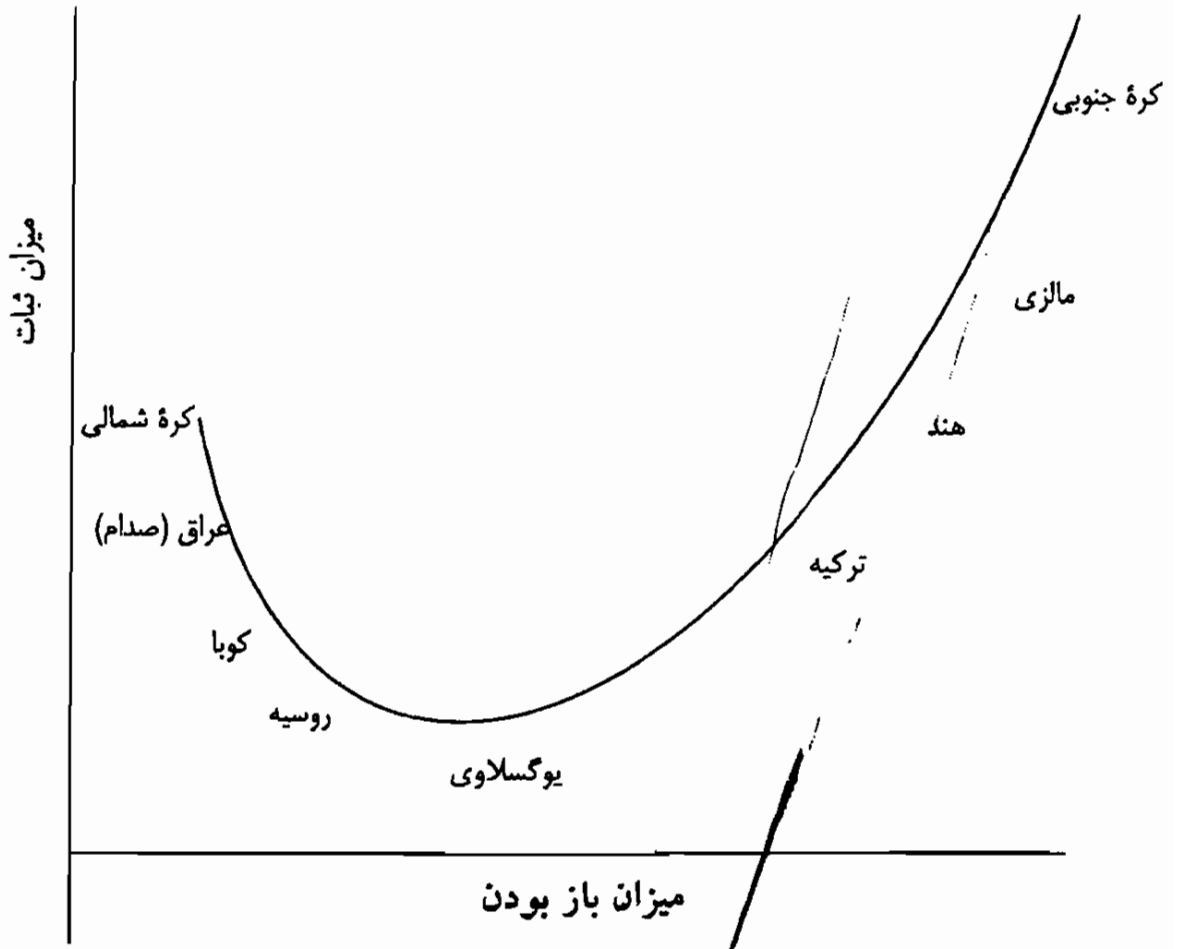
بخش چپ منحنی جی عمیق است؛ زیرا اگر کشوری به‌ظاهر باثبات، ارتباطاتی اساسی با جهان خارج ندارد، می‌تواند در عمق منحنی جی سقوط کند؛ هرچند حتی کشورهای باثبات که علاقه‌مند حرکت به طرف رشد هستند، ممکن است شوکها و بی‌ثباتی‌هایی را در فرایند رشد تجربه کنند. در بخشهای چپ منحنی معمولاً فضای یک کشور را می‌بندند و در قسمت راست آن را باز می‌کنند. اقتصاددانان عموماً معتقدند حرکت در این منحنی یک‌طرفه، از چپ به راست، از در حال توسعه‌نیافتگی به توسعه‌یافتگی است. کشورها در این مسیر در معرض شوکها، خطرات و بی‌ثباتی‌ها قرار دارند، اما رشد، مشکل و بحران نیز دارد. کشورهای اوپک را نیز در منحنی جی می‌توان مشاهده کرد. با توجه به اینکه موجودیت اقتصادی یک کشور نفت‌خیز تابع درآمد نفتی است و درآمدهای نفتی افت و خیز دارند، به‌همان میزان کشور نیز فراز و نشیب پیدا می‌کند. کاهش قیمت نفت ممکن است ونزوئلا را بی‌ثبات کند، ولی چنین تحولی به فراز و نشیب‌های بسیار در نروژ منجر نخواهد شد؛ زیرا در نروژ فرد در حوزه سیاست ملاک نیست بلکه نهادها شاخص هستند و علاوه بر اینکه نفت در ساختار اقتصادی آن نقش مستقیمی ندارد و در بودجه آن منعکس نیست، مبنای تولید ثروت افراد می‌باشد.



میزان باز بودن و ثبات در منحنی جی برای
سنجش رشد و نوع ورود به جهانی شدن

نمودار یک

کره شمالی، کوبا و عراق صدام کشورهای باثباتی بودند، زیرا دولتهای آنان ارتباطات جهانی نداشتند. کره شمالی کشوری است که تقریباً در طول تمام دوران موجودیتش بسته بوده است. بازشدن و در معرض قرار گرفتن، مهم‌ترین نگرانی امنیتی این کشورها بوده است. در معرض قرار گرفتن طبعاً باید تدریجی و با اصول همراه باشد تا زمینه رشد و تحول را ایجاد کند.



نمونه کشورها در منحنی جی

نمودار دو

ثبات این کشورها، حالتی مصنوعی دارد و تابع شرایط است نه نهادها. ثبات از نهادهایی سرچشمه می‌گیرد که دوام دارند و تابع غرایز فردی یا فراز و نشیبهای سیاسی نیستند. برای کره شمالی و کوبا، انزوای سیاسی یک فضیلت بوده و باعث استحکام درون‌گرایی و بسته شدن آنها در مقابل جریانهای بین‌المللی شده است. این نوع کشورها به استقبال فشار خارجی رفته‌اند تا با قطبی شدن بین آنها و فضای بین‌المللی، فرصتهای درمعرض قرار گرفتن جامعه، اطلاعات و اندیشه‌ها محدودتر شود. این وضعیت از نظر

سیاسی به نفع آنها بوده است. اگر گفتمانهای سیاسی، اقتصادی و فکری یک جامعه با محیط بین‌المللی تعامل نداشته باشد، آن جامعه رشد نمی‌کند. اگر دایره بحث را قدری وسیع‌تر کنیم، باید بگوییم که چنانچه گفتمانها فقط از دوایر دولتی بر جامعه سرازیر شوند و از جامعه به دوایر دولتی راه پیدا نکنند، جامعه و افراد رشد نمی‌کنند و خصلتهای منفی فرهنگ سیاسی در چنین ساختاری ظهور پیدا می‌کنند(نمودار دو).

از این رو، در نظریه‌پردازیهای روابط بین‌الملل، یک گروه نهاد دولت را برای رشد مضر تلقی کرده‌اند. تضاد میان دولت و پارلمان در یک کشور حتی اگر درحد سیاست‌گذاری باشد، برای گردش اطلاعات و فضای آزمونی اندیشه‌ها مفید است. ریشه ایجاد چنین فضایی برای رشد، در اهمیت داشتن، مربوط بودن و آزاد بودن جامعه در برابر دولت نهفته است. مایکل مور، کارگردان امریکایی، به‌دلیل برخورداری از فضا و ضمانت قانونی توانست علیه سیاستهای بوش فیلمی بسازد و مبانی فکری و عملی او را ابطال کند و میلیونها نفر نه‌تنها در امریکا بلکه در سراسر جهان، نقادیهای یک کارگردان از رییس جمهور امریکا را متوجه شوند. در همین چارچوب، فشارها و مطالعات مستقل سنای امریکا بود که دولت بوش را مجبور کرد در روشها و سیاستهای اعمال شده در زندان گوانتانامو تجدیدنظر کند. به‌این ترتیب، فضای غیردولتی مانع یک‌جانبه‌گرایی دولتها می‌شود. یکی از دلایل اصلی اینکه مایکل مور می‌تواند در امریکا این کار را انجام دهد ولی کارگردان روسی، کوبایی یا اهل کره شمالی توان چنین کاری را ندارد، استقلال اقتصادی جامعه و افراد از نهاد دولت در آمریکاست. مایکل مور برای تولید فیلم از دولت امریکا اجازه نگرفت و به پول آنها نیز نیاز نداشت. صدها شهروند مخالف بوش بدون اجازه دولت و حتی با وجود ظرفیت قانونی درج مورد در اوراق مالیاتی، می‌توانستند به مایکل مور پول دهند تا علیه بوش فیلمی بسازد. به‌دلیل وجود قانون و

تفکیک قوه قضائیه از قوه مجریه در امریکا، افراد ظرفیت، فضا و آزادی دارند تا سیاستهای دولت را بدون پی‌آمد نقد کنند. استقلال مالی جامعه از دولت چنین فضایی را تسهیل می‌کند. دولتهای کره‌شمالی و کوبا پول، امکانات و ثروت جامعه را دراختیار دارند و تکلیف فکری و سیاسی افراد را تعیین می‌کنند. فکر و اندیشه مردم کوبا در اختیار دولت کوباست، چرا که منابع مالی و معاش آنها در دست دولت است. استقلال مالی برای یک جامعه، شأن و علوّ طبع می‌آورد و معاش آنها را از فضاهای آلوده به قدرت و منافع دولت فاصله‌ای استراتژیک می‌بخشد. میان فکر و منابع درآمد رابطه وجود دارد. این رابطه مطلق نیست ولی جدی است. رشد علم در اروپا عمدتاً به‌دلیل فاصله گرفتن دولت از فضاهای تولید ثروت بود. رابطه میان رشد صنعتی و پول خصوصی اثبات شده است. اکثر پروژه‌های بزرگ صنعتی در اروپا و امریکا و اکنون در کره‌جنوبی، مالزی و چین، با پول حاصل از سرمایه‌گذاری و ثروت خصوصی اجرا شده است.

کنترل سیاسی و فرهنگی در کره شمالی، کوبا و ونزوئلا از طریق کنترل اقتصادی تسهیل و ممکن می‌شود. در چنین شرایطی فضای خصوصی، چه به‌معنای فکری آن و چه به‌معنای تولید ثروت بسته می‌شود. دولت مسلط و قوی مانع رشد فرد می‌شود. اتحاد جماهیر شوروی و ساختارهای کمونیستی شرق اروپا در نیمه دوم قرن بیستم بهترین مثال تاریخی است. پول نفت باعث تحکیم دیکتاتوری صدام در عراق شد. صنعت، دانشگاه، علم، هنر، بهداشت و رسانه‌ها همه دولتی شدند و در اختیار اقتدار مرکزی حزب بعث قرار گرفتند. چون دولت پول و ثروت داشت، تمام نهادها و افراد را در اختیار خود گرفت و استنباط مرکزی از کلیت کشور به جامعه تزریق شد. هنرمند با اجازه و نظارت دولت نقاشی می‌کشید، صنعتگر براساس اولویتهای دولت پروژه اجرا می‌کرد و استاد دانشگاه با رعایت استنباط مرکزی قلم می‌زد.

ساختار حزب بعث با دیکتاتوری صدام، عراق را به زندان بزرگی تبدیل کرد و عموم انسانها با استعدادهای مختلف رعایای یک استنباط مرکزی شدند. در چنین نظامی فرد و شهروند نمی‌تواند صعود کند، مانند پرندگانی که در باغ پرندگان هنگام صعود به توری برمی‌خورند و به پایین سقوط می‌کنند؛ زیرا تور، سقف تعیین می‌کند؛ مانند استنباط مرکزی و اولویتهای کانونی حزب بعث دیکتاتوری صدام. اگر در عراق جامعه‌ای بزرگ‌تر از دولت وجود داشت و رسانه‌ها نقش داشتند و هنرمندان فرصت ابراز نظر داشتند و قوه مقننه از قوه مجریه مستقل بود و دانشگاه از دولت پول نمی‌گرفت، صدام فرصت و حتی فکر تجاوز به خاک ایران و کویت را پیدا نمی‌کرد. در کشوری که نهادسازی نشود و جامعه از دولت مستقل نباشد و قوای سه‌گانه با استنباطی مرکزی مدیریت شوند، وقایعی مانند جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و فاجعه حمله عراق به کویت و درنتیجه امریکایی کردن کشورهای عربی خلیج فارس به‌ارمغان می‌رسد.[1] فرهنگ سیاسی غیرعقلایی در نتیجه محصول حاکمیت مطلق دولت بر اقتصاد، فرهنگ و روان جامعه است.

همان‌گونه که در بحث ساختاری فوق ملاحظه می‌شود، غیردولتی کردن فرآیندهای اقتصادی یک کشور منجر به فضاسازی‌های مؤثر برای رشد فکری و رفتاری می‌شود. از نکات قابل‌توجه پرسشنامه در این تحقیق، تفاوتهایی است که بخش خصوصی به پرسشنامه مطرح کرده‌اند. بین ۸ تا ۱۰ درصد سطح بدبینی بخش خصوصی به سؤالات، کمتر از گروه اجرایی و علمی است. شاید دلیل عمده این تفاوت وجود نسبی رقابت، وفور اقتصادی، خلاقیت فردی، مدیریت کارآمد و تعلق خاطر جمعی به تولید ثروت باشد. در گروه

---

۱. در رابطه با این بحث رجوع کنید به: محمود سریع‌القلم، «منحنی جی، خصوصی‌سازی اقتصادی و توسعه‌یافتگی،» *فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی* (دانشگاه شهید بهشتی)، شماره ۹، بهار ۱۳۸۶، ص‌ص ۱۱۶-۱۰۰.

تحصیل‌کرده‌ها در زبانهای خارجی نیز همین تفاوت با گروه اجرایی قابل مشاهده است. به‌عبارت دیگر، کسانی که به یک یا چند زبان‌خارجی مسلط هستند، توان مقایسه دارند و قابلیت فکری به مقایسه چند فرهنگ را پیدا کرده‌اند. از این رو، این افراد انسانهای رشد یافته‌تر بوده و با خودمحوری و خودخواهی کمتری روبه‌رو هستند. این علایم حاکی از مثبت بودن چالشها برای رشد فردی مستقل از نهاد دولت است. بسیاری از ویژگیهای منفی فرهنگ سیاسی، ناشی از حاکمیت مطلق دولت بر فرآیندهای اجتماعی و اقتصادی است.

عنصر دوم مثلثی که در شکل دو مطرح کردیم، محدود کردن دولت به تأمین امنیت، نظارت بر جامعه و حسن اجرای قانون است. تمرکز بیشتر امکانات در نهاد دولت زمینه‌ساز تجمع افراد برای کسب امکانات و امتیازات شده است و این فرآیند، شخصیتی ضعیف در میان ایرانیان را به‌ارمغان آورده است. هنگامی که دولت بخش قابل‌توجهی از امکانات را در خود متمرکز کند، جامعه سعی خواهد نمود خود را با دولت منطبق کند و در نتیجه آزادی عمل خود را در مسیر محدود می‌نماید. هرچند دولت ضرورتاً باید بر فرآیندهای سیاسی احاطه داشته باشد، ولی فرآیندهای اقتصادی و اجتماعی باید حریم خود را داشته و جامعه قدرت مانور خود را حفظ کند. در تاریخ چند هزار ساله ایران، دولت مقتدر مرکزی زمینه‌ساز فرهنگ سیاسی خاصی شده است. یکی از پرسشهای مهم دراین رابطه این است که، چرا اکثر ایرانی‌ها شیفته کسب و حفظ سمت دولتی هستند؟ البته این سؤال را نسبت به ملیتهای مختلفی می‌توان مطرح کرد ولی در رابطه با ایران، جدی‌تر و پررنگ‌تر است. سه دلیل ساختاری برای این مسئله وجود دارد که می‌توان آن را در نظریه‌ای تحت عنوان«**پاش**» خلاصه کرد: سمت دولتی، پول می‌آورد (پ)؛ سمت دولتی، امنیت می‌آورد (الف)؛ و سمت دولتی، شهرت می‌آورد (ش). در ادامه

به توضیح هر یک از این عوامل می‌پردازیم:

۱. سمت دولتی، پول و درآمد و ثروت و رانت اقتصادی می‌آورد. اصولاً، رفتار افراد را باید در ساختارها جستجو کرد. از دورانهای قدیم در ایران، نزدیکی به دستگاه دولتی، امکانات فراهم می‌آورده است. همین‌که فردی از طرف دربار قاجار والی ایالتی می‌شد، از فرصتهای تجاری، کشاورزی و مستغلات برای خود و خانواده و اطرافیان خود بهره‌برداری می‌کرد، ضمن اینکه سهم دربار را نیز پرداخت می‌نمود. در دوره پهلوی، این نوع فرصتها به معامله‌های بزرگ تجاری، تسلیحاتی، انرژی و وارداتی تبدیل شد و قرابت به دربار، زمینه‌های دسترسی به قراردادها و طرحهای دولتی را تسهیل کرد. متأسفانه سنتهای تاریخی در ایران، حاکمیت اندیشه‌ها و راه‌حلهای چپ و سوسیالیستی برای مدیریت کشور، ساختارهای قدیم مبتنی بر دولت‌سالاری را تداوم بخشید. حکومتها دو وظیفه بنیادی دارند: اول حفظ امنیت و دوم، نظارت بر اجرای قانون. در کشورهای صنعتی و هم‌اکنون در مالزی، ترکیه و کره جنوبی، بیش از ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی را شرکتها و افراد خصوصی با فکر، همت و ارتباطات خود ایجاد می‌کنند. وقتی دولت مسئول معاش مردم باشد، آنان را در ساختاری قرار می‌دهد که خودبه‌خود تنبل می‌شوند و خلاقیت و نوآوری خود را از دست می‌دهند. ایرانی‌ها در جهان به ملتی بااستعداد و نوآور معروف هستند ولی عمده این خلاقیت، در خارج از ایران متبلور است، زیرا ساختار داخلی اقتصادی ما به‌شدت تحت‌الشعاع عملکرد و اولویتهای دولتی است. ژاپنی‌ها ۱۲۵ سال پیش تشخیص دادند که اقتصاد را باید غیردولتی کنند. چینی‌ها حدود ۳۰ سال پیش به این جمع‌بندی رسیدند و روس‌ها هنوز مشغول بحث کردن پیرامون مزایا و مضرات خصوصی‌سازی هستند.

افرادی که مستقل از دولت کار و درآمد و سرمایه تولید می‌کنند، شخصیت متفاوتی نیز دارند. کسی که با فکر خود، درآمد تولید می‌کند، نیازی به

صنعت مخرب «چاپلوسی»، «تملق» و «توجیه وضع موجود» ندارد. مهم‌ترین کار فرهنگی برای مبارزه با تملق، خصوصی‌سازی اقتصادی است. مبالغه، تعریف‌کردن‌های بیهوده از دیگران، انصاف در قضاوت، رفتار معقول اجتماعی و تحلیل منطقی از اوضاع جاری، عموماً تحت‌الشعاع معاش انسانهاست. میان منابع درآمد افراد و افکار آنان، ارتباط مستقیمی وجود دارد. رشد فکر در گروی منابع درآمد غیردولتی است. باتوجه به اینکه عموم ایرانیان یک لایه تجملاتی دارند و در پی بهترین وضعیت زندگی برای خود و فرزندان خود هستند، در محیطهای کاری که اغلب دولتی است، فضاها و شرایطی را ایجاد می‌کنند که درآمدهای به‌مراتب بیش‌تر از فیش حقوقی خود کسب کنند. از این رو، تملق، باندبازی، تظاهر، دروغ، توجیه سیاستهای موجود و غلط جلوه دادن شرایط زمان به‌طور طبیعی رواج پیدا می‌کند. درآمدهای خصوصی، انسانها را متعادل بار می‌آورد. حتی تدیّن و خداپرستی در گروی بسط درآمدهای خصوصی است. بزرگ‌ترین اهتمام برای گسترش اندیشه آزاد، تربیت انسانهای متعادل، بسط اعتقاد به ماوراءالطبیعه و زدودن خصلتهای تاریخی تملق، تظاهر و دروغ، غیردولتی کردن منابع معاش مردم ایران است.

۲. سمت دولتی، حریم امنیتی به‌دنبال می‌آورد. افرادی که سمت دولتی دارند، از فضای ذهنی و عینی امن‌تری برخوردارند و بسیاری از فعالیتهای خود ـ منطقی یا غیرمنطقی، مشروع یا نامشروع ـ را می‌توانند توجیه کرده و پیش ببرند. دولتی بودن، ارتباطات گسترده‌ای را فراهم می‌آورد و افراد در فضاهایی کار کرده و تنفس می‌کنند که پشتیبان دارند. ارتباطات دولتی، افراد را مصونیت می‌بخشد. افرادی که سمت دولتی دارند، سعی می‌کنند در همه نهادها و سازمانها، آشنا داشته باشند و اگر لازم بود، سهم آنها را تأمین کنند تا بتوانند به فعالیتهای خود ادامه دهند. شهروندانی که عاری از این ارتباطات هستند، هرچند بر روی کاغذ قانون، حقوق دارند ولی در عمل، فاقد پشتیبان

بوده و احساس ناامنی می‌کنند. فساد مالی در دولتها از کجا ناشی می‌شود؟ از آنجا که افرادی برای تأمین امنیت خود در فضاهای دولتی به‌دنبال تشکیل شبکه‌های دولتی و ارتباطی هستند، هر جا که پول باشد، استعداد فساد هم وجود دارد. پول و ثروت نزد بخش خصوصی به‌مراتب سالم‌تر از پول و ثروت نزد بخش دولتی است. بی‌دلیل نیست که کشورهای اسکاندیناوی طی سالها سالم‌ترین نظام دولتی را داشته‌اند. زیرا دولت در چند هزار نفر کارمند خلاصه می‌شود و بقیه افراد جامعه زندگی خود را با شرکتها و تولید درآمد از طریق کار خصوصی تعریف می‌کنند. وقتی شهروندان نروژی، فنلاندی و سوئدی به دولت می‌اندیشند، آن را نهادی برای تأمین نظم و امنیت عمومی و اجرای قانون و تنظیم روابط با جهان تلقی می‌کنند. افراد به‌گونه‌ای تربیت شده‌اند و منظومه انتظارات آنها با روشی سامان یافته است که در پی «فضاهای غیردولتی» برای تأمین نیازهای زندگی خود باشند. از این‌رو، لزومی ندارد که ارتباطات دولتی ایجاد کنند، در نهادهای دولتی آشنا داشته باشند و فراتر از قانون و قوه قضائیه، در پی منابع دیگر تحقق امنیت فردی و خانوادگی باشند. بی‌دلیل نیست که از سال ۱۸۶۰ تاکنون، بیش از ۹۰ درصد خلاقیتهای صنعتی و نوآوریهای فناوری را افراد و شرکتهای خصوصی ایجاد کرده‌اند. *بیل گیتس* با فکر و اهتمام خود شرکت عظیم «مایکروسافت» را بنا کرد. اگر کنگره آمریکا در دهه ۱۹۷۰ و زمان ورود کامپیوتر به نسلهای جدید، بودجه‌ای را برای بسط فناوری اختصاص داده بود و چند شرکت دولتی را مسئول این کار کرده بود، بشریت هنوز در نسل دوم کامپیوتر متوقف مانده بود. برای سامان دادن به نظامهای اجتماعی رو به رشد، هیچ نیروی دیگری جز کار خصوصی تاکنون کشف نشده است. به‌درجه‌ای که دولت سایه خود را بر زندگی اقتصادی مردم گسترش می‌دهد، خودبه‌خود ساختارهای فساد مالی را نیز بسط می‌دهد. انسانها باید از طریق قانون و حسن اجرای قانون احساس

امنیت کنند نه از طریق ارتباطات و داشتن آشنا در راهروهای قدرت. در فضاهای دولتی برای آنکه کاری انجام پذیرد، رضایت افراد و تأمین منافع آنها ملاک است اما در محیطهای بخش خصوصی، پیشبرد کار اهمیت دارد و جایگاه افراد به‌میزانی که کار و طرحی را تحقق بخشند، سنجیده می‌شود.

۳. سمت دولتی، شهرت می‌آورد. در جوامعی که دولت معاش مردم را تأمین می‌کند، اعتبار افراد رابطه مستقیمی با ارتباط آنان با دولت دارد. صنعت دولتی، دانشگاه دولتی، علم دولتی، درمان دولتی، تحقیق دولتی، حمل‌ونقل دولتی و رسانه‌های دولتی، فرصتی به شهروندان نمی‌دهد که موضوع و خواسته‌ای را خارج از دستگاه دولتی تعریف کنند. ***ماهاتیر محمد*** در اقدامی شجاعانه و با برنامه‌ای تدریجی، آب و برق و گاز و تلفن در مالزی را غیردولتی کرد و به شرکتهای خصوصی گفت: «شما در قبال مردم، مسئول هستید. در مقابل، مردم کارآمدی را از شرکتها می‌خواهند نه از دولت. دولت در نهایت ناظر بر اقدامات بخش خصوصی است.» اصولاً نویسنده، مبتکر، مخترع، بانکدار، استاد دانشگاه، کارگردان و مدیری که اعتبار خود را از دولت گرفته باشد، ارزش مصنوعی دارد. دلیل بسیار مهمی برای این ادعا وجود دارد. اعتبار افراد و نهادها در فضاهای رقابتی مشخص می‌شود. در نهاد دولت، رقابتی در کار نیست. یکی از دلایل رکود دانشگاهها در ایران، فقدان رقابت میان اساتید است. در دانشگاههای معتبر جهان، ارزش یک دانشگاهی به مقدار تولید و پژوهشی است که در رشته خود انجام داده و مورد تأیید همکاران او قرار گرفته است و نه بر اساس سنوات تدریس و مدرک دکتری. در این نوع دانشگاههای معتبر، حتی دو استاد از یک سطح حقوق و مزایا برخوردار نیستند و فیش حقوقی هر یک بر اساس خلاقیت پژوهشی اوست. ارزش یک کارگردان در این نیست که دولت برجستگی و مهارت او را تشخیص داده و به او جایزه بدهد، بلکه در فضاهای به‌شدت رقابتی میان کارگردانان داخلی و

خارجی است. ممکن است دولت به بهترین کارمند خود جایزه‌ای اختصاص دهد، ولی نمی‌تواند بهترین کتاب سال را تعیین کند و یا چهره‌های ماندگار را تشخیص دهد. بهترین کشاورز را صنف کشاورزان انتخاب می‌کنند و نه وزارت کشاورزی. کارآمدترین صنعتگر را صنف صنعتگران به جامعه معرفی می‌کنند و نه وزارت صنایع. افرادی که در نهادهای دولتی هستند، نمی‌توانند سطح تخصص شهروندان را با اعطای جوایز دولتی تشخیص دهند. شهرت و اعتبار برای آنکه واقعی باشد، باید با معیارها و انتخاب‌کنندگان غیردولتی مورد سنجش قرار گیرد.

وقتی که دولت مسئول تقسیم شهرت و اعتبار باشد، معنای تخصص از بین می‌رود. افراد از این طریق می‌توانند در راهروهای دولت درپی کسب ارتباطات باشند تا سهمی از اعتبار و شهرت را به‌دست آورند. ***فرانسوا میتران*** پس از ۲۹ سال عضویت در حزب سوسیالیست فرانسه و طی مراحل مختلف سیاسی و اجتماعی، به ریاست‌جمهوری رسید. اوحقوق‌دانی بود که پس از ۳۰ سال آشنایی با پیچیدگیهای داخلی و بین‌المللی فرانسه، به چنین سمتی دست یافت. لازم نیست به وی تبریک بگوییم. باید به آن سیستمی تبریک گفت که ساختاری را فراهم کرده است تا میتران‌ها در آن رییس‌جمهور شوند. هنگامی که شهرت یافتن، دولتی شود، افراد سعی می‌کنند در حاشیه دولت بمانند تا به‌طور طبیعی غریزه‌های آنان ارضا شود. امروزه از ***جان میجر*** نخست‌وزیر سابق انگلیس و یا از ***کلینتون*** رییس‌جمهور سابق آمریکا خبری نیست، چون آنها فقط در یک دوره‌ای محدود، فرصت داشتند تمام استعداد و خلاقیت خود را در صحنه سیاست و مدیریت و کشورداری به نمایش بگذارند. در ایران، افراد برای دهه‌ها در انتظار قدرت می‌نشینند زیرا فراتر از قدرت و سمت سیاسی، شهرت و کار دیگر، از اعتبار چندانی برخوردار نیستند. نوشتن کتاب و خاطرات، کار خیریه، راه‌اندازی مؤسسات خصوصی و تحقیقاتی،

رسیدگی به ایتام، تدریس، علاقه به هنر، تئاتر، موسیقی، گالری عکس و نقاشی چندان چنگی به دل نمی‌زند. در نهاد دولت است که افراد سخنان خود را مطرح می‌کنند و در رسانه‌های بصری و غیربصری، انعکاس می‌یابند. اما اگر رسانه‌های غیردولتی با دولتی رقابت کنند، آنگاه می‌توان اهمیت سخن و فکر و کالا را مشخص کرد. روان‌شناسان می‌گویند، چون شخصیت ایرانی در کودکی و نوجوانی سرکوب می‌شود، در سنین بالاتر نیاز شدیدی به نمایش و جلب رضایت و تأیید دیگران پیدا می‌کند. صحنه دولتی و سیاسی، بهترین فضایی است که افراد نیازهای غریزی و روانی خود را تأمین کنند. بنابراین، شهرت و اعتبار به درجه‌ای که برخاسته از نهادهای دولتی باشد، مصنوعی و آمیخته به منافع و وفاداری به دولت است و به درجه‌ای که نتیجه رقابت در فضاهای غیردولتی و ارزیابی افراد غیردولتی باشد، واقعی‌تر خواهد بود. اگر جوایز اسکار و بهترین خبرنگار و برجسته‌ترین نویسنده در آمریکا را به عهده کاخ سفید بگذارند، معلوم نیست چگونه افرادی انتخاب شوند. خصوصی‌سازی و اعتبار بخشیدن به جامعه، نه تنها در تولید ثروت و کار اقتصادی، بلکه در تولید اندیشه و هنر نیز می‌باشد.

نظریه«**پاش**» برخاسته از تجربه بشری است. تاریخ، معرف این واقعیت است که بزرگ شدن دولت به ضرر مردم یک جامعه و رشد آنهاست. ایرانی‌ها نه تنها استعداد رشد دارند، بلکه ظرفیت الگوسازی را نیز دارا هستند. هم‌اکنون تجربه بشری این است که تنها با ایجاد ساختارهای مناسب، می‌توان شهروندان را به‌سوی خلاقیت و رشد هدایت کرد. ساختارهای عقلایی، انسانهای عقلایی به‌وجود می‌آورند. اگر ایرانی‌ها به سمت دولتی علاقه‌مند شده‌اند، ناشی از ذات آنها نیست، بلکه به‌دلیل وجود ساختارهای مخالف با رشد است. از ***دنگ شائوپینگ*** پدر چین نوین پرسیدند: «شما زمانی سوسیالیسم را ترویج می‌کردید، چگونه اکنون به بخش خصوصی روی

آورده‌اید؟» او پاسخ داد: «ما در پی سعادت مردم چین بودیم. الان به این نتیجه رسیده‌ایم راه سعادت از طریق خصوصی‌سازی است و مردم، خود باید ثروت تولید کنند». به لحاظ فلسفی و اخلاقی، مزیت مهم تفکیک ثروت‌یابی از دولت این است که فکر، هنر و رسانه از دولت و فضاهای آمیخته به منافع و خواسته‌های فردی رهایی می‌یابد. ثروت‌یابی مردم، ساختاری را ایجاد می‌کند که دولت صرفاً وظیفه خود را نظارت بر قانون تعریف کند. اگر امور و سرنوشت یک ملت نزد دولت باشد، یکسان‌سازی فکری و استنباط ایجاد می‌شود. به هر میزانی که جامعه نقش پیدا کند، رنگین‌کمان تفکر و استنباط و به‌تبع آن، رسانه و تولید ثروت و معاش ایجاد می‌گردد. زمانی ایران، ژاپن خاورمیانه می‌شود و یا طی بیست سال آینده، طبق خواسته سند چشم‌انداز، جایگاه اول منطقه‌ای را پیدا می‌کند که جامعه ایرانی رشد کند، نه آنکه دولت روز به روز حجیم‌تر شود. ایرانی برای آنکه زندگی مطلوبی داشته باشد، در شرایط فعلی ناچار است خود را در فضاهای دولتی تعریف کند. اگر بخواهیم از تجربیات دیگر ملل و به‌خصوص ملل آسیایی درسی آموخته باشیم، آینده رشد ایران و ایرانی در کانون غیردولتی کردن اقتصاد کشور و محدود کردن دولت به حوزه نظارت و تأمین امنیت است. فرهنگ سیاسی عقلایی در چنین ساختارهایی فرصت ظهور پیدا می‌کند.

عنصر سوم در مثلث تحول در فرهنگ سیاسی(شکل دو)، حرکت در راستای تقویت فرد است. یکی از کلیدی‌ترین کانونهای بحث فرهنگ سیاسی ایران که صورت انباشته شده تاریخی دارد، ضعیف بودن فرد است. بررسی دو ساختار اقتصادی و دولتی در صفحات گذشته، به‌وضوح روشن می‌نماید که چگونه در تاریخ ایران، فرد ضعیف مانده است. در واقع ضعیف ماندن شهروند و رشد و تداوم پوپولیسم، دو روی یک سکه‌اند. اینکه فرد به هر جهتی ممکن است سوق پیدا کند، به دلیل ضعیف‌بودن اوست. نداشتن قدرت تشخیص،

مطالعه محدود، وابستگیهای‌معاش و فقدان تشکلهایی که تحلیل فکری ارایه دهند، از جمله دلایلی است که فرد را به هر سویی هدایت می‌کند. یکی از بهترین کتابها که به بررسی رابطه میان رشد و فرد می‌پردازد، کتاب ***هشام شرابی*** است تحت‌عنوان ***پدرسالاری جدید*** که دانشگاه آکسفورد در سال ۱۹۸۸ به‌چاپ رسانده است.[1] شرابی که در رابطه با وضعیت اجتماعی جوامع عربی تجزیه و تحلیل می‌کند، مستقیم بودن رابطه میان عقب‌ماندگی و انسان ضعیف را به‌تصویر می‌کشد. او پدرسالاری را پارادایم کانونی عقب‌ماندگی در جوامع عربی تلقی می‌کند. فرضیه اصلی او مطرح می‌نماید که فرآیندهای آرام و ازهم گسیخته تجدد که به جامعه عربی تزریق گردید، نتوانست روابط میان انسانها را متحول کند و بیداری عربی در لایه‌های اجتماعی و فرهنگی موفق نبوده است. او اظهار می‌دارد که روابط میان انسانها در شرایطی رشد می‌کند که جنبه افقی داشته باشد و نه عمودی. در مناسبات عمودی میان پدر و فرزند و رییس و مرئوس، خواسته بزرگ‌تر حالت مطلق دارد و فرصت فکر، اظهار نظر، اعتراض معقول، تعامل استدلالی و حیات منطقی میان انسانها را از میان برمیدارد.[2] در چنین نظام اجتماعی، همیشه بزرگ‌تر مراقب دیگران است، زیرا شهروندان استقلال‌رأی و ظرفیت تصمیم‌گیری ندارند. بزرگ‌تر بهتر از دیگران می‌فهمد. افراد محتاج نصیحت هستند و بزرگ‌ترها باید از زیردستها محافظت کنند. به‌زعم هشام شرابی، ریشه‌های اقتدارگرایی نیز از همین رابطه عمودی نشأت می‌گیرد.[3] وجود سالارها در خانواده، مدرسه، تلویزیون، ادارات و نظامهای مدیریتی مانع از رشد فرد می‌شود و او بر سرنوشت خود مسلط نمی‌گردد. ضروری است که مطرح شود، پدرسالاری در

---

1. Hisham Sharabi, *Neopatriarchy: A Theory of Distorted Change in Arab Society*, Oxford: Oxford University Press, 1988.
2. Ibid., p.7.
3. Ibid., p.11.

اروپا و آسیا وجود داشته و تنها از طریق فرآیندهای صنعتی‌شدن متحول شده است.

هدف پدرسالاری، زیرمجموعه قرار دادن دیگران است و از این رو، اندیشه سیاسی عرب در دهه‌های اخیر که تأکید را بر ناسیونالیسم عرب قرار داد، نتوانست کشور را هم‌وزن فرد در فرآیندهای تجدد و توسعه‌یافتگی قرار دهد. به‌عبارت دیگر، ضمن اینکه فرد برای خود ارزش قائل باشد، برای تعالی کشور خود از طریق ارتباطات معقول با انسانهای دیگر اهتمام ورزد. در قالب کشورهای عربی، هدف از اهتمام در سطح جامعه، کار برای وزیر، وکیل، و سفیر و شاه نباشد، بلکه برای کلیت و منطق یک نظام اجتماعی و اقتصادی فعالیت کند. ضمن اینکه در آن چارچوب، خود و فکر و تخصص خود را نیز تعریف می‌کند. در قالب پدرسالاری، معنای سمت، منش، قدرت و ثروت در رابطه با افراد سالار تعریف می‌شود و نه جامعه، کشور و هدفی فراتر از منافع سالارها. نتیجه این فرآیند، ضعیف شدن کشور و فرد در یک جریان خدمت‌رسانی به سالارها خواهد بود. به‌همین دلیل، در ناخودآگاه یک شهروند آلمانی، مصالح آلمان به‌مراتب مهم‌تر از صدر اعظم آن کشور است؛ صدراعظم صرفاً وظایفی به‌عهده دارد که در چارچوبهای قانونی باید آنها را تحقق بخشد. این ساختار در کانون خود تملق را بر نمی‌تابد و تلقی شهروند از دیگران کارکردگرایانه است و اصولاً نیازی به تملق، مبالغه و مدح نیست. در هر دو سیستم پدرسالار و صنعتی، افراد می‌توانند ثروتمند شوند اما در نظام پدرسالار، فرد با ارتباط و اتصالات خانوادگی ثروتمند می‌شود و در سیستم صنعتی مانند بیل‌گیتس از طریق فکر، تشخیص، اهتمام و ابزار بازار آزاد. در ساختار پدرسالار، فرد می‌آموزد که کاملاً مطیع باشد و قضاوت بزرگ‌تر را بپذیرد، بحث نکند، استدلال ننماید زیرا که عقلی فراتر از عقل او و دیگران، تکلیف همه را روشن می‌کند. هشام شرابی با اشاره به تحقیقات روان‌شناس

اجتماعی لبنانی، ***علی زیبور***، اظهار می‌دارد که« سرکوب فرد در خانواده، فرهنگی به او منتقل می‌کند که در سنین بالاتر و در سطح اجتماعی، او را در مسیر راضی شدن از وضع موجود و تعطیلی فرهنگ نقادی سوق می‌دهد.»[۱]

در نهایت، سه ویژگی می‌تواند هر جامعه‌ای را از هر نوع خطر و تهدیدی نجات دهد و از تضعیف و عدم رشد آن جلوگیری کند: فرهنگ رقابت، فرهنگ نقد و فرهنگ مناظره. در هر جامعه‌ای که مقررات و فرهنگ ناگفته آن، نقد را تسهیل و ترغیب کند، خودبه‌خود رشد و توسعه ایجاد میشود. فضاهای رقابت، نقد و مناظره در تمامی سطوح جامعه می‌تواند ظهور کند: صنعت، دانشگاه، سیاست خارجی، انتخابات، سیاست‌گذاریها، تولید ثروت و رسانه‌ها. مهم‌ترین پی‌آمد ساختاری برای شهروندان در فضایی که رقابت، نقد و مناظره بر آن مستتر باشد، امنیت روانی و امید به آینده است. آیا تا به‌حال دیده شده که گروهی از ژاپن به‌عنوان مثال به چین بروند و از آنجا مسایل کشور خود را نقد کنند؟ عموم فضاها برای تقابل فکری و مناظره در ژاپن فراهم است. طرح دیدگاههای مختلف نسبت به یک موضوع، فکر انسانها را فعال، تحقیقات را واقعی‌تر و پدرسالاری را تضعیف می‌نماید. هنگامی که نقد و مناظره نباشد، فرد هر سخنی را از بزرگ‌تر می‌پذیرد. این پذیرش به تعبیر هشام شرابی ناشی از احترام به بزرگ‌تر است که ریشه در محبت و ترس هم‌زمان دارد.[۲]

هشام شرابی می‌افزاید که در شرایط وجود ساختار پدرسالاری، تنظیم و نهادینه کردن قرارداد اجتماعی امکان‌پذیر نیست، زیرا که وضعیت جامعه نتیجه خواسته‌های ثروتمندان و قدرتمندان است. قانون نه در اختیار جامعه بلکه در خدمت صاحبان ثروت و سمت است. شرابی این چارچوب را در تبیین ساختارهای اجتماعی و اقتصادی بسیاری از کشورهای عربی مانند لیبی،

---

1. Ibid., p. 41.
2. Ibid., p. 43.

سودان، سوریه و عراق صدام مطرح می‌نماید. در این ساختارها تطابق، مقدم بر اصالت فرد و اطاعت فراتر از استقلال رأی است و در نتیجه، استعداد و فکر را تخریب می‌کند.[۱] شرابی تغییر در جوامع عربی را در فقدان نقد، مناظره و گفتگو میان گروهها و جریانها تنها در دو بدیل خلاصه می‌کند: یا اطاعت مطلق و یا شورش. به عبارت دیگر، او فرهنگ پدرسالاری را عاری از فرهنگ تعدیل، اصلاح و تغییرات تدریجی می‌داند و در فقدان مناظره، فرهنگ سیاسی حالت قطبی پیدا می‌کند و در درون طیف قدرت مانور را از دست می‌دهد.[۲]

منتسکیو امپراتوری عثمانی را به دولتی تعبیر می‌کند که در آن شهروندی وجود نداشت و مناسبات نه از طریق تبادل استدلال، بلکه از مسیر اطاعت و پدرسالاری صورت می‌پذیرفت که نتیجه آن رکود و سقوط ناگهانی بود.[۳] شرابی سرنوشت فرهنگ سیاسی جوامع عربی را به‌واسطه پدرسالاری این‌گونه تفسیر می‌کند که، شهروند یا باید کاملاً از اقتدار اطاعت می‌کرد و یا در مقابل آن قرار می‌گرفت. فرهنگ تعامل میان شهروند و اقتدار که به نوعی مصالحه برسد و منافعی از هر دو به‌ارمغان آورد، در خمیرمایه رفتاری و فکری طرفین وجود نداشت. فقدان فرهنگ سیاسی تعاملی و دربرگیرندهٔ مناظره و نقد، کنشها و واکنشهای حفظ وضع موجود را تسهیل کرده و مانع رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی عرب شده است. در این چارچوب، افراد رعایا هستند و نه شهروند که نه‌تنها باید از حقوق مدنی برخوردار باشند بلکه فرصت تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیریها را نیز پیدا کنند.[۴]

هنگامی‌که فرد رشد کند، به‌تدریج جامعه به گروههای مختلف فکری و

---

1. Ibid., p. 47.
2. Ibid., p. 53.
3. Ibid., pp. 53-55.
4. Ibid., p. 66.

کارکردی تقسیم‌شده و تشکل اصالت می‌یابد. برای آن‌که جامعه نظم و سامان خود را حفظ کند و ضمناً در مسیر رشد و توسعه قرار گیرد، چاره‌ای جز مصالحه گروهها با یکدیگر نیست که در این فرآیند نه‌تنها یکدیگر را تحمل کنند بلکه به تعبیر روسو به ذهنیتی مشترک از سرنوشت جمعی خود دست یابند. بنابراین، تحمل آراء و خصلت مصالحه ناشی از رشد فکری و تضعیف پدرسالاری است. در چنین قالبی است که مفهومی به‌نام جامعه معنا می‌یابد. در حالی که در ساختار پدرسالاری، فرد مهم است و مسایل مربوط به فرد و روابط افراد. کسی پاداش می‌گیرد که رابطه داشته باشد و فردی رشد می‌کند که مورد عنایت چارچوب پدرسالاری باشد. در مقابل، توانایی،کارآمدی، زحمت فراوان و خدمت مستقل و کارکردگرایانه معنا ندارد. به‌همین دلیل، افراد در ساختارهای پدرسالار می‌آموزند که شبکه ارتباطات خود را تقویت کنند و مطیع بودن خود را در همه محافل، سازمانها و نهادها نشان دهند تا از مزایا و امکانات برخوردار گردند. درساختار پدرسالار، سمت بسیار کلیدی است و نه‌تنها فرصتها را ایجاد می‌کند، بلکه همان‌گونه که قبلاً در این فصل بحث شد، امنیت نیز به‌ارمغان می‌آورد. به‌همین دلیل، در ساختارهای پدرسالار، سمت داشتن یک مزیت است و نه فرصت برای ارایه خدمات به جامعه.[1] فرهنگ سیاسی مبتنی بر روابط عمودی و پدرسالانه در نهایت مانع تغییر و تحول شده و جوامع را در وضع موجود خود حفظ می‌کند، زیرا فرد قابلیتهای تغییر خود را در این ساختارها از دست می‌دهد. تحول در فرهنگ سیاسی، دو نقطه شروع دارد: استقلال فکری و استقلال مالی. معقول شدن رفتار دولت نیز از طریق تقویت فرد آغاز می‌گردد. این به‌معنای فردیت مثبت است که زمینه‌ساز تحول در جامعه و روابط میان جامعه و دولت می‌شود.

---

1. Ibid., pp. 131-132.

جامعه ایرانی، جامعه‌ای با یک لایه مشترک فرهنگی نیست. درمناطق مختلف کشور، سطوح مختلف توسعه‌یافتگی فردی و محیطی مشاهده می‌شود. تنها در شهر تهران، دهها فرهنگ رفتاری و نظام فکری وجود دارد. به‌رغم این تنوع، مهم‌ترین وظیفه نظام آموزشی و رسانه‌ها، انتقال فرهنگ مدنیت است که فرد را متحول کند، به او استقلال بخشد و روابط او با محیط بیرونی و انسانهای دیگر را دوجانبه، منطقی و استدلالی نماید. تحول در نظام آموزشی فقط بخشی از معادله تغییر در فرهنگ سیاسی ایرانی است. اراده‌های قوی و اندیشه‌های والا لازم است تا ساختار معیشت و تولید ثروت را به نفع جامعه متحول نماید؛ همان‌گونه که زاویه اصلی در مثلث شکل دو این فصل، غیردولتی کردن اقتصاد ملی قلمداد شده است. در شرایطی که انسانها با همت و فکر و سازمان‌دهی خود، نیازهای مالی خود را تأمین کنند، جامعه‌ای که در آن زندگی می کنند اهمیت می‌یابد. این اهمیت، از محیط زیست آن جامعه گرفته تا سرنوشت سیاسی و جهت‌گیری‌های آینده آن ارزشمند می‌شود. شهروندان نسبت به جغرافیایی که در آن ثروت تولید می‌کنند، احساس مسئولیت خواهند کرد. در این بحث می‌توانیم تا آنجا پیش رویم که تعلق به خاک و وطن و ملی‌گرایی سیاسی را در گروی خصوصی‌سازی اقتصادی جستجو کنیم. علاقه به ثبات فکری، سیاسی و اجتماعی، خواسته تشکل یافته قشر عظیمی از جامعه خواهد بود که نه از طریق رانت، بلکه از مسیر اهتمام و فکر، ثروت تولید می‌کنند و به‌واسطه شایستگیهایی که دارند، به مناصب دست می‌یابند. بنابراین، فرهنگ سیاسی معقول و منسجم که تقویت‌کننده و تسهیل‌کننده توسعه عمومی ایران باشد، در راستای خصوصی‌سازی اقتصادی از یک سو و بارور کردن شهروندان ایرانی از طریق تحول در نظام آموزشی و رسانه‌ای از سوی دیگر، امکان‌پذیر خواهد بود. تحول ساختاری نیاز به مجری و تشخیص صحیح دارد. از آنجا که در کشورهای

درحال توسعه، جامعه عموماً ضعیف و تشکل نیافته است، مسئولیت تحول ساختاری بر عهده نخبگان سیاسی خواهد بود که مسایل کشور خود را ابتدا به‌درستی تشخیص دهند و سپس ساختارهای لازم را ایجاد نمایند؛ چنان‌که تحول در مالزی، ترکیه، سنگاپور، امارات، کره جنوبی و چین از طریق نخبگان سیاسی این کشورها طی چند دهه اخیر تحقق یافته است. با توجه به مشکل جدی تعامل میان ایرانیان، مهم‌ترین چالش پیش روی کشور در حوزه فرهنگ سیاسی، روشها و فرایندهای ایجاد تفاهم میان شهروندان به‌ویژه گروههای حرفه‌ای، متخصص و تصمیم‌گیرنده است. همان‌گونه که تحولات مکزیک، آرژانتین و برزیل در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی به‌وضوح نشانگر است، زمانی که نخبگان فکری و نخبگان سیاسی تفاهم، اشتراک نظری و عملی و در نهایت تشکل نداشته باشند، امور در اختیار پوپولیسم سیاسی که نتیجه پوپولیسم فکری است، قرار می‌گیرد. در برزیل، آرژانتین و مکزیک، زمانی که نخبگان فکری و سیاسی از دوایر غریزی به دوایر عقلانی و ادراک جمعی افقهای آینده کشور صعود کردند، جامعه نیز به‌همراه آنها پیشرفت کرد. از این رو، هرچند اصلاح ساختارها برای تحقق فرهنگ سیاسی عقلایی ضروری است، اما چنین تحولی در گروی بلوغ جمعی نخبگان سیاسی و نخبگان فکری در راستای مصالح یک کشور است.

ضمیمه (۱)

پرسشنامه

بسمه تعالی

دوست گرامی

هم‌وطن ارجمند

محقق عالیقدر،

با سلام،

این پرسشنامه جهت یک تحقیق پیرامون« فرهنگ سیاسی ایران» طراحی شده است. از اینکه چند دقیقه‌ای از وقت خود را در اختیار این تحقیق می‌گذارید، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

دو نکته در پاسخگویی به این پرسشنامه بسیار حائز اهمیت است:

۱. برای آنکه شناخت بهتری از جامعه عرضه گردد، وضعیت عمومی جامعه را به تجربه شخصی خود در پاسخ به سؤالات مقدم دارید؛

۲. با توجه به اینکه پاسخ این سؤالات، درجه‌های مختلفی از صحت مسئله را ممکن است نشان دهد، خواهشمند است به آن گزینه‌ای که بیشترین وزن علت را برای شما مطرح می‌کند، توجه نمایید.

مجدداً از «وقت» و «دقت» شما تشکر می‌نمایم.

محمود سریع‌القلم

دانشگاه شهید بهشتی

بسمه تعالی

لطفاً؛ محبت فرموده قبل از پاسخگویی صفحه اول را مطالعه فرمایید.

۱. □ جنس ..... ۲. □ تحصیلات .....

۳. □ سن ..... ۴. □ رشته تحصیلی .....

۵. □ نوع حرفه □علمی □اجرایی □ خصوصی

****

۱. چرا ما در رفتار، افکار، تعهدات و وظایف خود قاعده‌مند نیستیم؟ (معمولاً افکار ما بیش از اندازه منعطف و سیال است و قبل از شناخت نسبت به موضوع دست به اقدام می‌زنیم؟

□چون نسبت به افراد و محیط زندگی به شدت بی‌اعتماد هستیم.

□چون به طور تاریخی، ثبات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نداشته‌ایم.

□چون فرهنگ عمومی ما، قابل پیش‌بینی‌بودن را ضعف تلقی می‌کند.

□هیچ‌کدام و توضیح .....

۲. چرا ما نمی‌توانیم در انجام کارها درازمدت بیندیشیم و معمولاً در دستیابی به اهداف عجله می‌کنیم؟

☐چون به آینده اطمینان نداریم و جامعه را بی‌ثبات می‌دانیم.
☐چون کار دنیا را کوتاه‌مدت می‌دانیم و ارزشی برای آن قائل نیستیم.
☐چون به دلایل فرهنگی و اقتصادی، اعتقادی به کار تدریجی و زحمت فراوان نداریم.
☐هیچ‌کدام و توضیح .....

۳. چرا در فرهنگ ما فرد مهم‌تر از فکر است؟

☐چون هنوز نظام اجتماعی منسجمی ایجاد نکرده‌ایم.
☐چون در مجموع زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.
☐چون افراد احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.
☐هیچ‌کدام و توضیح .....

۴. آیا قائل به این مسئله هستید که ما ایرانیان در معاشرت منطقی، معقول و دو طرفه با یکدیگرمشکل داریم؟

☐خیلی زیاد ☐ خیلی کم
☐زیاد ☐ قبول ندارم
☐کم ☐ نظری ندارم

۱-۴. اگر زیاد و خیلی زیاد، کدام دلیل را از همه مهم‌تر می‌دانید؟

□چون بسیاری از ما، مفهوم صحیحی از خودمان نداریم و بیشتر با احساس و غریزه با یکدیگر معاشرت می‌کنیم.
□چون هنر گوش‌کردن به دیگران و یادگیری ما ضعیف است.
□چون بیشتر می‌خواهیم خوش باشیم تا معاشرت کنیم.
□چون هنوز نظام اجتماعی منسجمی ایجاد نکرده‌ایم.
□چون در مجموع، زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.
□چون افراد احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۵. چرا ما تفاوتهای یکدیگر را کمتر می‌پذیریم و بر کسی که دیدگاهش با ما متفاوت است القاب می‌گذاریم؟

□چون معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.
□چون نیاموخته‌ایم برای انسانهای دیگر، احترام و منزلت قائل شویم.
□چون روحیه و ژن استبدادی ما باعث می‌شود تا همه را مانند خودمان بخواهیم.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۶. چرا ما در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم، معمولاً نسبت به افراد قضاوت دوگانه پیش‌رو داریم؟

□چون ویژگیهای منفی افراد را بیش از ویژگیهای مثبت مورد توجه قرار می‌دهیم.

☐چون رشد دیگران را دلیل بر شکست و ضعیف‌شدن خود می‌دانیم.
☐چون در رابطه با گفتار و عمل دیگران، فکر و دقت نمی‌کنیم.
☐هیچ‌کدام و توضیح .....

۷. آیا به نظر شما ما از تضعیف و تخریب دیگران لذت می‌بریم؟

☐خیر
☐آری

۱-۷. اگر آری، کدام دلیل را مهم‌تر می‌دانید؟

☐چون نسبت به یکدیگر تعلق خاطر و هم‌وطنی و همشهری نمی‌کنیم.
☐چون بدی افراد را فراموش نمی‌کنیم و خیلی گذشت نداریم.
☐چون با رشد افراد مشکل داریم و اصولاً قواعد رقابت را نیاموخته‌ایم.
☐هیچ‌کدام و توضیح .....

۸. چرا ابعاد احساسی، هیجانی و عاطفی ما نسبت به ابعاد منطقی و عقلایی شخصیت‌مان قوی‌تر است؟

☐چون وضعیت اقتصادی بی‌ثباتی داریم.
☐چون به‌طور تاریخی، ثبات سیاسی نداشته‌ایم.
☐چون مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما، احساساتی و هیجانی است.
☐هیچ‌کدام و توضیح .....

۹. چرا مدیران ایرانی عموماً افراد مطیع و ضعیف را به‌عنوان همکار خود انتخاب می‌کنند و معمولاً از تملق لذت می‌برند؟

□چون تحقق اهداف مدیر مهم‌تر از تحقق اهداف کاری است.
□چون خود مدیران عموماً افراد ضعیف و مطیعی هستند.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۰. چرا ما به یکدیگر بی‌اعتماد هستیم و نسبت به یکدیگر حسادت قابل توجهی را نشان می‌دهیم، احترام ما نسبت به هم جنبه صوری دارد و معمولاً محبت و احترام ما نسبت به فرد خارجی بیشتر از هم‌وطن ایرانی است؟

□چون ثبات فکری و رفتاری نداریم تا اعتماد و احترام تصاعدی را ایجاد کنیم؟
□چون درخواسته‌ها و انتظارات خود، حداکثرگرا هستیم و سهمی را برای دیگران قائل نیستیم. نتیجه این رفتارها، بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی رفتاری ایجاد می‌کند.
□چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۱. چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟

□چون خیلی فکر نمی‌کنیم.

□چون با آرزوهایمان بیشتر زندگی می‌کنیم.
□به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی‌ها.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۲. چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟

□چون متکی به خود نبوده و تنبل هستیم.
□چون حوصله زحمت‌کشیدن را نداریم.
□چون رعایت قانون و اهتمام و اتکاء به خود، زمان‌بر است.
□*هیچ‌کدام و توضیح* .....
.....

۱۳. چرا ما در حل اختلافات با یکدیگر مشکل داریم، معمولاً بحثهای ما به مشاجره ختم می‌شود؟

□چون حداکثرگرا هستیم و حاضر به سهم‌دادن به طرف مقابل نیستیم.
□چون در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.
□چون اصولاً برای انسانها و هم‌وطنان خود چندان ارزشی قائل نیستیم.
□چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۴. چرا ما افراد را در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم تا هویت فردی آنان؟

□چون در باطن معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند بلکه به‌شدت تحت تأثیر محیط هستند.

□چون نگاه ما به انسانهای دیگر عمدتاً ابزاری است.
□چون خودمان رشد پیدا نکرده ایم تا برای دیگران ارزشی قایل باشیم.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۵. چرا ما در قبول یکدیگر و سهیم شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟

□چون منافع ما از بین می‌رود.
□چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست بلکه تحقق اهداف فردی است.
□چون ما ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.
□چون نوع‌دوستی واحترام به انسانهای دیگر به ما آموزش داده نشده است.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۶. چرا ما در سیستم‌سازی، اجرای کار جمعی، ایجاد حزب، هدف‌گذاری جمعی و وفاداری به اهداف جمعی مشکل داریم؟

□چون زندگی ما جدی نیست و درازمدت نمی‌اندیشیم.
□چون نظام اجتماعی باثباتی نداریم.
□چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.
□چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۷. اصولاً تا چه اندازه اعتقاد داریم دلیل اینکه ما ایرانیان نمی‌توانیم سیستم‌سازی کنیم به شخصیت استبدادی ما مربوط می‌شود؟

☐خیلی زیاد ☐ خیلی کم

☐زیاد ☐ قبول ندارم

☐کم ☐ نظری ندارم

۱۸. کدام مسئله زیر را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟

☐فقدان فرهنگ عقلایی.

☐توزیع غیرعادلانه ثروت.

☐مشکل توزیع قدرت.

☐هیچ‌کدام و توضیح .....

۱۹. به اعتقاد شما دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی ایرانیان را بی‌تحرک و غیر منطقی می‌کند؟

☐خیلی زیاد

☐زیاد

☐کم

☐خیلی کم

☐نظری ندارم

☐هیچ‌کدام و توضیح .....

.....

۲۰. چرا عموماً ما ایرانی‌ها علاقه‌مندیم که در افکار، گفتار و رفتار، مبهم باشیم؟

☐چون احساس امنیت نمی‌کنیم.

□چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.
□چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

۲۱. در وجود مشکلات فرهنگی، اجتماعی فوق، وزن اصلی تقصیر را به کدام عامل زیر اطلاق می‌کنید؟

□فرهنگ عمومی ضعیف (شامل آموزش و پرورش).
□بی توجهی تربیتی خانواده.
□نابسامانیهای اقتصادی.
□هیچ‌کدام و توضیح .....

ضمیمه (۲)

جداول

الف) مشخصات پاسخگویان:

جنس				جمع	
مرد		زن			
فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۷۹۰	۸۷/۸	۱۱۰	۱۲/۲	۹۰۰	۱۰۰

سن								جمع	
۲۰-۲۹		۳۰-۳۹		۴۰-۴۹		۵۰ و بالاتر			
فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۴۱۱	۴۵/۷	۱۴۸	۱۶/۴	۲۰۴	۲۲/۷	۱۳۶	۱۵/۱	۸۹۹	۹۹/۹

تحصیلات						جمع	
کارشناسی		کارشناسی ارشد		دکتری			
فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۳۰۶	۳۴۰	۳۱۵	۳۵	۲۷۹	۳۱	۹۰۰	۱۰۰

رشته تحصیلی								جمع	
علوم تجربی		علوم انسانی		ریاضی، فیزیک		زبانهای خارجی			
فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۱۱۴	۱۲/۷	۶۹۱	۷۶/۸	۷۷	۸/۶	۱۳	۱/۴	۸۹۵	۹۹/۴

حرفه										جمع	
علمی		اجرایی		خصوصی		علمی و اجرایی		علمی، اجرایی و خصوصی			
فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
۵۱۵	۵۷/۲	۲۱۸	۲۴/۲	۳۵	۳/۹	۱۱۰	۱۲/۲	۲۲	۲/۴	۹۰۰	۱۰۰

ب) توزیع نظر پاسخگویان در ارتباط با سؤالات پرسشنامه

جدول شماره ۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱(دلایل عدم قاعده‌مندی در رفتار) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
بی‌اعتمادی به محیط و افراد	۱۹/۳	۲۵/۲	۲۰
بی‌ثباتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی	۴۹/۲	۴۴/۹	۴۸/۷
تلقی ضعف از قابل پیش‌بینی بودن در فرهنگ عمومی	۱۰/۹	۱۴	۱۱/۲
عدم آموزش شیوه تفکر و نرسیدن به شناخت	۵/۴	۵/۶	۵/۴
فقدان فرهنگ علمی و اقتضاء فرهنگ عمومی	۴/۵	۵/۶	۴/۷
مورد ۱ و ۲	۲/۱	۳/۷	۲/۳
سایر	۳	-	۲/۶
قبول ندارم	۵/۷	۰/۹	۵/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 7
X2=15/935
Sig.= 0/114
Cramer's V = 0/115

جدول شماره ۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱ (دلایل عدم قاعده‌مندی در رفتار) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
بی‌اعتمادی به محیط و افراد	۲۱/۵	۲۶/۲	۱۸/۳	۱۱/۳	۲۰
بی‌ثباتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی	۴۲/۳	۴۷/۶	۵۵/۹	۵۷/۹	۴۸/۶
تلقی ضعف از قابل پیش‌بینی بودن در فرهنگ عمومی	۱۵	۱۱	۶/۹	۶/۸	۱۱/۳
عدم آموزش شیوه تفکر و نرسیدن به شناخت	۵	۶/۲	۵/۹	۵/۳	۵/۵
فقدان فرهنگ علمی و اقتضاء فرهنگ عمومی	۵	۲/۸	۵	۵/۳	۴/۷
مورد ۱ و ۲	۱/۸	۲/۸	۱/۵	۴/۵	۲/۳
سایر	۲/۸	۰/۷	۲/۵	۴/۵	۲/۶
قبول ندارم	۶/۸	۲/۸	۴	۴/۶	۵/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =21
X2= 41/362
Sig.= 0/005
Cramer's V = 0/125

جدول شماره ۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال۱ (دلایل عدم قاعده‌مندی در رفتار) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
بی‌اعتمادی به محیط و افراد	۲۱/۳	۱۹/۲	۱۹/۴	۲۰
بی‌ثباتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی	۴۷/۷	۴۷/۱	۵۱/۶	۴۸/۷
تلقی ضعف از قابل پیش‌بینی بودن در فرهنگ عمومی	۱۳/۳	۱۳/۳	۶/۶	۱۱/۲
عدم آموزش شیوه تفکر و نرسیدن به شناخت	۴/۳	۴/۲	۸/۱	۵/۴
فقدان فرهنگ علمی و اقتضاء فرهنگ عمومی	۳/۳	۶/۵	۴	۴/۷
مورد ۱ و ۲	۲	۱/۶	۳/۳	۲/۳
سایر	۲/۳	۲/۶	۲/۹	۲/۶
قبول ندارم	۵/۷	۵/۵	۴	۵/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =14
X2= 20/312
Sig.= 0/121
Cramer's V= 0/107

جدول شماره ۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱ (دلایل عدم قاعده‌مندی در رفتار) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
بی‌اعتمادی به محیط و افراد	۲۲/۱	۱۹/۱	۲۴/۷	۲۳/۱	۲۰
بی‌ثباتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی	۵۲/۲	۴۸/۴	۴۷/۹	۳۸/۵	۴۸/۷
تلقی ضعف از قابل پیش‌بینی بودن در فرهنگ عمومی	۹/۷	۱۲/۱	۸/۲	-	۱۱/۳
عدم آموزش شیوه تفکر و نرسیدن به شناخت	۸	۴/۶	۶/۸	۱۵/۴	۵/۴
فقدان فرهنگ علمی و اقتضاء فرهنگ عمومی	۱/۸	۵/۲	۲/۷	۷/۷	۴/۶
مورد ۱ و ۲	۴/۴	۲/۱	-	۷/۷	۲/۳
سایر	۰/۹	۲/۸	۲/۷	۷/۷	۲/۶
قبول ندارم	۰/۹	۵/۸	۶/۸	-	۵/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =21
X2= 26/916
Sig.= 0/174
Cramer's V= 0/101

جدول شماره ۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱ (دلایل عدم قاعده‌مندی در رفتار) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی،اجرایی خصوصی	
بی‌اعتمادی به محیط و افراد	۱۸/۷	۲۱/۲	۲۴/۲	۲۰/۶	۲۷/۳	۲۰
بی‌ثباتی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی	۴۷	۵۴/۸	۲۱/۲	۵۳/۳	۴۵/۵	۴۸/۷
تلقی ضعف از قابل پیش‌بینی بودن در فرهنگ عمومی	۱۱/۴	۱۲/۴	۲۴/۲	۴/۷	۹/۱	۱۱/۲
عدم آموزش شیوه تفکر و نرسیدن به شناخت	۵/۶	۲/۸	۱۸/۲	۶/۵	۴/۵	۵/۴
فقدان فرهنگ علمی و اقتضاء فرهنگ عمومی	۵/۴	۲/۸	۹/۱	۴/۷	-	۴/۷
مورد ۱ و ۲	۲/۴	۱/۴	۳	۳/۷	-	۲/۳
سایر	۳/۶	۱/۴	-	۰/۹	۴/۵	۲/۶
قبول ندارم	۶	۳/۲	-	۵/۶	۹/۱	۵/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =28
X2= 48/591
Sig.= 0/009
Cramer's V= 0/117

جدول شماره ۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲ (دلایل عدم توانایی اندیشیدن دراز مدت) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
عدم اطمینان به آینده و بی‌ثباتی جامعه	۴۸	۴۹/۵	۴۸/۲
کوتامدت و بی‌ارزش دانستن دنیا	۴/۲	۰/۹	۳/۸
عدم اعتقاد به کار تدریجی و زحمت فراوان	۳۹/۱	۳۸/۵	۳۹
مورد ۱ و ۳	۲/۳	۲/۸	۲/۳
هر سه گزینه	۱/۵	۰/۹	۱/۵
سایر	۲/۲	۲/۸	۲/۲
قبول ندارم	۲/۸	۴/۶	۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 4/264
Sig.= 0/641
Cramer's V= 0/069

جدول شماره ۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲ (دلایل عدم توانایی اندیشیدن دراز مدت) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
عدم اطمینان به آینده و بی‌ثباتی جامعه	۴۶/۶	۵۳/۴	۴۴/۳	۵۲/۶	۴۸/۲
کوتامدت و بی‌ارزش دانستن دنیا	۴/۹	۵/۴	۲	۱/۵	۳/۸
عدم اعتقاد به کار تدریجی و زحمت فراوان	۴۰	۳۳/۸	۴۳/۸	۳۴/۸	۳۹
مورد ۱ و ۳	۲	۳/۴	۳	۱/۵	۲/۳
هر سه گزینه	۱/۵	۱/۴	۱	۲/۲	۱/۵
سایر	۱/۷	۰/۷	۳/۴	۳/۷	۲/۲
قبول ندارم	۳/۴	۲	۲/۵	۳/۷	۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 19/586
Sig.= 0/357
Cramer's V = 0/085

جدول شماره ۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲ (دلایل عدم توانایی اندیشیدن دراز مدت) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
عدم اطمینان به آینده و بی‌ثباتی جامعه	۴۶/۶	۴۶/۵	۵۱/۸	۴۸/۲
کوتامدت و بی‌ارزش دانستن دنیا	۴/۳	۳/۵	۳/۶	۳/۸
عدم اعتقاد به کار تدریجی و زحمت فراوان	۴۰/۳	۴۲/۹	۳۳/۱	۳۹
مورد ۱ و ۳	۱/۳	۱/۹	۴	۲/۳
هر سه گزینه	۱/۶	۱	۱/۸	۱/۵
سایر	۱	۲/۲	۳/۶	۲/۲
قبول ندارم	۴/۹	۹/۱	۲/۲	۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =12
X2= 20/787
Sig.= 0/054
Cramer's V= 0/108

جدول شماره ۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال۲ (دلایل عدم توانایی اندیشیدن دراز مدت) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
عدم اطمینان به آینده و بی‌ثباتی جامعه	۵۸/۸	۴۵/۸	۵۰/۷	۶۱/۵	۴۸/۲
کوتاه‌مدت و بی‌ارزش دانستن دنیا	۱/۸	۴/۴	۲/۷	-	۳/۸
عدم اعتقاد به کار تدریجی و زحمت‌فراوان	۳۰/۷	۴۱/۶	۳۰/۷	۲۳/۱	۳۹
مورد ۱ و ۳	۰/۹	۲/۵	۴	-	۲/۳
هر سه گزینه	۰/۹	۱/۵	۱/۳	۷/۷	۱/۵
سایر	۵/۳	۱/۳	۵/۳	۷/۷	۲/۲
قبول ندارم	۱/۸	۳/۱	۵/۳	-	۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 32/491
Sig.= 0/019
Cramer's V = 0/110

جدول شماره ۱۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال۲ (دلایل عدم توانایی اندیشیدن درازمدت) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
عدم اطمینان به آینده و بی‌ثباتی جامعه	۴۸/۴	۴۵/۶	۴۸/۶	۵۰/۵	۵۴/۵	۴۸/۲
کوتامدت و بی‌ارزش دانستن دنیا	۳/۵	۵/۵	-	۲/۸	۴/۵	۳/۸
عدم اعتقاد به کار تدریجی و زحمت‌فراوان	۳۸/۷	۴۱/۹	۴۰	۳۸/۵	۱۸/۲	۳۹
مورد ۱ و ۳	۲/۳	۱/۸	-	۳/۷	۴/۵	۲/۳
هر سه گزینه	۱/۶	۰/۹	۲/۹	۰/۹	۴/۵	۱/۵
سایر	۲/۱	۱/۴	۵/۷	۱/۸	۹/۱	۲/۲
قبول ندارم	۳/۳	۲/۸	۲/۹	۱/۸	۴/۵	۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =24
X2= 20/185
Sig.= 0/686
Cramer's V = 0/075

جدول شماره ۱۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۳ (دلیل مهم‌تر بودن فرد نسبت به فکر) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۵۰/۳	۴۹/۱	۵۰/۲
زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.	۲/۱	۰/۹	۱/۹
چون احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۳۳/۲	۳۷/۷	۳۳/۷
مغفول ماندن ارزش تفکر در نظام اجتماعی	۷/۵	۶/۶	۷/۴
مورد ۱ و ۳	۳/۱	۳/۸	۳/۲
قبول ندارم	۳/۹	۱/۹	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2=2/435
Sig.= 0/786
Cramer's V = 0/053

جدول شماره ۱۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۳ (دلیل مهم‌تر بودن فرد نسبت به فکر) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۳۹/۷	۵۷/۹	۵۵/۹	۶۴/۴	۵۰/۲
زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.	۲/۵	۲/۱	۱/۵	۰/۸	۱/۹
چون احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۴۳/۴	۳۲/۴	۲۷/۲	۱۵/۹	۳۳/۷
مغفول ماندن ارزش تفکر در نظام اجتماعی	۶/۹	۳/۴	۸/۴	۱۱/۴	۷/۴
مورد ۱ و ۳	۲/۲	۲/۱	۴/۵	۵/۳	۳/۲
قبول ندارم	۵/۲	۲/۱	۲/۵	۲/۳	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 61/296
Sig.= 0/000
Cramer's V = 0/152

جدول شماره۱۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۳ (دلیل مهم‌تر بودن فرد نسبت به فکر) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
عدم ایجاد نظم اجتماعی مُنسجم	۳۸/۹	۵۲/۶	۵۹/۹	۵۰/۲
زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.	۲/۷	۱/۶	۱/۵	۱/۹
چون احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۴۶/۵	۳۳/۹	۱۹/۵	۳۳/۷
مغفول ماندن ارزش تفکر در نظام اجتماعی	۵	۷/۱	۱۰/۳	۷/۴
مورد ۱ و ۳	۲/۷	۱/۳	۵/۹	۳/۲
قبول ندارم	۴/۳	۳/۵	۲/۹	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =10
X2= 61/634
Sig.= 0/000
Cramer's V = 0/187

جدول شماره ۱۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۳ (دلیل مهم‌تر بودن فرد نسبت به فکر) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی، فیزیک	زبانهای خارجی	
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۵۹/۸	۴۷/۹	۵۷/۳	۳۸/۵	۵۹/۹
زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.	-	۲/۱	۲/۷	۷/۷	۱/۵
چون احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۲۴/۱	۳۵/۶	۲۹/۳	۴۶/۲	۱۹/۵
مغفول ماندن ارزش تفکر در نظام اجتماعی	۱۲/۵	۷/۴	۱/۳	-	۱۰/۳
مورد ۱ و ۳	۱/۸	۳/۱	۵/۳	۷/۷	۵/۹
قبول ندارم	۱/۸	۴	۴	-	۲/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 26/441
Sig.= 0/034
Cramer's V = 0/100

جدول شماره ۱۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۳ (دلیل مهم‌تر بودن فرد نسبت به فکر) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی اجرایی خصوصی	
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۵۰/۲	۴۸/۸	۴۲/۴	۵۳/۲	۵۹/۱	۵۹/۹
زندگی را امری گذرا و پوچ می‌دانیم.	۲/۲	۱/۸	۳	۰/۹	-	۱/۵
چون احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۳۴/۷	۳۶/۹	۳۳/۳	۲۷/۵	۱۳/۶	۱۹/۵
مغفول ماندن ارزش تفکر در نظام اجتماعی	۷	۶	۱۲/۱	۱۰/۱	۹/۱	۱۰/۳
مورد ۱ و ۳	۲/۸	۲/۳	۳	۴/۶	۱۳/۶	۵/۹
قبول ندارم	۳/۲	۴/۱	۶/۱	۳/۷	۴/۵	۲/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =24
X2= 20/185
Sig.= 0/686
Cramer's V = 0/075

جدول شماره ۱۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۴ (مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
خیلی زیاد	۲۲/۷	۲۴/۵	۲۲/۹
زیاد	۴۷	۴۷/۳	۴۷
کم	۱۳/۷	۹/۱	۱۳/۱
خیلی کم	۴/۷	۱/۸	۴/۳
قبول ندارم	۷/۶	۱۲/۷	۸/۲
نظری ندارم	۴/۴	۴/۵	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2= 6/623
Sig.= 0/250
Cramer's V= 0/086

جدول شماره ۱۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۴ (مشکل‌داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
خیلی زیاد	۲۱/۷	۲۳	۲۲/۱	۲۷/۹	۲۲/۹
زیاد	۴۵/۳	۵۰	۴۷/۵	۴۷/۸	۴۷
کم	۱۱/۴	۱۴/۹	۱۶/۷	۱۱	۱۳/۱
خیلی کم	۵/۴	۲	۵/۴	۲/۲	۴/۳
قبول ندارم	۹	۶/۱	۷/۴	۹/۶	۸/۲
نظری ندارم	۷/۳	۴/۱	۱	۱/۵	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 28/210
Sig.= 0/020
Cramer's V= 0/102

جدول شماره۱۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۴ (مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
خیلی زیاد	۲۱/۶	۲۴/۱	۲۲/۹	۲۲/۹
زیاد	۴۵/۴	۴۶/۳	۴۹/۵	۴۷
کم	۱۱/۸	۱۳/۳	۱۴/۳	۱۳/۱
خیلی کم	۴/۶	۵/۴	۲/۹	۴/۳
قبول ندارم	۸/۲	۷/۹	۸/۶	۸/۲
نظری ندارم	۸/۵	۲/۹	۱/۸	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =10
X2= 21/585
Sig.= 0/017
Cramer's V= 0/110

جدول شماره ۱۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۴ (مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
خیلی زیاد	۲۳/۷	۲۲/۳	۲۲/۱	۴۶/۲	۲۲/۹
زیاد	۵۱/۸	۴۷/۹	۳۵/۱	۳۸/۵	۴۷
کم	۱۴/۹	۱۱/۷	۲۲/۱	۷/۷	۱۳/۱
خیلی کم	۱/۸	۴/۹	۲/۶	۷/۷	۴/۳
قبول ندارم	۷	۸/۴	۱۰/۴	-	۸/۲
نظری ندارم	۰/۹	۴/۸	۷/۸	-	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 23/602
Sig.= 0/072
Cramer's V = 0/094

جدول شماره ۲۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۴ (مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
خیلی زیاد	۲۱	۲۷/۱	۱۴/۳	۲۶/۴	۲۲/۷	۲۲/۹
زیاد	۴۸/۳	۴۵	۳۷/۱	۴۷/۳	۵۰	۴۷
کم	۱۲/۴	۱۲/۴	۲۰	۱۴/۵	۱۸/۲	۱۳/۱
خیلی کم	۴/۵	۴/۱	۵/۷	۴/۵	-	۴/۳
قبول ندارم	۸/۲	۷/۳	۱۷/۱	۷/۳	۹/۱	۸/۲
نظری ندارم	۵/۶	۴/۱	۵/۷	-	-	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =20
X2= 20/076
Sig.= 0/453
Cramer's V= 0/075

جدول شماره ۲۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱-۴ (در صورت زیاد و خیلی زیاد، اهم دلایل مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
عدم داشتن مفهوم صحیح از خود	۳۳	۴۶/۸	۳۴/۷
ضعف یادگیری و هنر گوش کردن به دیگران	۲۴	۲۲/۸	۲۳/۹
تمایل بیشتر به خوش بودن تا معاشرت کردن	۳/۴	۵/۱	۳/۶
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۱۶/۹	۶/۳	۱۵/۶
احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۹/۹	۱۰/۱	۹/۹
همه موارد	۱۲/۸	۸/۹	۱۲/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2=10/211
Sig.= 0/069
Cramer's V= 0/124

جدول شماره ۲۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱-۴ (در صورت زیاد و خیلی زیاد، اهم دلایل مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
عدم داشتن مفهوم صحیح از خود	۴۳/۶	۳۶/۵	۲۵/۵	۲۲/۳	۳۴/۷
ضعف یادگیری و هنر گوش کردن به دیگران	۱۸/۷	۲۵/۲	۳۰/۲	۲۷/۷	۲۳/۹
تمایل بیشتر به خوش بودن تا معاشرت کردن	۵/۹	۳/۵	-	۲/۷	۳/۶
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۱۰/۴	۱۷/۴	۲۰/۸	۲۰/۵	۱۵/۶
احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۱۰/۷	۷/۸	۱۱/۴	۸	۹/۹
همه موارد	۱۰/۷	۹/۶	۱۲/۱	۱۸/۸	۱۲/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 47/713
Sig.= 0/000
Cramer's V = 0/155

جدول شماره ۲۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱-۴ (در صورت زیاد و خیلی زیاد، اهم دلایل مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
عدم داشتن مفهوم صحیح از خود	۳۷/۶	۳۸/۷	۲۷/۲	۳۴/۷
ضعف یادگیری و هنر گوش کردن به دیگران	۲۲	۲۶	۲۳/۵	۲۳/۹
تمایل بیشتر به خوش بودن تا معاشرت کردن	۵/۵	۳/۴	۱/۹	۳/۶
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۱۲/۸	۱۳/۲	۲۱/۱	۱۵/۶
احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۱۰/۱	۹/۴	۱۰/۳	۹/۹
همه موارد	۱۱/۹	۹/۴	۱۶	۱۲/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =10
X2= 19/994
Sig.= 0/029
Cramer's V = 0/123

جدول شماره ۲۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱-۴ (در صورت زیاد و خیلی زیاد، اهم دلایل مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
عدم داشتن مفهوم صحیح از خود	۳۸/۵	۳۵/۳	۲۵/۵	۸/۳	۳۴/۷
ضعف یادگیری و هنر گوش کردن به دیگران	۲۴/۲	۲۳/۸	۲۳/۴	۲۵	۲۳/۹
تمایل بیشتربه خوش بودن تا معاشرت کردن	۱/۱	۴/۱	۲/۱	۸/۳	۳/۶
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۱۶/۵	۱۳/۸	۳۱/۹	۲۵	۱۵/۶
احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۷/۷	۱۰/۳	۱۲/۸	-	۹/۹
همه موارد	۱۲/۱	۱۲/۷	۴/۳	۳۳/۳	۱۲/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 25/556
Sig.= 0/043
Cramer's V= 0/113

جدول شماره ۲۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱-۴ (در صورت زیاد و خیلی زیاد، اهم دلایل مشکل داشتن ایرانیان در معاشرت منطقی و معقول) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
عدم داشتن مفهوم صحیح از خود	۳۸/۶	۳۳/۳	۲۷/۳	۲۵/۶	۱۷/۶	۳۴/۷
ضعف یادگیری و هنر گوش کردن به دیگران	۲۳/۱	۲۶/۸	۱۸/۲	۲۴/۴	۱۷/۶	۲۳/۹
تمایل بیشتر به خوش بودن تا معاشرت کردن	۳/۵	۳/۶	۱۳/۶	۱/۲	۵/۹	۳/۶
عدم ایجاد نظم اجتماعی منسجم	۱۲/۹	۱۴/۹	۱۸/۲	۲۷/۹	۱۷/۶	۱۵/۶
احساساتی، عاطفی و هیجانی هستیم.	۹/۴	۱۳/۱	۹/۱	۴/۷	۱۷/۶	۹/۹
همه موارد	۱۲/۶	۸/۳	۱۳/۶	۱۶/۳	۲۳/۵	۱۲/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =20
X2= 35/319
Sig.= 0/018
Cramer's V= 0/115

جدول شماره ۲۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۵ (علل عدم پذیرش تفاوتهای افراد) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.	۹/۷	۱۲/۷	۱۰/۱
احترام و منزلت قائل شدن به دیگران را نیاموخته‌ایم.	۵۵/۶	۵۱/۸	۵۵/۱
به علت ژن استبدادی، همه را مانند خود می‌خواهیم.	۲۳/۴	۲۳/۶	۲۳/۵
چون احساسی هستیم و در رفتار خود اعتدال نداریم.	۱/۴	۱/۸	۱/۵
همه موارد	۶	۶/۴	۶/۱
قبول ندارم	۳/۸	۳/۶	۳/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2=1/245
Sig.= 0/940
Cramer's V= 0/037

جدول شماره ۲۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۵ (علل عدم پذیرش تفاوتهای افراد) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.	۱۱/۷	۱۳/۸	۷/۹	۴/۵	۱۰/۱
احترام و منزلت قائل شدن به دیگران را نیاموخته‌ایم.	۴۹/۱	۵۷/۹	۵۷/۱	۶۶/۹	۵۵/۱
به علت ژن استبدادی، همه را مانند خود می‌خواهیم.	۲۷/۱	۲۰	۲۳/۲	۱۶/۵	۲۳/۵
چون احساسی هستیم و در رفتار خود اعتدال نداریم.	۲	-	۱/۵	۱/۵	۱/۵
همه موارد	۴/۹	۵/۵	۸/۴	۶/۸	۶/۱
قبول ندارم	۵/۱	۲/۸	۲	۳/۸	۳/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 30/121
Sig.= 0/011
Cramer's V= 0/106

جدول شماره ۲۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۵ (علل عدم پذیرش تفاوتهای افراد) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.	۱۲/۹	۹/۹	۷/۳	۱۰/۱
احترام و منزلت قائل شدن به دیگران را نیاموخته‌ایم.	۴۶/۹	۵۸/۵	۶۰/۴	۵۵/۱
به علت ژن استبدادی، همه را مانند خود می‌خواهیم.	۲۸/۱	۲۲/۷	۱۹/۳	۲۳/۵
چون احساسی هستیم و در رفتار خود اعتدال نداریم.	۱/۷	۱/۳	۱/۵	۱/۵
همه موارد	۵/۶	۴/۵	۸/۴	۶/۱
قبول ندارم	۵	۳/۲	۳/۳	۳/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =10
X2= 20/615
Sig.= 0/024
Cramer's V= 0/108

جدول شماره ۲۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۵ (علل عدم پذیرش تفاوتهای افراد) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی، فیزیک	زبانهای خارجی	
معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.	۱۰/۵	۱۰/۱	۱۰/۵	۷/۷	۱۰/۱
احترام و منزلت قائل شدن به دیگران را نیاموخته‌ایم.	۶۱/۴	۵۳/۱	۶۰/۵	۶۱/۵	۵۵/۱
به علت ژن استبدادی، همه را مانند خود می‌خواهیم.	۱۶/۷	۲۵/۳	۱۹/۷	۷/۷	۲۳/۵
چون احساسی هستیم و در رفتار خودَ اعتدال نداریم.	۱/۸	۱/۳	۲/۶	-	۱/۵
همه موارد	۵/۳	۶/۳	۲/۶	۲۳/۱	۶/۱
قبول ندارم	۴/۴	۳/۸	۳/۹	-	۳/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 16/463
Sig.= 0/352
Cramer's V= 0/079

جدول شماره ۳۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۵ (علل عدم پذیرش تفاوتهای افراد) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
معنای فکر کردن را نمی‌دانیم.	۱۱/۷	۹/۸	۵/۹	۶/۴	-	۱۰/۱
احترام و منزلت قائل شدن به دیگران را نیاموخته‌ایم.	۵۳/۲	۵۵/۳	۶۴/۷	۵۶/۹	۷۲/۷	۵۵/۱
به علت ژن استبدادی، همه را مانند خود می‌خواهیم.	۲۳/۵	۲۵/۶	۲۰/۶	۲۲/۹	۹/۱	۲۳/۵
چون احساسی هستیم و در رفتار خود اعتدال نداریم.	۱	۲/۸	-	۱/۸		۱/۵
همه موارد	۶/۱	۵/۱	۲/۹	۷/۳	۱۳/۶	۶/۱
قبول ندارم	۴/۵	۱/۴	۵/۹	۴/۶	۴/۵	۳/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =20
X2= 22/443
Sig.= 0/317
Cramer's V= 0/079

جدول شماره ۳۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۶ (چرا در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
توجه بیشتر به ویژگیهای منفی افراد	۳۱/۲	۳۰/۹	۳۱/۲
رشد دیگران را دلیل بر ضعف خود می‌دانیم.	۲۸/۱	۳۰/۹	۲۸/۴
عدم دقت در رابطه با گفتار و عمل دیگران	۱۹/۶	۱۹/۱	۱۹/۶
فراگیرشدن دوگانگی شخصیت در جامعه	۷/۷	۶/۴	۷/۵
به دلیل فرهنگ عمومی ترویج شده از سوی حاکمان	۳	۳/۶	۳/۱
همه موارد	۶/۶	۶/۴	۶/۶
قبول ندارم	۳/۸	۲/۷	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 0/935
Sig.= 0/988
Cramer's V= 0/033

جدول شماره ۳۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۶ (چرا در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
توجه بیشتر به ویژگیهای منفی افراد	۳۰/۸	۳۱/۷	۳۳/۸	۲۷/۷	۳۱/۲
رشد دیگران را دلیل بر ضعف خود می‌دانیم.	۳۳/۱	۲۶/۹	۲۵/۴	۲۰	۲۸/۴
عدم دقت در رابطه با گفتار و عمل دیگران	۱۹/۹	۲۰/۷	۱۷/۹	۲۰	۱۹/۶
فراگیرشدن دوگانگی شخصیت در جامعه	۵	۵/۵	۱۰/۹	۱۲/۳	۷/۵
به دلیل فرهنگ عمومی ترویج شده از سوی حاکمان	۲/۲	۴/۸	۴	۲/۳	۳/۱
همه موارد	۴/۵	۷/۶	۶/۵	۱۲/۳	۶/۶
قبول ندارم	۴/۵	۲/۸	۱/۵	۵/۴	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 37/075
Sig.= 0/005
Cramer's V= 0/119

جدول شماره ۳۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۶ (چرا در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
توجه بیشتر به ویژگیهای منفی افراد	۳۲/۶	۳۴/۲	۲۶/۲	۳۱/۲
رشد دیگران را دلیل بر ضعف خود می‌دانیم.	۲۶/۲	۳۴/۲	۲۴/۴	۲۸/۴
عدم دقت در رابطه با گفتار و عمل دیگران	۲۴/۲	۱۷/۴	۱۷	۱۹/۶
فراگیرشدن دوگانگی شخصیت در جامعه	۶	۳/۲	۱۴	۷/۵
به دلیل فرهنگ عمومی ترویج شده از سوی حاکمان	۱/۳	۳/۹	۴/۱	۳/۱
همه موارد	۶/۴	۴/۲	۹/۶	۶/۶
قبول ندارم	۳/۴	۲/۹	۴/۸	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =12
X2= 49/950
Sig.= 0/000
Cramer's V= 0/169

جدول شماره ۳۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۶ (چرا در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
توجه بیشتر به ویژگیهای منفی افراد	۲۸/۳	۳۳	۱۹/۲	۱۵/۴	۳۱/۲
رشد دیگران را دلیل بر ضعف خود می‌دانیم.	۳۰/۱	۲۸/۷	۲۱/۹	۳۸/۵	۲۸/۴
عدم دقت در رابطه با گفتار و عمل دیگران	۱۷/۷	۱۹/۶	۲۳/۳	۱۵/۴	۱۹/۶
فراگیرشدن دوگانگی شخصیت در جامعه	۱۲/۴	۵/۶	۱۷/۸	۷/۷	۷/۵
به دلیل فرهنگ عمومی ترویج شده از سوی حاکمان	۲/۷	۳	۵/۵	-	۳/۱
همه موارد	۷/۱	۶/۷	۲/۷	۲۳/۱	۶/۶
قبول ندارم	۱/۸	۳/۴	۹/۶	-	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 42/523
Sig.= 0/001
Cramer's V= 0/127

جدول شماره ۳۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۶ (چرا در قضاوت نسبت به یکدیگر منصف نیستیم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
توجه بیشتر به ویژگیهای منفی افراد	۳۲/۲	۳۲/۷	۲۵	۲۷/۸	۱۸/۲	۳۱/۲
رشد دیگران را دلیل بر ضعف خود می‌دانیم.	۲۸/۴	۳۱/۸	۳۷/۵	۲۲/۲	۱۳/۶	۲۸/۴
عدم دقت در رابطه با گفتار و عمل دیگران	۱۷/۹	۲۲/۹	۲۸/۱	۱۷/۶	۲۲/۷	۱۹/۶
فراگیرشدن دوگانگی شخصیت در جامعه	۸/۳	۴/۲	۳/۱	۱۳	-	۷/۵
به دلیل فرهنگ عمومی ترویج شده از سوی حاکمان	۳	۰/۹	۳/۱	۷/۴	۴/۵	۳/۱
همه موارد	۵/۶	۶/۱	۳/۱	۸/۳	۳۱/۸	۶/۶
قبول ندارم	۴/۶	۱/۴	-	۳/۷	۹/۱	۳/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =24
X2= 61/285
Sig.= 0/000
Cramer's V= 0/132

جدول شماره ۳۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۷(آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟)

برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
خیر	۳۱/۶	۳۸/۲	۳۲/۴
آری	۶۸/۴	۶۱/۸	۶۷/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 1
X2= 1/885
Sig.= 0/170
Cramer's V= 0/046

جدول شماره ۳۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۷(آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟)

برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
خیر	۳۱/۷	۳۱/۱	۳۱/۹	۳۷/۳	۳۲/۴
آری	۶۸/۳	۶۸/۹	۶۸/۱	۶۲/۷	۶۷/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =3
X2= 1/707
Sig.= 0/635
Cramer's V= 0/044

جدول شماره ۳۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۷ (آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟)

برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
خیر	۳۳/۸	۲۹/۸	۳۳/۹	۳۲/۴
آری	۶۶/۲	۷۰/۲	۶۶/۱	۶۷/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =2
X2= 1/799
Sig.= 0/472
Cramer's V= 0/041

جدول شماره ۳۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۷(آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
خیر	۳۰/۱	۳۲/۵	۳۵/۱	۳۸/۵	۳۲/۴
آری	۶۹/۹	۶۷/۵	۶۴/۹	۶۱/۵	۶۷/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =3
X2= 0/741
Sig.= 0/864
Cramer's V= 0/029

جدول شماره ۴۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۷(آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
خیر	۳۱/۸	۲۹/۸	۴۲/۹	۳۵/۵	۴۰/۹	۳۲/۴
آری	۶۸/۲	۷۰/۲	۵۷/۱	۶۴/۵	۵۹/۱	۶۷/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =4
X2= 3/679
Sig.= 0/451
Cramer's V= 0/064

جدول شماره ۴۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱- ۷ (آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟ اگر آری، کدام دلیل مهم‌تر است؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
عدم وجود تعلق هم‌وطنی نسبت به یکدیگر	۹	۲/۸	۸/۳
عدم گذشت و فراموشی بدی افراد	۵/۷	۷	۵/۸
عدم آموزش قواعد رقابت و مشکل داشتن با رشد افراد	۷۸/۸	۸۱/۷	۷۹/۱
موارد ۱ ، ۲ و ۳	۳/۸	۵/۶	۴/۱
سایر	۲/۷	۲/۸	۲/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 4
X2= 3/648
Sig.= 0/456
Cramer's V= 0/077

جدول شماره ۴۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱- ۷ (آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم ؟ اگر آری، کدام دلیل مهم‌تر است؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
عدم وجود تعلق هم‌وطنی نسبت به یکدیگر	۷/۷	۱۱/۷	۸/۶	۵/۷	۸/۳
عدم گذشت و فراموشی بدیِ افراد	۵/۲	۵/۸	۶/۴	۶/۹	۵/۸
عدم آموزش قواعد رقابت و مشکل داشتن با رشد افراد	۸۱/۱	۷۷/۷	۷۷/۹	۷۵/۹	۷۹/۱
موارد ۱ ، ۲ و ۳	۳/۱	۳/۹	۵	۵/۷	۴/۱
سایر	۲/۸	۱	۲/۱	۵/۷	۲/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =12
X2= 8/673
Sig.= 0/731
Cramer's V = 0/069

جدول شماره ۴۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱- ۷ (آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم ؟ اگر آری، کدام دلیل مهم‌تر است؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
عدم وجود تعلق هم‌وطنی نسبت به یکدیگر	۷/۳	۷/۲	۱۰/۶	۸/۳
عدم گذشت و فراموشی بدیِ افراد	۷/۳	۴/۵	۵/۹	۵/۸
عدم آموزش قواعد رقابت و مشکل داشتن با رشد افراد	۸۱/۱	۸۲/۱	۷۳/۴	۷۹/۱
موارد ۱ ، ۲ و ۳	۲/۹	۴	۵/۳	۴/۱
سایر	۱/۵	۲/۲	۴/۸	۲/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =8
X2= 10/095
Sig.= 0/258
Cramer's V = 0/090

جدول شماره ۴۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱- ۷ (آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم ؟ اگر آری، کدام دلیل مهم‌تر است؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
عدم وجود تعلق هم‌وطنی نسبت به یکدیگر	۷/۴	۹/۱	۴	-	۸/۳
عدم گذشت و فراموشی بدیِ افراد	۹/۹	۵/۱	۸	-	۵/۸
عدم آموزش قواعد رقابت و مشکل داشتن با رشد افراد	۷۹	۷۸/۱	۸۴	۱۰۰	۷۹/۱
موارد ۱ ، ۲ و ۳	۲/۵	۴/۶	۲	-	۴/۱
سایر	۱/۲	۳/۲	۲	-	۲/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =12
X2= 9/465
Sig.= 0/663
Cramer's V = 0/072

جدول شماره ۴۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱- ۷ (آیا ما از تضعیف دیگران لذت می‌بریم؟ اگر آری، کدام دلیل مهم‌تر است؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
عدم وجود تعلق هم‌وطنی نسبت به یکدیگر	۷/۸	۷/۸	۱۰	۱۲/۷	-	۸/۳
عدم گذشت و فراموشی بدیِ افراد	۵/۳	۹/۷	۵	۱/۴	-	۵/۸
عدم آموزش قواعد رقابت و مشکل داشتن با رشد افراد	۷۹/۴	۷۷/۹	۸۰	۷۸/۹	۸۴/۶	۷۹/۱
موارد ۱ ، ۲ و ۳	۳/۳	۳/۲	۵	۷	۱۵/۴	۴/۱
سایر	۴/۲	۱/۳	-	-	-	۲/۸
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =16
X2= 23/525
Sig.= 0/100
Cramer's V = 0/098

جدول شماره ۴۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۸ (دلایل قوی‌تر بودن ابعاد عاطفی نسبت به ابعاد منطقی) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی	۴	۱/۸	۳/۷
بی‌ثباتی سیاسی در طول تاریخ	۱۰/۲	۱۰	۱۰/۱
احساساتی بودن مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما	۷۳/۹	۷۷/۳	۷۴/۳
بی ثباتی در همه افراد	۱/۷	-	۱/۵
عدم آموزش لازم	۲/۷	۲/۷	۲/۷
همه موارد	۴/۱	۵/۵	۴/۳
قبول ندارم	۳/۵	۲/۷	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 3/777
Sig.= 0/707
Cramer's V = 0/065

جدول شماره ۴۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۸ (دلایل قوی‌تر بودن ابعاد عاطفی نسبت به ابعاد منطقی) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی	۴/۵	۴/۱	۱/۵	۴/۵	۳/۷
بی‌ثباتی سیاسی در طول تاریخ	۸/۹	۷/۵	۱۱/۳	۱۵	۱۰/۱
احساساتی بودن مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما	۷۷/۹	۷۸/۲	۷۲/۴	۶۱/۷	۷۴/۳
بی ثباتی در همه افراد	۲	۷	۳/۹	۲/۳	۱/۵
عدم آموزش لازم	۲	۳/۴	۳/۴	۳	۲/۷
همه موارد	۲/۵	۴/۸	۳/۹	۹/۸	۴/۳
قبول ندارم	۴	۱/۴	۳/۴	۳/۸	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 42/621
Sig.= 0/001
Cramer's V = 0/127

جدول شماره ۴۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۸ (دلایل قوی‌تر بودن ابعاد عاطفی نسبت به ابعاد منطقی) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی	۶	۲/۳	۲/۹	۳/۷
بی‌ثباتی سیاسی در طول تاریخ	۸/۶	۹/۳	۱۲/۷	۱۰/۱
احساساتی بودن مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما	۷۸/۱	۷۶/۸	۶۷/۳	۷۴/۳
بی ثباتی در همه افراد	۳	۱/۳	۲/۹	۱/۵
عدم آموزش لازم	۱	۲/۹	۴/۴	۲/۷
همه موارد	۱/۷	۵/۵	۵/۸	۴/۳
قبول ندارم	۴/۳	۱/۹	۴	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =14
X2= 34/876
Sig.= 0/000
Cramer's V = 0/140

جدول شماره ۴۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۸ (دلایل قوی‌تر بودن ابعاد عاطفی نسبت به ابعاد منطقی) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی، فیزیک	زبانهای خارجی	
بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی	۶/۳	۳/۵	۱/۳	۷/۷	۳/۷
بی‌ثباتی سیاسی در طول تاریخ	۹/۸	۱۰/۴	۸	۱۵/۴	۱۰/۱
احساساتی بودن مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما	۷۳/۲	۷۴/۸	۷۳/۳	۶۱/۵	۷۴/۳
بی ثباتی در همه افراد	۱/۸	۱/۵	۱/۳	-	۱/۵
عدم آموزش لازم	۳/۶	۲/۵	۴	-	۲/۷
همه موارد	۳/۶	۴/۱	۴	۱۵/۴	۴/۳
قبول ندارم	۱/۸	۳/۲	۸	-	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 16/294
Sig.= 0/572
Cramer's V = 0/078

جدول شماره ۵۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۸ (دلایل قوی‌تر بودن ابعاد عاطفی نسبت به ابعاد منطقی) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
بی‌ثباتی وضعیت اقتصادی	۳/۷	۴/۶	۸/۸	۹	-	۳/۷
بی‌ثباتی سیاسی در طول تاریخ	۱۱	۹/۷	۱۱/۸	۷/۴	۴/۵	۱۰/۱
حساساتی بودن مبانی رفتاری و نظری فرهنگ ما	۷۴	۷۴/۵	۶۷/۶	۷۶/۹	۷۷/۳	۷۴/۳
بی ثباتی در همه افراد	۱/۶	۱/۴	-	۱/۹	-	۱/۵
عدم آموزش لازم	۲/۶	۲/۸	۵/۹	۱/۹	۴/۵	۲/۷
همه موارد	۳/۲	۵/۱	۲/۹	۸/۳	۴/۵	۴/۳
قبول ندارم	۳/۹	۱/۹	۲/۹	۲/۸	۹/۱	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =24
X2= 21/489
Sig.= 0/610
Cramer's V = 0/078

جدول شماره ۵۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۹ (دلایل انتخاب افراد ضعیف توسط مدیران) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
اولویت تحقق اهداف مدیر نسبت به اهداف کاری	۲۲	۲۹/۱	۲۲/۸
کنترل کردن راحت‌تر است تا مدیریت کردن	۱۸/۴	۱۸/۲	۱۸/۳
مدیران عموماً ضعیف و مطیع هستند.	۴۱/۲	۳۴/۵	۴۰/۴
چون مدیران براساس رابطه انتخاب شده‌اند.	۲/۱	۲/۷	۲/۱
وجود نظام فکری قبیله‌ای	۱/۹	۲/۷	۲
همه موارد	۱۰/۸	۱۱/۸	۱۰/۹
قبول ندارم	۳/۷	۰/۹	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 6/079
Sig.= 0/414
Cramer's V = 0/083

جدول شماره ۵۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۹ (دلایل انتخاب افراد ضعیف توسط مدیران) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
ولویت تحقق اهداف مدیر نسبت به اهداف کاری	۲۶/۸	۱۹	۱۹/۷	۲۰	۲۲/۸
کنترل کردن راحت‌تر است تا مدیریت کردن	۲۱/۶	۲۱/۸	۱۶/۷	۷/۴	۱۸/۳
مدیران عموماً ضعیف و مطیع هستند.	۳۸/۲	۴۳/۵	۴۰/۴	۴۳/۷	۴۰/۴
چون مدیران براساس رابطه انتخاب شده‌اند.	۲/۵	-	۳/۴	۱/۵	۲/۱
وجود نظام فکری قبیله‌ای	۲/۲	۱/۴	۲	۲/۲	۲
همه موارد	۶/۷	۱۱/۶	۱۳/۳	۱۸/۵	۱۰/۹
قبول ندارم	۲	۲/۷	۴/۴	۶/۷	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 46/716
Sig.= 0/001
Cramer's V = 0/132

جدول شماره ۵۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۹ (دلایل انتخاب افراد ضعیف توسط مدیران) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
ولویت تحقق اهداف مدیر نسبت به اهداف کاری	۲۶/۳	۲۲/۸	۱۹/۱	۲۲/۸
کنترل کردن راحت‌تر است تا مدیریت کردن	۱۷/۳	۲۳/۷	۱۳/۴	۱۸/۳
مدیران عموماً ضعیف و مطیع هستند.	۴۱	۳۶/۵	۴۴	۴۰/۴
چون مدیران براساس رابطه انتخاب شده‌اند.	۱/۳	۳/۲	۱/۸	۲/۱
وجود نظام فکری قبیله‌ای	۱/۷	۲/۶	۱/۸	۲
همه موارد	۹/۳	۸/۷	۱۵/۲	۱۰/۹
قبول ندارم	۳	۲/۶	۴/۷	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =12
X2= 26/506
Sig.= 0/009
Cramer's V = 0/122

جدول شماره ۵۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۹ (دلایل انتخاب افراد ضعیف توسط مدیران) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
ولویت تحقق اهداف مدیر نسبت به اهداف کاری	۲۳/۷	۲۲/۴	۲۴/۳	۲۳/۱	۲۲/۸
کنترل کردن راحت‌تر است تا مدیریت کردن	۱۵/۸	۱۹/۶	۹/۵	۱۵/۴	۱۸/۳
مدیران عموماً ضعیف و مطیع هستند.	۳۹/۵	۴۱/۱	۳۶/۵	۳۸/۵	۴۰/۴
چون مدیران براساس رابطه انتخاب شده‌اند.	۳/۵	۱/۸	۴/۱	-	۲/۱
وجود نظام فکری قبیله‌ای	۰/۹	۲	۴/۱	-	۲
همه موارد	۱۳/۲	۱۰/۱	۱۳/۵	۲۳/۱	۱۰/۹
قبول ندارم	۳/۵	۲/۹	۸/۱	-	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 19/210
Sig.= 0/379
Cramer's V = 0/085

جدول شماره ۵۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۹ (دلایل انتخاب افراد ضعیف توسط مدیران) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
اولویت تحقق اهداف مدیر نسبت به اهداف کاری	۲۴/۳	۲۰/۳	۲۲/۹	۱۸/۳	۳۶/۴	۲۲/۸
کنترل کردن راحت‌تر است تا مدیریت کردن	۱۷/۶	۲۲/۱	۱۷/۱	۱۶/۵	۹/۱	۱۸/۳
مدیران عموماً ضعیف و مطیع هستند.	۴۲/۱	۳۷/۳	۴۸/۶	۳۸/۵	۲۷/۳	۴۰/۴
چون مدیران براساس رابطه انتخاب شده‌اند.	۱/۲	۳/۲	۲/۹	۳/۷	۴/۵	۲/۱
وجود نظام فکری قبیله‌ای	۲	۲/۸	-	۱/۸	-	۲
همه موارد	۱۰/۱	۱۰/۶	۵/۷	۱۶/۵	۱۳/۶	۱۰/۹
قبول ندارم	۲/۸	۳/۷	۲/۹	۴/۶	۹/۱	۳/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =24
X2= 24/139
Sig.= 0/454
Cramer's V = 0/082

جدول شماره ۵۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۰(چرا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد و حسود هستیم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
عدم ثبات فکری و رفتاری	۱۴/۷	۱۶/۸	۱۵
حداکثرگرا بودن در خواسته‌ها و انتظارات خود	۲۴/۴	۲۵/۲	۲۴/۵
چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.	۱۱/۸	۱۴	۱۲/۱
تفاوت میان اعتقاد با عمل و گفتار	۳۷/۹	۲۹/۹	۳۶/۹
همه موارد	۶/۴	۱۲/۱	۷/۱
قبول ندارم	۴/۷	۱/۹	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2=8/372
Sig.= 0/137
Cramer's V = 0/098

جدول شماره ۵۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۰ (چرا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد و حسود هستیم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
عدم ثبات فکری و رفتاری	۱۵/۹	۱۸/۹	۱۳/۱	۱۰/۷	۱۵
حداکثرگرا بودن در خواسته‌ها و انتظارات خود	۲۵	۲۴/۵	۲۲/۲	۲۶/۷	۲۴/۵
چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.	۱۳/۶	۱۱/۲	۱۲/۱	۸/۴	۱۲/۱
تفاوت میان اعتقاد با عمل و گفتار	۳۳/۶	۳۸/۵	۳۹/۹	۴۰/۵	۳۶/۹
همه موارد	۶/۱	۵/۶	۹/۱	۹/۲	۷/۱
قبول ندارم	۵/۸	۱/۴	۳/۵	۴/۶	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 17/040
Sig.= 0/317
Cramer's V = 0/081

جدول شماره ۵۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۰ (چرا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد و حسود هستیم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
عدم ثبات فکری و رفتاری	۱۴/۴	۱۷/۴	۱۲/۷	۱۵
حداکثرگرا بودن در خواسته‌ها و انتظارات خود	۲۲/۵	۲۶/۶	۲۴/۳	۲۴/۵
چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.	۱۱/۴	۱۲/۸	۱۲	۱۲/۱
تفاوت میان اعتقاد با عمل و گفتار	۴۰/۳	۳۲/۲	۳۸/۶	۳۶/۹
همه موارد	۷	۵/۹	۸/۶	۷/۱
قبول ندارم	۴/۴	۴/۹	۳/۷	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =10
X2= 8/323
Sig.= 0/597
Cramer's V = 0/069

جدول شماره ۵۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۰(چرا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد و حسود هستیم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
عدم ثبات فکری و رفتاری	۹/۳	۱۶/۳	۱۳/۷	-	۱۵
حداکثرگرا بودن در خواسته‌ها و انتظارات خود	۲۴/۱	۲۵/۵	۱۷/۸	۱۵/۴	۲۴/۵
چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.	۱۲	۱۱/۹	۸/۲	۳۰/۸	۱۲/۱
تفاوت میان اعتقاد با عمل و گفتار	۴۲/۶	۳۵/۵	۴۳/۸	۳۰/۸	۳۶/۹
همه موارد	۸/۳	۶/۹	۵/۵	۲۳/۱	۷/۱
قبول ندارم	۳/۷	۳/۹	۱۱	-	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 27/696
Sig.= 0/024
Cramer's V = 0/103

جدول شماره ۶۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۰ (چرا نسبت به یکدیگر بی‌اعتماد و حسود هستیم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
عدم ثبات فکری و رفتاری	۱۶	۱۵/۴	۱۲/۱	۱۲/۱	۴/۵	۱۵
حداکثرگرا بودن در خواسته‌ها و انتظارات خود	۲۵/۴	۲۳/۸	۲۴/۲	۲۳/۴	۱۸/۲	۲۴/۵
چون نگران لطمه‌خوردن از جانب دیگران هستیم.	۱۲	۱۳/۶	۱۸/۲	۱۰/۳	-	۱۲/۱
تفاوت میان اعتقاد با عمل و گفتار	۳۶/۱	۳۶	۴۲/۴	۳۹/۳	۴۵/۵	۳۶/۹
همه موارد	۶/۵	۶/۱	۳	۱۰/۳	۲۲/۷	۷/۱
قبول ندارم	۴/۱	۵/۱	-	۴/۷	۹/۱	۴/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =20
X2= 22/063
Sig.= 0/337
Cramer's V = 0/080

جدول شماره ۶۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۱ (چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
چون خیلی فکر نمی‌کنیم.	۲۴/۱	۲۵/۷	۲۴/۳
چون با آرزوهای خود بیشتر زندگی می‌کنیم.	۳۵/۳	۴۳/۱	۳۶/۳
به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی	۲۷/۳	۲۰/۲	۲۶/۴
اینگونه تربیت شده‌ایم	۲/۸	۱/۸	۲/۷
همه موارد	۷/۸	۸/۳	۷/۸
قبول ندارم	۲/۷	۰/۹	۲/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2= 5/165
Sig.= 0/396
Cramer's V = 0/077

جدول شماره ۶۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۱ (چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
چون خیلی فکر نمی‌کنیم.	۱۹/۹	۳۴	۲۶/۳	۲۴/۱	۲۴/۳
چون با آرزوهای خود بیشتر زندگی می‌کنیم.	۴۱/۹	۳۸/۱	۳۱/۳	۲۴/۸	۳۶/۳
به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی	۲۶/۱	۱۷/۷	۳۰/۳	۳۱/۶	۲۶/۴
اینگونه تربیت شده‌ایم	۱/۷	۴/۸	۱/۵	۵/۳	۲/۷
همه موارد	۷/۴	۵/۴	۹/۱	۹	۷/۸
قبول ندارم	۳	-	۱/۵	۵/۳	۲/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 44/457
Sig.= 0/000
Cramer's V = 0/130

جدول شماره ۶۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۱ (چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
چون خیلی فکر نمی‌کنیم.	۲۱/۹	۲۲/۴	۲۹	۲۴/۳
چون با آرزوهای خود بیشتر زندگی می‌کنیم.	۴۰/۱	۴۰/۹	۲۶/۸	۳۶/۳
به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی	۲۶/۵	۲۵/۶	۲۷/۲	۲۶/۴
اینگونه تربیت شده‌ایم	۳	۱/۶	۳/۷	۲/۷
همه موارد	۷	۷/۱	۹/۶	۷/۸
قبول ندارم	۱/۷	۲/۳	۳/۷	۲/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =10
X2= 19/862
Sig.= 0/031
Cramer's V = 0/106

جدول شماره ۶۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۱ (چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
چون خیلی فکر نمی‌کنیم.	۲۸/۶	۲۲/۸	۳۰/۱	۳۰/۸	۲۴/۳
چون با آرزوهای خود بیشتر زندگی می‌کنیم.	۲۸/۶	۳۷/۸	۳۴/۲	۳۰/۸	۳۶/۳
به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی	۳۰/۴	۲۶/۴	۲۱/۹	۱۵/۴	۲۶/۴
اینگونه تربیت شده‌ایم	۲/۷	۲/۹	۱/۴	-	۲/۷
همه موارد	۶/۳	۸/۱	۵/۵	۲۳/۱	۷/۸
قبول ندارم	۳/۶	۱/۹	۶/۸	-	۲/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =15
X2= 20/008
Sig.= 0/172
Cramer's V = 0/087

جدول شماره ۶۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۱ (چرا ما در قبول واقعیت همواره دچار مشکل هستیم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی اجرایی، خصوصی	
چون خیلی فکر نمی‌کنیم.	۲۴/۲	۲۳/۵	۳۲/۴	۲۳/۹	۲۲/۷	۲۴/۳
چون با آرزوهای خود بیشتر زندگی می‌کنیم.	۳۶/۸	۴۰/۱	۳۵/۳	۲۸/۴	۲۷/۳	۳۶/۳
به علت غرور کاذب و خود بزرگ‌بینی	۲۵/۶	۲۴/۹	۲۳/۵	۳۳	۳۱/۸	۲۶/۴
اینگونه تربیت شده‌ایم	۲/۲	۲/۸	۵/۹	۳/۷	۴/۵	۲/۷
همه موارد	۸	۷/۸	۲/۹	۸/۳	۹/۱	۷/۸
قبول ندارم	۳/۲	۰/۹	-	۲/۸	۴/۵	۲/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =20
X2= 14/629
Sig.= 0/797
Cramer's V = 0/064

جدول شماره ۶۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۲ (چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
چون متکی به خود نیستیم.	۲۰/۱	۲۱/۳	۲۰/۳
حوصله زحمت کشیدن نداریم.	۱۹/۵	۱۶/۷	۱۹/۱
رعایت قانون زمان‌بر است.	۳۶/۶	۴۰/۷	۳۷/۱
ناشی از خودخواهی است.	۳/۱	۱/۹	۳
فقدان تفکر منطقی و عقلایی	۳/۲	۲/۸	۰/۲
براساس روابط متقابل با دیگران عمل می‌کنیم.	۱/۷	۱/۹	۱/۷
همه موارد	۹/۱	۸/۳	۹
قبول ندارم	۶/۶	۶/۵	۶/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 7
X2= 1/543
Sig.= 0/981
Cramer's V = 0/042

جدول شماره ۶۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۲ (چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
چون متکی به خود نیستیم.	۲۲/۷	۲۲/۱	۱۴/۶	۱۹/۵	۲۰/۳
حوصله زحمت کشیدن نداریم.	۲۰/۷	۱۴/۵	۱۹/۲	۱۸/۸	۱۹/۱
رعایت قانون زمان‌بر است.	۳۴/۷	۴۴/۱	۴۱/۴	۳۰/۸	۳۷/۱
ناشی از خودخواهی است.	۲	۰/۷	۵/۶	۴/۵	۳
فقدان تفکر منطقی و عقلایی	۳/۲	۴/۱	۲/۵	۳	۰/۲
براساس روابط متقابل با دیگران عمل می‌کنیم.	۱/۵	۳/۴	۱	۱/۵	۱/۷
همه موارد	۷/۵	۷/۶	۸/۶	۱۵/۸	۹
قبول ندارم	۷/۷	۳/۴	۷/۱	۶	۶/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 21
X2= 36/256
Sig.= 0/020
Cramer's V = 0/117

جدول شماره ۶۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۲ (چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
چون متکی به خود نیستیم.	۲۱/۹	۲۰/۸	۱۷/۸	۲۰/۳
حوصله زحمت کشیدن نداریم.	۲۳/۹	۱۷/۵	۱۵/۶	۱۹/۱
رعایت قانون زمان‌بر است.	۳۳/۹	۳۹/۶	۳۷/۹	۳۷/۱
ناشی از خودخواهی است.	۱/۳	۲/۹	۴/۸	۳
فقدان تفکر منطقی و عقلایی	۲/۷	۳/۹	۳	۰/۲
براساس روابط متقابل با دیگران عمل می‌کنیم.	۲/۷	۰/۶	۱/۹	۱/۷
همه موارد	۷	۸/۸	۱۱/۵	۹
قبول ندارم	۶/۶	۵/۸	۷/۴	۶/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 14
X2= 22/564
Sig.= 0/068
Cramer's V = 0/113

جدول شماره ۶۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۲ (چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی، فیزیک	زبانهای خارجی	
چون متکی به خود نیستیم.	۱۷	۲۱/۲	۱۶	۳۰/۸	۲۰/۳
حوصله زحمت کشیدن نداریم.	۱۴/۳	۱۹/۹	۱۸/۷	۳۰/۸	۱۹/۱
رعایت قانون زمان‌بر است.	۴۷/۳	۳۶/۲	۳۳/۳	۷/۷	۳۷/۱
ناشی از خودخواهی است.	۴/۵	۲/۸	۲/۷	-	۳
فقدان تفکر منطقی و عقلایی	۱/۸	۳/۴	۲/۷	۷/۷	۰/۲
براساس روابط متقابل با دیگران عمل می‌کنیم.	۱/۸	۱/۸	-	۷/۷	۱/۷
همه موارد	۷/۱	۸/۶	۱۴/۷	۱۵/۴	۹
قبول ندارم	۶/۳	۶/۱	۱۲	-	۶/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 21
X2= 26/689
Sig.= 0/181
Cramer's V = 0/101

جدول شماره ۷۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۲ (چرا ما توقعات قابل‌توجهی از یکدیگر داریم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی و اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
چون متکی به خود نیستیم.	۲۰/۲	۲۱/۱	۲۲/۹	۱۹/۶	۱۳/۶	۱۴/۷
حوصله زحمت کشیدن نداریم.	۲۰/۲	۲۱/۱	۱۷/۱	۱۳/۱	۹/۱	۱۲
رعایت قانون زمان‌بر است.	۳۴/۷	۳۸/۵	۴۲/۹	۴۰/۲	۵۴/۵	۱۴/۷
ناشی از خودخواهی است.	۳/۸	۱/۴	۲/۹	۲/۸	-	۱۲
فقدان تفکر منطقی و عقلایی	۳/۴	۳/۳	۲/۹	۲/۸	-	۱۴/۷
براساس روابط متقابل با دیگران عمل می‌کنیم.	۱/۸	۰/۹	۲/۹	۲/۸	-	۱۲
همه موارد	۷/۶	۹/۴	۸/۶	۱۳/۱	۱۸/۲	۱۴/۷
قبول ندارم	۸/۴	۴/۲	-	۵/۶	۴/۵	۱۲
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۴/۷

df = 28
X2= 26/551
Sig.= 0/543
Cramer's V = 0/087

جدول شماره ۷۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۳ (چرا ما در حل اختلاف با یکدیگر مشکل داریم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
چون حداکثرگرا هستیم.	۲۰/۹	۲۱/۸	۲۱/۱
در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.	۲۸/۲	۳۶/۴	۲۹/۲
اصولاً برای انسانها چندان ارزشی قائل نیستیم.	۳/۷	۱/۸	۳/۵
چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.	۲۹/۹	۲۵/۵	۲۹/۳
همه موارد	۱۳/۵	۱۳/۶	۱۳/۵
سایر	۲	-	۱/۸
قبول ندارم	۱/۷	۰/۹	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 6/450
Sig.= 0/375
Cramer's V = 0/085

جدول شماره ۷۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۳ (چرا ما در حل اختلاف با یکدیگر مشکل داریم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
چون حداکثرگرا هستیم.	۲۲	۲۴/۳	۲۲/۹	۱۱/۹	۲۱/۱
در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.	۳۴	۲۵/۷	۲۷/۹	۲۰/۹	۲۹/۲
اصولاً برای انسانها چندان ارزشی قائل نیستیم.	۴/۲	۴/۱	۲/۵	۲/۲	۳/۵
چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.	۲۷/۴	۲۷/۷	۲۷/۹	۳۹/۶	۲۹/۳
همه موارد	۹/۳	۱۶/۲	۱۶/۴	۱۸/۷	۱۳/۵
سایر	۱/۵	۲	۰/۵	۴/۵	۱/۸
قبول ندارم	۱/۷	-	۲	۲/۲	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df =18
X2= 41/708
Sig.= 0/001
Cramer's V = 0/125

جدول شماره ۷۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۳ (چرا ما در حل اختلاف با یکدیگر مشکل داریم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
چون حداکثرگرا هستیم.	۱۸/۷	۲۳/۹	۲۰/۴	۲۱/۱
در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.	۳۳/۴	۲۹	۲۴/۸	۲۹/۲
اصولاً برای انسانها چندان ارزشی قائل نیستیم.	۴/۶	۲/۹	۲/۹	۳/۵
چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.	۲۸/۹	۲۸/۷	۳۰/۷	۲۹/۳
همه موارد	۱۲/۱	۱۱/۸	۱۷/۲	۱۳/۵
سایر	۱/۳	۱/۹	۲/۲	۱/۸
قبول ندارم	۱	۱/۹	۱/۸	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 12
X2= 13/123
Sig.= 0/360
Cramer's V = 0/086

جدول شماره ۷۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۳ (چرا ما در حل اختلاف با یکدیگر مشکل داریم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی، فیزیک	زبانهای خارجی	
چون حداکثرگرا هستیم.	۱۶/۸	۲۲/۲	۱۷/۱	۱۵/۴	۲۱/۱
در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.	۲۶/۵	۲۸/۷	۳۴/۲	۴۶/۲	۲۹/۲
اصولاً برای انسانها چندان ارزشی قائل نیستیم.	۳/۵	۳/۴	۵/۳	-	۳/۵
چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.	۳۶/۳	۲۸/۹	۲۶/۳	۱۵/۴	۲۹/۳
همه موارد	۱۴/۲	۱۳/۸	۹/۲	۲۳/۱	۱۳/۵
سایر	۰/۹	۲	۱/۳	-	۱/۸
قبول ندارم	۱/۸	۱	۶/۶	-	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 18
X2= 25/278
Sig.= 0/117
Cramer's V = 0/097

جدول شماره ۷۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۳ (چرا ما در حل اختلاف با یکدیگر مشکل داریم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
چون حداکثرگرا هستیم.	۲۰	۲۴/۹	۱۱/۴	۲۱/۱	۲۲/۷	۲۱/۱
در هنر گوش‌کردن و فهمیدن طرف مقابل بسیار ضعیف هستیم.	۳۰/۸	۲۵/۸	۴۸/۶	۲۲	۳۱/۸	۲۹/۲
اصولاً برای انسانها چندان ارزشی قائل نیستیم.	۴/۳	۲/۸	۲/۹	۱/۸	-	۳/۵
چون در فرهنگ عمومی ما، زور بر استدلال اولویت داشته است.	۲۹	۳۰/۹	۲۲/۹	۳۱/۲	۲۲/۷	۲۹/۳
همه موارد	۱۲/۷	۱۱/۵	۱۴/۳	۲۱/۱	۱۳/۶	۱۳/۵
سایر	۱/۶	۳/۲	-	-	۴/۵	۱/۸
قبول ندارم	۱/۶	۰/۹	-	۲/۸	۴/۵	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 24
X2= 30/253
Sig.= 0/177
Cramer's V = 0/092

جدول شماره ۷۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۴(چرا ما افراد را به جای هویت فردی آنان در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند و تحت تأثیر محیط هستند..	۲۱/۲	۳۳	۲۲/۷
چون نگاه ما به دیگران عمدتاً ابزاری است.	۲۶/۱	۲۶/۶	۲۶/۲
به علت عدم رشد خودمان برای دیگران ارزشی قائل نیستیم.	۳۰/۹	۲۰/۲	۲۹/۵
جامعه ما به شدت سیاسی است و به سمت گروه‌گرایی حرکت می‌کند.	۶	۴/۶	۵/۸
همه موارد	۲/۸	۰/۹	۲/۵
سایر	۴/۴	۷/۳	۴/۷
قبول ندارم	۸/۷	۷/۳	۸/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 13/168
Sig.= 0/040
Cramer's V= 0/123

جدول شماره ۷۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۴(چرا ما افراد را به جای هویت فردی آنان در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند و تحت تأثیر محیط هستند..	۲۶/۹	۱۹/۲	۱۷/۸	۲۰/۶	۲۲/۷
چون نگاه ما به دیگران عمدتاً ابزاری است.	۲۶/۱	۲۳/۳	۲۹/۹	۲۳/۸	۲۶/۲
به علت عدم رشد خودمان برای دیگران ارزشی قائل نیستیم.	۲۴/۹	۳۸/۴	۳۳/۵	۲۷/۸	۲۹/۵
جامعه ما به شدت سیاسی است و به سمت گروه‌گرایی حرکت می‌کند.	۵/۱	۶/۲	۶/۱	۷/۱	۵/۸
همه موارد	۱/۳	۴/۱	۲	۵/۶	۲/۵
سایر	۴/۱	۴/۱	۵/۱	۷/۱	۴/۷
قبول ندارم	۱۱/۷	۴/۸	۵/۶	۷/۹	۸/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 18
X2= 36/429
Sig.= 0/006
Cramer's V= 0/119

جدول شماره ۷۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۴(چرا ما افراد را به جای هویت فردی آنان در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند و تحت تأثیر محیط هستند.	۲۴/۲	۲۴/۳	۱۹/۲	۲۲/۷
چون نگاه ما به دیگران عمدتاً ابزاری است.	۲۷	۲۵/۲	۲۶/۳	۲۶/۲
به علت عدم رشد خودمان برای دیگران ارزشی قائل نیستیم.	۲۹/۷	۳۰/۲	۲۸/۶	۲۹/۵
جامعه ما به شدت سیاسی است و به سمت گروه‌گرایی حرکت می‌کند.	۵/۸	۵/۲	۶/۴	۵/۸
همه موارد	۰/۷	۳/۳	۳/۸	۲/۵
سایر	۳/۴	۳/۶	۷/۵	۴/۷
قبول ندارم	۹/۲	۸/۲	۸/۳	۸/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 12
X2= 15/349
Sig.= 0/223
Cramer's V= 0/094

جدول شماره ۷۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۴(چرا ما افراد را به جای هویت فردی آنان در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند و تحت تأثیر محیط هستند.	۲۱/۸	۲۲/۳	۲۷/۴	۲۳/۱	۲۲/۷
چون نگاه ما به دیگران عمدتاً ابزاری است.	۲۹/۱	۲۶/۲	۲۳/۳	۱۵/۴	۲۶/۲
به علت عدم رشد خودمان برای دیگران ارزشی قائل نیستیم.	۳۱/۸	۲۹/۷	۲۶	۲۳/۱	۲۹/۵
جامعه ما به شدت سیاسی است و به سمت گروه‌گرایی حرکت می‌کند.	۶/۴	۵/۷	۴/۱	۱۵/۴	۵/۸
همه موارد	۰/۹	۲/۶	۱/۴	۱۵/۴	۲/۵
سایر	۵/۵	۴/۲	۶/۸	۷/۷	۴/۷
قبول ندارم	۴/۵	۹/۲	۱۱	-	۸/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 18
X2= 20/862
Sig.= 0/286
Cramer's V= 0/090

جدول شماره ۸۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۴(چرا ما افراد را به جای هویت فردی آنان در قالب باند و گروه تعریف می‌کنیم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی اجرایی خصوصی	
معتقدیم که انسانها ارزش مستقل ندارند و تحت تأثیر محیط هستند.	۲۴	۲۱/۷	۳۴/۴	۱۵	۲۳/۸	۲۲/۷
چون نگاه ما به دیگران عمدتاً ابزاری است.	۲۴/۶	۲۸/۸	۱۸/۸	۳۰/۸	۲۳/۸	۲۶/۲
به علت عدم رشد خودمان برای دیگران ارزشی قائل نیستیم.	۲۹/۱	۳۱/۶	۲۸/۱	۲۷/۱	۳۳/۳	۲۹/۵
جامعه ما به شدت سیاسی است و به سمت گروه‌گرایی حرکت می‌کند.	۵/۱	۶/۶	۹/۴	۵/۶	۹/۵	۵/۸
همه موارد	۲	۲/۴	-	۵/۶	۴/۸	۲/۵
سایر	۶/۳	۱/۹	-	۵/۶	-	۴/۷
قبول ندارم	۸/۹	۷/۱	۹/۴	۱۰/۳	۴/۸	۸/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 24
X2= 26/335
Sig.= 0/336
Cramer's V= 0/087

جدول شماره ۸۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۵(چرا ما درقبول یکدیگر و سهیم‌شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
چون منافع ما از بین می‌رود.	۹	۱۰	۹/۱
چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست.	۵۵/۲	۶۲/۷	۵۶/۱
چون ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.	۵/۱	۱/۸	۴/۷
در زمینه دوستی و احترام به دیگران، آموزش ندیده‌ایم.	۱۷/۶	۹/۱	۱۶/۵
همه موارد	۹/۶	۱۷/۷	۱۰
سایر	۲/۱	۰/۹	۱/۹
قبول ندارم	۱/۴	۲/۷	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 6
X2= 10/178
Sig.= 0/117
Cramer's V= 0/107

جدول شماره ۸۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۵(چرا ما درقبول یکدیگر و سهیم‌شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
چون منافع ما از بین می‌رود.	۱۲/۵	۸/۱	۴	۷/۶	۹/۱
چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست.	۵۵/۶	۵۴/۷	۵۹/۷	۵۴/۲	۵۶/۱
چون ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.	۶/۱	۳/۴	۴	۳/۱	۴/۷
در زمینه دوستی و احترام به دیگران، آموزش ندیده‌ایم.	۱۴/۵	۲۰/۹	۱۵/۹	۱۹/۱	۱۶/۵
همه موارد	۷/۶	۹/۵	۱۴/۴	۱۰/۷	۱۰
سایر	۱	۳/۴	۲	۳/۱	۱/۹
قبول ندارم	۲/۷	-	-	۲/۳	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 18
X2= 38/689
Sig.= 0/003
Cramer's V= 0/121

جدول شماره ۸۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۵(چرا ما درقبول یکدیگر و سهیم‌شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
چون منافع ما از بین می‌رود.	۱۱/۸	۹	۶/۳	۹/۱
چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست.	۵۵/۲	۶۰/۳	۵۲/۴	۵۶/۱
چون ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.	۴/۹	۶/۴	۲/۶	۴/۷
در زمینه دوستی و احترام به دیگران، آموزش ندیده‌ایم.	۱۶/۷	۱۴/۱	۱۹/۲	۱۶/۵
همه موارد	۸/۲	۷/۱	۱۵/۵	۱۰
سایر	۱/۳	۱/۶	۳	۱/۹
قبول ندارم	۲	۱/۶	۱/۱	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 12
X2= 28/089
Sig.= 0/005
Cramer's V= 0/126

جدول شماره ۸۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۵(چرا ما درقبول یکدیگر و سهیم‌شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
چون منافع ما از بین می‌رود.	۶/۳	۹/۴	۱۳/۲	-	۹/۱
چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست.	۵۵/۹	۵۷/۳	۴۷/۴	۴۶/۲	۵۶/۱
چون ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.	۲/۷	۵	۲/۶	۷/۷	۴/۷
در زمینه دوستی و احترام به دیگران، آموزش ندیده‌ایم.	۱۸	۱۵/۸	۲۱/۱	۲۳/۱	۱۶/۵
همه موارد	۱۳/۵	۹/۲	۱۰/۵	۲۳/۱	۱۰
سایر	۱/۸	۱/۹	۲/۶	-	۱/۹
قبول ندارم	۱/۸	۱/۵	۲/۶	-	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 18
X2= 13/915
Sig.= 0/736
Cramer's V= 0/072

جدول شماره ۸۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۵(چرا ما درقبول یکدیگر و سهیم‌شدن با هم در قدرت و توانایی مشکل داریم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
چون منافع ما از بین می‌رود.	۱۰/۵	۸/۷	۱۱/۴	۳/۷	۴/۵	۹/۱
چون هدف ما تحقق اهداف جمعی نیست.	۵۶/۲	۵۵/۵	۶۰	۵۶/۹	۵۰	۵۶/۱
چون ارزشی برای اطرافیان خود قائل نیستیم.	۴	۶/۹	۲/۹	۴/۶	۴/۵	۴/۷
در زمینه دوستی و احترام به دیگران، آموزش ندیده‌ایم.	۱۷	۱۶/۵	۱۴/۳	۱۳/۸	۲۲/۷	۱۶/۵
همه موارد	۹/۵	۸/۷	۵/۷	۱۵/۶	۱۳/۶	۱۰
سایر	۱/۶	۱/۸	۲/۹	۳/۷	-	۱/۹
قبول ندارم	۱/۲	۱/۸	۲/۹	۱/۸	۴/۵	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 24
X2= 19/531
Sig.= 0/723
Cramer's V= 0/074

جدول شماره ۸۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۶(چرا ما در سیستم‌سازی، ایجاد حزب، هدف‌گذاری جمعی و... مشکل داریم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
چون برای ما زندگی جدی نیست و دراز مدت نمی‌اندیشیم.	۹/۱	۷/۵	۸/۸
چون نظام اجتماعی باثباتی نداریم.	۳۱/۱	۳۶/۴	۳۱/۸
چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.	۱۷/۵	۲۰/۶	۱۷/۹
چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.	۲۴/۵	۱۹/۶	۲۳/۹
چون در خانواده و اجتماع، آموزش لازم را ندیده‌ایم.	۲/۹	۲/۸	۲/۹
همه موارد	۸/۳	۹/۳	۸/۴
سایر	۴/۷	۱/۹	۴/۳
قبول ندارم	۱/۹	۱/۹	۱/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 7
X2= 4/364
Sig.= 0/737
Cramer's V= 0/070

جدول شماره ۸۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۶(چرا ما در سیستم‌سازی، ایجاد حزب، هدف‌گذاری جمعی و... مشکل داریم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
چون برای ما زندگی جدی نیست و دراز مدت نمی‌اندیشیم.	۸/۸	۱۱/۷	۶	۹/۸	۸/۸
چون نظام اجتماعی باثباتی نداریم.	۳۰/۸	۲۷/۶	۳۵/۷	۳۳/۸	۳۱/۸
چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.	۱۹/۳	۲۲/۸	۱۳/۱	۱۵/۸	۱۷/۹
چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.	۲۵/۸	۲۵/۵	۲۳/۱	۱۸	۲۳/۹
چون در خانواده و اجتماع، آموزش لازم را ندیده‌ایم.	۲/۳	۲/۸	۳/۵	۳/۸	۲/۹
همه موارد	۷	۸/۳	۹/۵	۱۱/۳	۸/۴
سایر	۴	۱/۴	۷	۴/۵	۴/۳
قبول ندارم	۲/۳	-	۲	۳	۱/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 21
X2= 27/229
Sig.= 0/163
Cramer's V= 0/102

جدول شماره ۸۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۶(چرا ما در سیستم‌سازی، ایجاد حزب، هدف‌گذاری جمعی و... مشکل داریم؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
چون برای ما زندگی جدی نیست و دراز مدت نمی‌اندیشیم.	۱۱/۴	۷/۲	۸/۱	۸/۸
چون نظام اجتماعی باثباتی نداریم.	۳۱/۴	۳۰/۴	۳۳/۷	۳۱/۸
چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.	۱۸/۷	۱۹/۹	۱۴/۷	۱۷/۹
چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.	۲۶/۴	۲۳/۵	۲۱/۶	۲۳/۹
چون در خانواده و اجتماع، آموزش لازم را ندیده‌ایم.	۱/۳	۳/۳	۴	۲/۹
همه موارد	۵/۴	۱۰/۱	۹/۹	۸/۴
سایر	۲/۳	۴/۹	۵/۹	۴/۳
قبول ندارم	۳	۰/۷	۲/۲	۱/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 14
X2= 25/582
Sig.= 0/029
Cramer's V= 0/121

جدول شماره ۸۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۶(چرا ما در سیستم‌سازی، ایجاد حزب، هدف‌گذاری جمعی و... مشکل داریم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
چون برای ما زندگی جدی نیست و دراز مدت نمی‌اندیشیم.	۹/۹	۹/۳	۲/۶	۱۶/۷	۸/۸
چون نظام اجتماعی باثباتی نداریم.	۳۱/۵	۳۰/۷	۳۸/۲	۳۳/۳	۳۱/۸
چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.	۱۶/۲	۱۸	۱۸/۴	۲۵	۱۷/۹
چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.	۲۷/۹	۲۴/۵	۱۷/۱	۸/۳	۲۳/۹
چون در خانواده و اجتماع، آموزش لازم را ندیده‌ایم.	۱/۸	۲/۷	۶/۶	-	۲/۹
همه موارد	۷/۲	۹/۱	۳/۹	۱۶/۷	۸/۴
سایر	۳/۶	۴/۵	۵/۳	-	۴/۳
قبول ندارم	۱/۸	۱/۳	۷/۹	-	۱/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 21
X2= 33/638
Sig.= 0/040
Cramer's V= 0/113

جدول شماره ۹۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۶(چرا ما در سیستم‌سازی، ایجاد حزب، هدف‌گذاری جمعی و... مشکل داریم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
چون برای ما زندگی جدی نیست و دراز مدت نمی‌اندیشیم.	۸/۹	۱۲/۵	۵/۷	۳/۷	۴/۵	۸/۸
چون نظام اجتماعی پاثباتی نداریم.	۳۲	۳۰/۱	۲۸/۶	۳۶/۱	۲۷/۳	۳۱/۸
چون حاضر نیستیم به دیگران سهم دهیم.	۱۷/۷	۱۷/۱	۲۲/۹	۱۸/۵	۱۸/۲	۱۷/۹
چون با رشد دیگران و رقابت مشکل داریم.	۲۵/۶	۲۲/۷	۲۲/۹	۱۸/۵	۲۷/۳	۲۳/۹
چون در خانواده و اجتماع، آموزش لازم را ندیده‌ایم.	۳	۲/۳	-	۴/۶	-	۲/۹
همه موارد	۶/۲	۹/۳	۱۱/۴	۱۳/۹	۱۸/۲	۸/۴
سایر	۴/۴	۴/۶	۵/۷	۳/۷	-	۴/۳
قبول ندارم	۲/۲	۱/۴	۲/۹	۰/۹	۴/۵	۱/۹
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 28
X2= 27/181
Sig.= 0/508
Cramer's V= 0/088

جدول شماره ۹۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۷(تاچه اندازه، عدم توانایی ما در سیستم‌سازی به شخصیت استبدادی ما مربوط است؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
خیلی زیاد	۲۰/۵	۱۷/۳	۲۰/۱
زیاد	۴۴/۹	۴۶/۴	۴۵/۱
کم	۱۳/۷	۸/۲	۱۳
خیلی کم	۷/۲	۴/۵	۶/۹
قبول ندارم	۷/۵	۱۰	۷/۸
نظری ندارم	۶/۲	۱۳/۶	۷/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2=12/082
Sig.= 0/034
Cramer's V= 0/116

جدول شماره ۹۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۷(تاچه اندازه، عدم توانایی ما در سیستم‌سازی به شخصیت استبدادی ما مربوط است؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
خیلی زیاد	۱۸/۲	۱۷/۶	۱۹/۶	۲۹/۴	۲۰/۱
زیاد	۴۴/۳	۵۳/۴	۴۴/۱	۳۹/۷	۴۵/۱
کم	۱۳/۱	۱۲/۸	۱۶/۲	۸/۱	۱۳
خیلی کم	۸/۸	۴/۷	۶/۹	۳/۷	۶/۹
قبول ندارم	۵/۶	۷/۴	۹/۸	۱۱/۸	۷/۸
نظری ندارم	۱۰	۴/۱	۳/۴	۷/۴	۷/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 36/477
Sig.= 0/002
Cramer's V= 0/116

جدول شماره ۹۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۷ (تاچه اندازه، عدم توانایی ما در سیستم‌سازی به شخصیت استبدادی ما مربوط است؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
خیلی زیاد	۱۷/۶	۲۱	۲۱/۹	۲۰/۱
زیاد	۴۶/۱	۴۵/۱	۴۴/۱	۴۵/۱
کم	۱۳/۱	۱۴/۳	۱۱/۵	۱۳
خیلی کم	۷/۲	۷/۶	۵/۷	۶/۹
قبول ندارم	۵/۶	۷/۳	۱۰/۸	۷/۸
نظری ندارم	۱۰/۵	۴/۸	۶/۱	۷/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 10
X2= 16/197
Sig.= 0/094
Cramer's V= 0/095

جدول شماره ۹۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۷ (تاچه اندازه، عدم توانایی ما در سیستم‌سازی به شخصیت استبدادی ما مربوط است؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
خیلی زیاد	۱۸/۴	۲۰/۸	۱۶/۹	۲۳/۱	۲۰/۱
زیاد	۵۳/۵	۴۴/۷	۳۱/۲	۵۳/۸	۴۵/۱
کم	۷/۹	۱۳/۹	۱۴/۳	۷/۷	۱۳
خیلی کم	۴/۴	۶/۹	۱۰/۴	۷/۷	۶/۹
قبول ندارم	۹/۶	۶/۸	۱۴/۳	۷/۷	۷/۸
نظری ندارم	۶/۱	۶/۸	۱۳	-	۷/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 22/024
Sig.= 0/107
Cramer's V= 0/091

جدول شماره ۹۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۷ (تاچه اندازه، عدم توانایی ما در سیستم‌سازی به شخصیت استبدادی ما مربوط است؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
خیلی زیاد	۱۸/۸	۲۱/۶	۲۰	۲۳/۶	۱۸/۲	۲۰/۱
زیاد	۴۵/۲	۴۷/۲	۲۰	۴۷/۳	۵۰	۴۵/۱
کم	۱۳/۲	۱۱/۵	۲۲/۹	۱۰/۹	۱۸/۲	۱۳
خیلی کم	۶/۴	۸/۷	۱۱/۴	۵/۵	-	۶/۹
قبول ندارم	۷/۴	۶	۱۴/۳	۱۰/۹	۹/۱	۷/۸
نظری ندارم	۸/۹	۵	۱۱/۴	۱/۸	۴/۵	۷/۱
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 20
X2= 28/214
Sig.= 0/104
Cramer's V= 0/089

جدول شماره ۹۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۸(کدام مسئله را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
فقدان فرهنگ عقلایی	۵۹/۳	۵۵/۶	۵۸/۹
توزیع غیرعادلانه ثروت	۱۱/۱	۱۶/۷	۱۱/۸
مشکل توزیع قدرت	۱۴/۵	۱۴/۸	۱۴/۵
همه موارد	۱۲/۶	۱۱/۱	۱۲/۴
سایر	۲/۵	۱/۹	۲/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 4
X2= 3/114
Sig.= 0/539
Cramer's V= 0/060

جدول شماره ۹۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۸ (کدام مسئله را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
فقدان فرهنگ عقلایی	۵۹/۶	۵۷/۵	۶۰/۶	۵۵	۵۸/۹
توزیع غیرعادلانه ثروت	۱۷/۳	۱۰/۳	۵/۱	۷	۱۱/۸
مشکل توزیع قدرت	۱۰/۷	۱۹/۹	۱۲/۱	۲۴	۱۴/۵
همه موارد	۱۰/۷	۱۰/۳	۱۷/۲	۱۳/۲	۱۲/۴
سایر	۱/۸	۲/۱	۵/۱	۰/۸	۲/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 12
X2= 49/732
Sig.= 0/000
Cramer's V= 0/138

جدول شماره ۹۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۸ (کدام مسئله را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
فقدان فرهنگ عقلایی	۵۷/۵	۶۰/۷	۵۸/۳	۵۸/۹
توزیع غیرعادلانه ثروت	۱۳/۶	۱۴/۳	۶/۸	۱۱/۸
مشکل توزیع قدرت	۱۶	۱۰/۴	۱۷/۷	۱۴/۵
همه موارد	۱۰/۵	۱۳/۳	۱۳/۵	۱۲/۴
سایر	۲/۴	۱/۳	۳/۸	۲/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 8
X2= 19/198
Sig.= 0/014
Cramer's V= 0/105

جدول شماره ۹۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۸(کدام مسئله را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
فقدان فرهنگ عقلایی	۵۷/۴	۵۹/۴	۵۹/۲	۵۰	۵۸/۹
توزیع غیرعادلانه ثروت	۱۱/۱	۱۱/۸	۹/۹	۲۵	۱۱/۸
مشکل توزیع قدرت	۱۳/۹	۱۴/۷	۱۵/۵	۸/۳	۱۴/۵
همه موارد	۱۳	۱۲/۲	۱۱/۳	۱۶/۷	۱۲/۴
سایر	۴/۶	۱/۹	۴/۲	-	۲/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 12
X2= 7/036
Sig.= 0/855
Cramer's V= 0/052

جدول شماره ۱۰۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۸(کدام مسئله را اساسی‌ترین مشکل ایران می‌دانید؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
فقدان فرهنگ عقلایی	۵۸/۸	۵۷/۵	۶۲/۹	۶۰/۲	۶۱/۹	۵۸/۹
توزیع غیرعادلانه ثروت	۱۲/۴	۱۱/۷	۱۷/۱	۸/۳	۴/۸	۱۱/۸
مشکل توزیع قدرت	۱۵/۱	۱۵	۱۱/۴	۱۳	۵/۹	۱۴/۵
همه موارد	۱۱/۲	۱۴/۵	۵/۷	۱۴/۸	۱۹	۱۲/۴
سایر	۲/۴	۱/۴	۲/۹	۳/۷	۴/۸	۲/۴
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 16
X2= 10/119
Sig.= 0/860
Cramer's V= 0/054

جدول شماره ۱۰۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۹ (دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی را بی‌تحرک و غیرمنطقی می‌کند؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
خیلی زیاد	۲۸/۴	۳۰	۲۸/۶
زیاد	۴۶/۱	۴۴/۵	۴۵/۹
کم	۱۰	۴/۵	۹/۳
خیلی کم	۲/۲	۲/۷	۲/۲
قبول ندارم	۲/۵	۳/۶	۲/۷
نظری ندارم	۱۰/۹	۱۴/۵	۱۱/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2= 4/945
Sig.= 0/423
Cramer's V= 0/074

جدول شماره ۱۰۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۹ (دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی را بی‌تحرک و غیرمنطقی می‌کند؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
خیلی زیاد	۲۵/۸	۲۷/۷	۳۰/۴	۳۵/۳	۲۸/۶
زیاد	۴۷/۲	۴۷/۳	۴۹/۵	۳۵/۳	۴۵/۹
کم	۹/۲	۱۲/۸	۱۰/۳	۴/۴	۹/۳
خیلی کم	۱/۹	۱/۴	۰/۵	۶/۶	۲/۲
قبول ندارم	۱/۵	۳/۴	۲/۵	۵/۹	۲/۷
نظری ندارم	۱۴/۴	۷/۴	۶/۹	۱۲/۵	۱۱/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 45/500
Sig.= 0/000
Cramer's V= 0/130

جدول شماره ۱۰۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۹ (دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی را بی‌تحرک و غیرمنطقی می‌کند؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
خیلی زیاد	۲۶/۸	۲۷/۹	۳۱/۲	۲۸/۶
زیاد	۴۶/۷	۴۶/۳	۴۴/۴	۴۵/۹
کم	۸/۲	۱۰/۸	۹	۹/۳
خیلی کم	۲/۳	۲/۲	۲/۲	۲/۲
قبول ندارم	۲/۶	۱/۹	۳/۶	۲/۷
نظری ندارم	۱۳/۴	۱۰/۸	۹/۷	۱۱/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 10
X2= 5/932
Sig.= 0/821
Cramer's V= 0/057

جدول شماره ۱۰۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۹ (دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی را بی‌تحرک و غیرمنطقی می‌کند؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
خیلی زیاد	۳۷/۷	۲۷/۱	۲۹/۹	۷/۷	۲۸/۶
زیاد	۴۰/۴	۴۷/۲	۴۴/۲	۵۳/۸	۴۵/۹
کم	۵/۳	۱۰	۹/۱	۷/۷	۹/۳
خیلی کم	۳/۵	۲/۲	۱/۳	-	۲/۲
قبول ندارم	۲/۶	۲/۳	۳/۹	۱۵/۴	۲/۷
نظری ندارم	۱۰/۵	۱۱/۳	۱۱/۷	۱۵/۴	۱۱/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 19/851
Sig.= 0/178
Cramer's V= 0/086

جدول شماره ۱۰۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۱۹ (دولتی بودن اقتصاد ایران تا چه اندازه فرهنگ سیاسی را بی‌تحرک و غیرمنطقی می‌کند؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
خیلی زیاد	۲۹/۳	۲۸/۹	۲۸/۶	۲۵/۵	۲۲/۷	۲۸/۶
زیاد	۴۳/۵	۵۰/۵	۳۴/۳	۵۰	۵۴/۵	۴۵/۹
کم	۸/۵	۱۰/۱	۱۴/۳	۹/۱	۱۳/۶	۹/۳
خیلی کم	۱/۷	۲/۳	۲/۹	۳/۶	۴/۵	۲/۲
قبول ندارم	۲/۱	۲/۳	۸/۶	۴/۵	-	۲/۷
نظری ندارم	۱۴/۸	۶	۱۱/۴	۷/۳	۴/۵	۱۱/۳
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 20
X2= 28/775
Sig.= 0/092
Cramer's V= 0/089

جدول شماره ۱۰۶. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۰(چرا ما عموماً علاقه‌مندیم در افکار، گفتار و رفتار مبهم باشیم؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
چون احساس امنیت نمی‌کنیم.	۴۹/۴	۴۹/۱	۴۹/۴
چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.	۲۸/۵	۲۸/۷	۲۸/۵
چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.	۸	۸/۳	۸
همه موارد	۸/۵	۱۱/۱	۸/۸
سایر	۳/۹	۱/۹	۳/۶
قبول ندارم	۱/۷	۰/۹	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2= 2/143
Sig.= 0/829
Cramer's V= 0/049

جدول شماره ۱۰۷. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۰ (چرا ما عموماً علاقه‌مندیم در افکار، گفتار و رفتار مبهم باشیم؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
چون احساس امنیت نمی‌کنیم.	۴۴/۸	۴۹/۷	۵۲/۳	۵۹/۱	۴۹/۴
چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.	۳۳/۷	۲۹/۳	۲۴/۶	۱۸/۲	۲۸/۵
چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.	۸/۷	۷/۵	۷	۷/۶	۸
همه موارد	۷/۲	۹/۵	۱۱/۱	۹/۸	۸/۸
سایر	۳/۵	۲/۷	۴/۵	۳/۸	۳/۶
قبول ندارم	۲/۲	۱/۴	۰/۵	۱/۵	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 20/840
Sig.= 0/142
Cramer's V= 0/089

جدول شماره ۱۰۸. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۰ (چرا ما عموماً علاقه‌مندیم در افکار، گفتار و رفتار مبهم باشیم؟) بر حسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
چون احساس امنیت نمی‌کنیم.	۴۵/۹	۴۶/۳	۵۶/۸	۴۹/۴
چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.	۳۴	۲۹/۴	۲۱/۴	۲۸/۵
چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.	۸/۳	۹/۱	۶/۶	۸
همه موارد	۶/۹	۹/۴	۱۰/۳	۸/۸
سایر	۲/۳	۴/۹	۳/۷	۳/۶
قبول ندارم	۲/۶	۱	۱/۱	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 10
X2= 21/589
Sig.= 0/017
Cramer's V= 0/111

جدول شماره ۱۰۹. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۰ (چرا ما عموماً علاقه‌مندیم در افکار، گفتار و رفتار مبهم باشیم؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
چون احساس امنیت نمی‌کنیم.	۵۶/۸	۴۹	۴۴	۴۶/۲	۴۹/۴
چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.	۲۲/۵	۲۹/۵	۲۸	۳۰/۸	۲۸/۵
چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.	۹/۹	۷/۸	۸	۷/۷	۸
همه موارد	۵/۴	۸/۷	۱۲	۵/۴	۸/۸
سایر	۳/۶	۴	۱/۳	-	۳/۶
قبول ندارم	۱/۸	۱	۶/۷	-	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 22/335
Sig.= 0/099
Cramer's V= 0/092

جدول شماره ۱۱۰. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۰ (چرا ما عموماً علاقه‌مندیم در افکار، گفتار و رفتار مبهم باشیم؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
چون احساس امنیت نمی‌کنیم.	۵۱	۴۷/۲	۵۰	۴۶/۷	۴۵/۵	۴۹/۴
چون بدین صورت همه را راضی می‌کنیم.	۲۷/۸	۳۰/۶	۳۲/۴	۲۶/۲	۳۱/۸	۲۸/۵
چون به آزادی اندیشه اعتقادی نداریم.	۷/۵	۷/۴	۱۱/۸	۹/۳	۱۳/۶	۸
همه موارد	۸/۹	۸/۳	۵/۹	۱۰/۳	۹/۱	۸/۸
سایر	۳/۲	۶/۴	-	۵/۶	-	۳/۶
قبول ندارم	۱/۶	۱/۹	-	۱/۹	-	۱/۶
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 20
X2= 9/275
Sig.= 0/980
Cramer's V= 0/051

جدول شماره ۱۱۱. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۱ (در فرض وجود مشکلات فوق، وزن اصلی تقصیر را به کدام عامل اطلاق می‌کنید؟) برحسب جنس(درصد)

پاسخ	جنس		جمع
	مرد	زن	
فرهنگ عمومی ضعیف	۵۵	۴۳/۳	۵۳/۶
بی‌توجهی خانواده به تربیت	۳/۷	۱۴/۲	۵
بی‌توجهی دولت به آموزش	۸/۸	۴/۷	۸/۳
نابسامانی‌های اقتصادی	۱۴	۱۶	۱۴/۳
همه موارد	۱۷/۱	۱۹/۸	۱۷/۴
سایر	۱/۴	۱/۹	۱/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 5
X2= 25/600
Sig.= 0/000
Cramer's V= 0/172

جدول شماره ۱۱۲. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۱ (در فرض وجود مشکلات فوق، وزن اصلی تقصیر را به کدام عامل اطلاق می‌کنید؟) برحسب سن(درصد)

پاسخ	سن				جمع
	۲۰-۲۹	۳۰-۳۹	۴۰-۴۹	۵۰ و بالاتر	
فرهنگ عمومی ضعیف	۴۶/۳	۶۲/۶	۶۰/۱	۵۵	۵۳/۶
بی‌توجهی خانواده به تربیت	۵/۶	۵/۴	۴/۵	۳/۱	۵
بی‌توجهی دولت به آموزش	۹/۲	۷/۵	۷/۱	۸/۴	۸/۳
نابسامانی‌های اقتصادی	۲۰/۵	۱۳/۶	۵/۶	۹/۹	۱۴/۳
همه موارد	۱۷/۱	۱۰/۲	۲۱/۲	۲۰/۶	۱۷/۴
سایر	۱/۳	۰/۷	۱/۵	۳/۱	۱/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 42/516
Sig.= 0/000
Cramer's V= 0/128

جدول شماره ۱۱۳. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۱ (در فرض وجود مشکلات فوق، وزن اصلی تقصیر را به کدام عامل اطلاق می‌کنید؟) برحسب تحصیلات(درصد)

پاسخ	تحصیلات			جمع
	کارشناسی	کارشناسی ارشد	دکتری	
فرهنگ عمومی ضعیف	۴۸/۵	۵۱/۳	۶۱/۷	۵۳/۶
بی‌توجهی خانواده به تربیت	۴/۱	۶/۹	۳/۷	۵
بی‌توجهی دولت به آموزش	۹/۵	۸/۲	۷/۱	۸/۳
نابسامانی‌های اقتصادی	۱۸/۶	۱۶/۱	۷/۴	۱۴/۳
همه موارد	۱۸/۳	۱۶/۱	۱۷/۸	۱۷/۴
سایر	۱	۱/۳	۲/۲	۱/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 10
X2= 25/107
Sig.= 0/005
Cramer's V= 0/120

جدول شماره۱۱۴. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال ۲۱ (در فرض وجود مشکلات فوق، وزن اصلی تقصیر را به کدام عامل اطلاق می‌کنید؟) برحسب رشته تحصیلی(درصد)

پاسخ	رشته تحصیلی				جمع
	علوم تجربی	علوم انسانی	ریاضی فیزیک	زبانهای خارجی	
فرهنگ عمومی ضعیف	۵۹/۱	۵۲/۹	۵۵/۷	۴۱/۷	۵۳/۶
بی‌توجهی خانواده به تربیت	۹/۱	۴	۴/۳	۸/۳	۵
بی‌توجهی دولت به آموزش	۶/۴	۸/۹	۴/۳	۸/۳	۸/۳
نابسامانی‌های اقتصادی	۹/۱	۱۵/۱	۱۴/۳	۲۵	۱۴/۳
همه موارد	۱۴/۵	۱۷/۹	۱۷/۱	۱۶/۷	۱۷/۴
سایر	۱/۸	۱/۲	۴/۳	-	۱/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 15
X2= 16/903
Sig.= 0/325
Cramer's V= 0/081

جدول شماره ۱۱۵. توزیع فراوانی نظر پاسخگویان در مورد سؤال۲۱ (در فرض وجود مشکلات فوق، وزن اصلی تقصیر را به‌کدام عامل اطلاق می‌کنید؟) برحسب حرفه(درصد)

پاسخ	حرفه					جمع
	علمی	اجرایی	خصوصی	علمی اجرایی	علمی، اجرایی، خصوصی	
فرهنگ عمومی ضعیف	۵۳/۴	۵۱/۲	۴۱/۲	۵۹	۷۲/۲	۵۳/۶
بی‌توجهی خانواده به تربیت	۵/۱	۵/۶	۸/۸	۹/۲	-	۵
بی‌توجهی دولت به آموزش	۹/۱	۷/۵	۸/۸	۶/۷	۴/۵	۸/۳
نابسامانی‌های اقتصادی	۱۴	۱۷/۴	۲۰/۶	۹/۵	۴/۵	۱۴/۳
همه موارد	۱۶/۶	۱۶/۹	۱۷/۶	۲۱/۹	۱۸/۲	۱۷/۴
سایر	۱/۸	۱/۴	۲/۹	-	-	۱/۵
جمع	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

df = 20
X2= 17/538
Sig.= 0/618
Cramer's V= 0/071

نمایه

آ

آتاتورک، ۱۰۷

آرژانتین، ۲۰۰

آسیا، ۲۵، ۳۴، ۵۲، ۹۶، ۱۰۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۸۰

آغا محمدخان، ۵۶، ۷۳، ۷۴

آیان برمر،۱۷۹

ا

ابوالفتح خان قاجار، ۶۴

اجتماع، ۱۱

احمد شاه، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۰

ادراک سیاسی، ۱۶

ارسنجانی، ۱۳۲

ارسطو، ۱۹

اسکاندیناوی، ۲۰

استبداد، ۳، ۴، ۶۹، ۷۸، ۹۹، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۱۱

استبدادزدایی، ۵

استرالیا، ۱۳

اعتماد، ۲۲، ۲۵، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۳، ۵۹، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۳، ۲۰۵، ۲۰۹

افلاطون، ۱۸

اقتدارگرایی، ۱۶، ۲۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴

امارات، ۴، ۲۳، ۲۰۰

امیرعباس هویدا، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳

امیرکبیر، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۲۶، ۱۳۳

انگلستان، ۱، ۲، ۳

اومانیسم، ۲۰

اوکراین، ۱۳

اهلیت، ۷۲، ۷۳، ۷۹، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳

ایتالیا، ۱۲، ۲۱، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۵۱

ایران، ۵، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲،

۱۳۳، ۱۳۴،۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۶،
۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲،
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۹،
۲۱۱، ۲۱۲

ب

بافت عشیره‌ای، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۸۶، ۹۰،
۱۰۶، ۱۲۶، ۱۳۷
باورهای بادوام، ۳۲
بحرین، ۲۳
برزیل، ۲۰۰
برمه، ۱۷۱
بورژوازی، ۱۰۱

پ

پاکستان، ۱۷
پدرسالاری، ۱۷
پرسی لورن، ۱۰۴
پرتستانتیزم، ۱۲
پوپولیسم، ۲۰۰

ت

تالکوت پارسونز، ۷۱
تجدد، ۱۶، ۵۸، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۲،
۱۲۳، ۱۷۲، ۱۹۴، ۱۹۵
ترکیه، ۱۹، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۸،
۲۰۰
توسعه‌یافتگی، ۱۸۰
تونی بلر، ۳۱
توین بی، ۱۵
تنوع فرهنگی، ۳۵، ۱۰۸
تیمور تاش، ۵۶، ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۱۶

ث

ثبات اجتماعی، ۲، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۶،
۱۷۴، ۱۹۹، ۲۰۵
ثبات اقتصادی، ۲، ۲۳، ۴۱، ۱۴۲، ۲۰۵
ثبات سیاسی، ۲، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۳۴، ۳۶، ۳۷،
۴۱، ۱۴۲، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۸

ج

جامعه، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۷،
۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰،
۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۴،
۴۸، ۵۰، ۵۹، ۷۵، ۹۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۱،
۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۲،
۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۱،
۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،
۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶،
۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶
جامعه مدنی، ۳، ۱۶۸، ۱۷۲
جرج بوش، ۳۱، ۱۸۳
جان میجر، ۱۹۱

چ

چوئن لای، ۱۶۸
چین، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۷، ۲۸، ۳۵، ۹۰، ۱۴۰،
۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۰

ح

حاج میرزا آقاسی، ۸۰، ۸۳
حریم ملی،۲۶
حکومت ملی، ۱۱، ۲۷، ۳۸، ۹۶، ۹۸

خ

خاورمیانه، ۱۲، ۹۰، ۱۰۱، ۱۲۱، ۱۲۷
خواجه نصیرالدین طوسی، ۲۰

د

داور، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۶،
دکتر مصدق، ۱۲۷، ۱،۲۸
دموکراسی، ۱۹، ۸۵، ۹۲
دن شاپینگ، ۱۶۸،
دنگ شائوپینگ، ۱۹،
دوتوکوویل، ۲، ۱۹
دیکتاتوری سلطنتی، ۱۲۷
دیوان‌سالاری عشیره‌ای، ۸۴، ۱۱۱

ر

رابرت جرویس، ۱۶، ۱۷
رانت اقتصادی، ۶، ۱۸۷

رانت سیاسی، ۶
رشد، ۲، ۷، ۲۲، ۲۶، ۲۸، ۳۰، ۳۴، ۳۸، ۴۲، ۴۵، ۵۵، ۵۸، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۱۱
رضا شاه، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۸
رقابت، ۵، ۷، ۸، ۱۷، ۲۰، ۳۵، ۴۲، ۴۷، ۵۰، ۵۳، ۶۶، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۹۳، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۱۱
روسیه، ۹۳، ۱۷۶
روم، ۱۱

ژ

ژاپن، ۱۲، ۱۳، ۲۷، ۴۰، ۸۲، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۹۹، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۳، ۱۹۶
ژان ژاک روسو، ۶، ۱۹، ۱۹۸
ژن استبدادی، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۰۷،

س

سردار اسعد، ۱۰۳،
سرمایه‌داری، ۱۲، ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۳۵
سنگاپور، ۲۰، ۲۰۰،
سوئد، ۲۰، ۱۷۰، ۱۷۹، ۱۸۹،
سودان، ۱۹۷،
سید حیدر بربری، ۱۰۳
سیدنی وربا، ۲۱، ۲۸، ۷۱

ش

شاه عباس صفوی، ۶۴
شوروی، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۴
شوکت ایلی، ۹۳
شوکت ملی، ۹۳، ۱۸۰
شهروند، ۱، ۵، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۳، ۶۵، ۷۰، ۷۸، ۹۰، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰
شیخ خزعل، ۶۳، ۱۰۴

ص

صدام، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۷
صولت‌الدوله، ۱۰۳
صنعتی شدن، ۲۶، ۴۳

ط

طبقه متوسط، ۲، ۳، ۴، ۱۰۹

ظ

ظل‌السلطان، ۶۳، ۷۹، ۹۰

ع

عباس میرزا، ۶۵
عبدالله شهبازی، ۵۹
عثمانی، ۸۴، ۹۳، ۱۰۷
عراق ، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۷
عقلانیت، ۲۸، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۷۵
عقلانیت سیاسی، ۹۱، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۱
علیمردان خان بختیاری، ۶۴

ف

فارابی، ۲۰
فرانسه، ۳، ۷، ۱۲۲، ۷۳، ۷۵، ۹۴، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۹۱
فرانسیس فوکویاما، ۱۲
فرد سیاسی، ۲۸، ۲۹

فردگرایی منفی، ۶۵، ۶۶
فردیت، ۵۱، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،۱۲۶، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰
فروغی، ۱۰۸
فرهنگ آنگلوساکسون، ۱۲، ۱۳، ۳۶
فرهنگ استبدادی، ۹۷
فرهنگ اسلامی، ۱۲
فرهنگ چاکری، ۷۹، ۸۰
فرهنگ حکومتی، ۲۵
فرهنگ سیاسی، ۱۱، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۲، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۱۲
فرهنگ عشیره‌ای، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۹، ۸۰، ۸۵، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
فرهنگ فردی، ۲۵
فرهنگ مدنی، ۲۲، ۱۱۸، ۱۲۰

ق

قاعده‌پذیری، ۸
قاعده‌گریزی، ۷، ۹، ۱۰۰
قانون‌گرایی، ۵، ۱۲۴، ۱۵۵
قرارداد اجتماعی، ۶، ۱۹۶
قوام الملک شیرازی، ۶۳

ک

کثرت‌گرایی، ۴۳، ۵۱
کره جنوبی، ۲۵، ۲۰۰
کره شمالی، ۱۷۹
کشور ـ ملت، ۱۱، ۲۶، ۷۰، ۱۰۸، ۱۳۸
کریم خان زند، ۷۴
کویت، ۲۳

گ

گابریل آلموند، ۲۱، ۲۷، ۷۰

ل

لوسین پای، ۷۱
لئونارد بایندر، ۴۶
لیاخوف روسی، ۹۷

م

ماروین زونیس، ۴۵، ۴۸، ۴۹
مالزی، ۲۵، ۱۷۸، ۱۸۴، ۲۰۰
ماکس وبر، ۱۲، ۲۰
مائو، ۲۷
محمدحسن خان قاجار، ۷۳، ۷۴
محمدرضا شاه، ۴۵، ۱۲۳، ۱۲۷
محمدشاه، ۷۸، ۸۰، ۸۳
مدنیت سیاسی، ۱۱۱
مردم‌سالاری، ۵
مشارکت استدلالی، ۱۷
مشروطه‌خواهی، ۹۵، ۹۸، ۱۰۸، ۱۱۴
ملی‌گرایی، ۵، ۷، ۸، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۹۹
مظفرالدین‌شاه، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶
ملی‌گرایی عقلایی، ۷، ۸

ن

ناصرالدین‌شاه، ۵۶، ۶۸، ۸۳، ۹۱، ۹۷، ۱۲۶
نیکسون، ۳۳
نیکولوماکیاولی، ۱۹

فرهنگ سیاسی معقول ومنسجم که تقویت کننده وتسهیل کننده توسعه عمومی ایران باشد، در راستای خصوصی سازی اقتصادی از یک سو و بارور کردن شهروندان ایرانی از طریق تحول در نظام آموزشی و رسانه ای از سوی دیگر ،امکان پذیر خواهد بود .هر چند اصلاح ساختارها برای تحقق فرهنگ سیاسی عقلایی ضروری است،اما چنین تحولی در گروی بلوغ جمعی نخبگان سیاسی و نخبگان فکری در راستای مصالح یک کشور است.

9789643213428
قیمت: ۷۵۰ تومان
فرزان